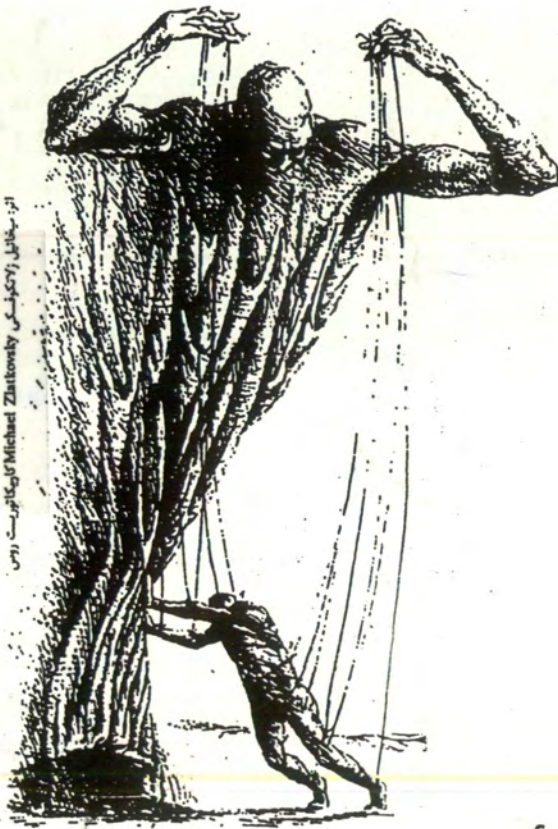


بازگشت

شماره ۶۹ ، دیماه ۱۳۷۸



نقاش: مایکل زلاتوفسکی / Michael Zlatovskiy / کار: تاروت / روس

- * در آغاز هزاره نو
- * نوری در بیدادگاه روحانیت
- * بازگشت به اصلاحات برای تصحیح انقلاب؟
- * فداییان خلق ایران در گذرگاه زمان
- * دفتر ویژه : گفتگو میان روشنفکران دینی و لائیک
- * درباره خشونت سیاسی

راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام محبی

همکاران این شماره:

سارا ارمنی، سعید اسماعیلی،
بابک امیرخسروی، بیژن برهنندی،
مانی پژمان، سعید پیوندی،
ساسان رجالی فر، امیر رضایی،
علی شاکری، ناهید کشاورز،
اکبر ملاجانی، و. معصوم زاده،

با شعری از احمد شاملو

طرح ها و کاریکاتورها از نشریات ایران

آدرس ما :

Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

فاکس: 00331 - 46021890

آدرس اینترنت :

<http://www.rahe-azadi.de>

در شماره ۶۹ راه آزادی می خوانید:

- * در آغاز هزاره نو (صفحه ۳)
- * تیز کردن چاقو، به امید بریدن دسته! (صفحه ۴)
- * نوری در بیدادگاه روحانیت! (صفحه ۶)
- * بازگشت به اصلاحات برای تصحیح انقلاب؟! (صفحه ۹)
- * بررسی اوضاع سیاسی کشور (صفحه ۱۰)
- * از لابلای مطبوعات ایران (صفحه ۱۲)
- * زمینه ها و چالشهای گفتگو میان روشنفکران دینی و لائیک (صفحه ۱۶)
- * روشنفکران ایرانی و واقعیت گرایی اجتماعی (صفحه ۱۷)
- * توسعه سیاسی : معیارها و موانع (صفحه ۱۹)
- * سازمان تجارت جهانی، کنفرانس سیاتل و ایران (صفحه ۲۰)
- * گوناگونی دیدگاهها در جنبش زنان، به معنی تفرقه نیست! (صفحه ۲۱)
- * از جنبش چریکی تا زندگی در مهاجرت (صفحه ۲۲)
- * انتخابات مجلس ششم از منظری دیگر (صفحه ۲۵)
- * زنان و فلسفه (صفحه ۲۶)
- * خشونت سیاسی - بخش پنجم (صفحه ۳۰)
- * همیشه همان ... (صفحه ۳۵)

هیئت تحریریه و کارکنان "راه آزادی"، فرارسیدن سال جدید میلادی را که با آغاز قرن بیست و یکم و هزاره نو همراه است، به همه خوانندگان گرامی و به ویژه هم میهنان مسیحی تهنیت می گویند.

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هرچه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

در آغاز هزاره نو

با تحویل سال جدید مسیحی، قرن بیست و یکم و هزاره جدید نیز آغاز شد. اگر چه گاهشمار مسیحی جنبه قراردادی و نمادین دارد و تاریخ تمدن بشری نسبت به تاریخ مسیحیت از قدمت بسیار بیشتری برخوردار است، اما تسلط و پیشتازی فرهنگ موسوم به غرب به گونه ای است که در واقع همه جهانیان به استقبال سال جدید مسیحی به مثابه آغاز هزاره سوم تاریخ بشری می روند.

اینک باید در نگاهی گذرا دید که وضعیت جهان در آغاز قرن جدید چگونه است و چه میراثی در انتظار بشریت قرن بیست و یکم خواهد بود؟ بی شک سخن گفتن ولو به اختصار در این زمینه کار ساده ای نیست، اما با نگاهی سریع به رویدادهای قرن بیستم، شاید بتوان این قرن را، سده خونبار و پرتنش انقلابها، فروپاشی نظام مستعمراتی و استقلال ملتها، جنگهای جهانی، جهان دو قطبی و جنگ سرد و به طور همزمان قرن دستاورهای شگرف بشری در گستره فن آوری و عصر انفجار انفورماتیک - که از هم اکنون به کمک شبکه گسترده خبر رسانی در اشکال تصویری، صوتی و نوشتاری، دنیای ما را به "دهکده جهانی" تبدیل کرده است - نامید.

در این قرن، نظام مردمسالاری جز در معدودی کشورها تثبیت نشد و در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان، حقوق و آزادیهای انسانها همچنان پایمال چکمه های زورمداران بود. شاخص اصلی در وضعیت اقتصادی جهان کنونی، نابرابری در تقسیم نعمات مادی و شکاف وحشتناک میان کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای در حال رشد و توسعه نیافته است. با از میان رفتن رقابت میان غرب و شرق، اینک بحران شمال و جنوب با قدرت خودنمایی می کند، بحرانی که شاید بتوان آنرا در یک جمله خلاصه کرد: انباشت ثروتهای افسانه ای در یکسو و کویر بیکران فقر و سیه روزی در سوی دیگر! دنیای تجملات و مصرف از یکطرف و دنیای تنگدستی و حسرت نان شب در آنطرف.

طبق آخرین آمار سازمان ملل هم اکنون نزدیک به ۱/۵ میلیارد نفر از جمعیت روی کره زمین که در اکثریت قریب به اتفاق خود در کشورهای توسعه نیافته زندگی می کنند، زیر مرز فقر قرار دارند و شمار آنان به طور شتابان در حال افزایش است. بیش از بیست درصد جمعیت جهان، از گرسنگی مزمن رنج می برند

و این در حالیست که کنسرنها و کارتلهای غول آسای چندملیتی، در هر دقیقه سرمایه هایی با ابعاد نجومی را از این سو به آن سوی کره خاکی منتقل می کنند و استراتژیهای خود را برای سودهای بیشتر و بیشتر هماهنگ می سازند. نابرابری و بی عدالتی حاکم بر اقتصاد جهانی و در میان کشورهای غنی و فقیر دیگر از شکل غیر منصفانه خارج شده و ابعاد انباشت به خود گرفته است. ابتدایی ترین نیازهای بشری از قبیل تغذیه، پوشاک، مسکن و بهداشت که برای تندرستی انسان ضروریست و همچنین اصلی ترین نیازهای اجتماعی چون اشتغال، آموزش، حقوق و آزادیهای سیاسی و حق تعیین سرنوشت که لازمه یک زندگی درخور انسان است، امروز در آغاز قرن بیست و یکم، در اکثریت بزرگ کشورهای توسعه نیافته، به رویا نزدیکتر است تا به واقعیت! در قرنی که گذشت، انسان موفق به تامین رابطه عقلانی و یک زندگی هماهنگ با طبیعت نشد. به سوازات انفجار جمعیت در کشورهای جنوب، روند تخریب زیست محیطی بی وقفه ادامه دارد، عواملی که سیاره ما را در سراسیمه زوال غلتانده اند.

آری بشریت قرن بیست و یکم، چنانچه خود را به مثابه خانواده ای واحد تعریف کند، در مقابل کوهی از مشکلات قرار دارد. او وارث جهانی است که در آن ارزشها و هنجارهای اخلاقی به شدت در سایه قرار گرفته اند. آرمانهای حقوق بشر و آزادی و برابری اگر هم به مثابه قطب نمای حرکت همچنان به قوت خود باقی باشند، برای انسانهای بیشماری دور از دسترس به نظر می آیند. به راستی در عصر کامپیوترها و روباتها، عاطفه در روابط انسانی به چه سرنوشتی دچار خواهد شد؟ آیا انسان قرنی که در پیش رو داریم، خواهد توانست با بازتعریف اخلاقیات و نیز کشف حوزه های معرفتی جدید، پنجره امیدبخشی برای هموعان بی پناه و خاکسترنشین خود بگشاید؟ جای تردید بسیار وجود دارد!

و اما در پهنه جغرافیایی جهان، اوضاع در میهن ما از چه قرار است؟ ایران در آغاز هزاره جدید، یکی از حساس ترین دوره های تاریخ خود را می گذراند. کشور ما همچنان در برزخ میان سنت و تجدد دست و پا می زند و از بحران هویت فرهنگی رنج می کشد. نزدیک به دو دهه حکومت دینی، توأم با درگیریهای خونین داخلی، جنگ خانمانسوز هشت ساله،

ویرانی اقتصادی و بن بست اجتماعی، سرزمین کهنسال ما را به لبه پرتگاه خطرناکی سوق داده است.

در آستانه تحویل قرن، دوم خرداد به مثابه تجلی بحران تمام عیار و بن بست همه جانبه نظام جمهوری اسلامی و نماد رویگردانی قاطع توده های وسیع مردم از حکمرانانی که با وعده رستگاری همه جانبه از طریق "حکومت مستضعفان" و "جامعه عدل اسلامی"، در واقع شکافهای طبقاتی، سیاسی، فرهنگی و قومی را در میان مردم ایران به طرز هولناکی ژرف تر ساختند، امیدهای بسیاری برانگیخت. با دوم خرداد عصر بازنگری همه جانبه سیاسی و فرهنگی حیات پس از انقلاب و دوران بازگشت به فضایی معتدل تر و خردگرایانه تر آغاز گشت. اما فرآیند پس از رویداد دوم خرداد، با تلاطمات سنگین سیاسی و اجتماعی همراه است و راه خود را به دشواری به پیش می گشاید. جان سختی و سماجت آن نیروهای اجتماعی که رستگاری را در بازگشت به ارزشهای سنتی و در مقابله با فرهنگ مدرنیته می پندارند، روند اصلاحات را در میهن ما با اختلال جدی روبرو ساخته است. عامل خطرناک دیگر در این زمینه، آمادگی همین نیروها برای کاربرد روشهای خشونت آمیز در حل اختلافات سیاسی و برای به کرسی نشاندن اراده خود است. پدیده ای که می تواند وحدت و موجودیت ملی ما را با تهدید جدی روبرو سازد و ایران را از یک فرصت تاریخی دیگر برای اصلاحات حیاتی محروم سازد.

در چنین معرکه ای، شاید امید بخش ترین پدیده، همانا بازیابی در حوزه فکر و اندیشه و در میان بخش قابل توجهی از روشنفکران ایرانی با گرایشات گوناگون بینشی است. اینان با کوله باری از تجربیات شکست های مکرر یکصد سال گذشته - از انقلاب مشروطه گرفته تا بیست سال تجزیه انقلاب بهمن - و نیز در پرتو تحولات همه جانبه جهانی، با طرح پرسشهای تازه ای که تاکنون در گفتمان های تاریخ معاصر ایران کم سابقه بوده اند، تدریجا نطفه های یک تفکر مدرن مبتنی بر عقلانیت ایرانی را شکل می بخشند. بدون شک این یکی از سهمگین ترین چالشها برای حیات معنوی جامعه ایران است، اما اگر آمیدی برای آینده جامعه بحران زده ما و الحاق آن به قطار تمدن پیشرو جهانی قابل تصور باشد، تنها از رهگذر چنین فرآیندی میسر است.

بیست و یک مامور انتظامی در پای میز محاکمه تیز کردن چاقو، به امید بریدن دسته!

فرصتی برای طرح این درخواست ملی، فروگذار نمی‌کنند. رئیس جمهور، در این فاصله، بارها و بارها، از ضرورت محاکمه عوامل سرکوب در کوی دانشگاه صحبت کرده و آخرین بار، در سخنرانی ۲۰ آذر برای دانشجویان، رسماً اظهار داشت که «از روند پیگیری پرونده کوی دانشگاه ناراضی ام. دانشجویان بدهکار می‌شوند و مجرمان طلبکار». دانشجویان اینک در افشای جزئیات بیشتری از این اقدامات جنایتکارانه گستاخ تر شده‌اند. اخیراً فیلمی از چگونگی این حمله شبانه به کوی دانشگاه، که بوسیله دانشجویان از لحظه‌های مختلف حادثه گرفته شده است، به وسیله انجمن های دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف نشان داده می‌شود.

خبر پخش این فیلم در روزنامه‌های ایران، از زبان «یک منبع آگاه» در دانشکده روانشناسی دانشگاه علامه طباطبائی، به شکل زیر منعکس شده است: «انجمن اسلامی این دانشگاه دوشنبه هفته گذشته اقدام به پخش فیلمی پیرامون حادثه کوی دانشگاه تهران کرده که محتوای فیلم بیشتر جنبه توهین به ولایت فقیه را داشته است. این فیلم طوری تنظیم شده است که نیروی انتظامی و انصار حزب الله ... را عامل درگیری‌های کوی دانشگاه معرفی می‌کند.» علاوه بر این، اعضای (شورای متحصنین) دانشگاه نیز، که در یک میزگرد با نشریه «پیام هاجر» شرکت کردند، ضمن افشای این مطلب که لااقل هفت نفر از چماقداران حرفه‌ای به دست دانشجویان دستگیر شده و تحویل وزارت کشور گردیده‌اند، به ذکر جزئیاتی پرداخته‌اند که طی آنها، روابط ارگانیک میان نیروهای انتظامی و چماق داران حزب الله ترسیم می‌شود. یکی از اعضای شورای متحصنین، که شاهد سخنرانی تیمسار نظری در جمع نیروهای انتظامی بوده است، از قول وی نقل می‌کند که خطاب به سربازانش گفته است «ما می‌رویم. تا مرز شهادت هم می‌رویم. اینها با منافقین فرقی ندارند. اینها با خوارج زمان علی فرق ندارند. «آقا» نظرش با ما مساعد است. «آقا» می‌خواهد امشب این قضیه تمام شود». همین دانشجو از قول مسعود ده نمکی فرمانده انصار حزب الله چنین نقل می‌کند: «نیروهای انتظامی به عنوان دست نظام حرکت می‌کند، نیروهای ولایتی به عنوان بازوی نظام». «میرشعی» یکی دیگر از اعضای (شورای متحصنین) بعنوان شاهد عینی از روابط درونی این نیروها - نظامی و غیر نظامی - پرده بر می‌دارد: «اینها سه گروه بودند که از کسی دستور می‌گرفتند و خودشان با همدیگر روابطی داشتند. کسانی که بیشترین خسارت را داشتند حتی به فرماندهان نیروی انتظامی دستور می‌دادند. اینها لباس شخصی داشتند. با سیخ و میله‌های

قلب وسیع و ملامال از عشق و ایسان تورا فدای اعتراض و اهداف جناحی خود کنند.»



در واقع باید به یاد آورد که در بیست سال گذشته، نیروهای انتظامی، همچون مشت آهنین یک رژیم سرکوبگر و مستبد، از جایگاه بسیار حساس و بالائی برخوردار بوده‌اند و برای به دست آوردن این درجه از سببیت و شقاوت، انرژی و هزینه‌های بسیاری صرف کرده‌اند. علاوه بر این، تا همین چند سال پیش، این توانائی قصایانه در سرکوب وحشیانه جنبش‌های مردمی، در اسلام شهر و مشهد و غیره ... کارآئی خود را به خوبی نشان دادند و آن مهارتی که امروز، از وحشت حضور مردم در متن جنبش دوم خرداد، با اکراه «جنایت» نامیده می‌شود، آنروزها قهرمانی و «پایمردی» نامیده می‌شد. از همین رو، مقاله مزبور در نشریه جبهه، با خشم و درد، این «ناجانمردی» را بر نمی‌تابد و می‌نویسد: «اما امروز تحقیر می‌کنند، به تهمت و افترا می‌نوازند و همه پایمردی‌هایش را از خاطر هایشان می‌زدایند.»! (جبهه - شماره ۱۸ ص ۷)

وجدان مردم، بیدار و در انتظار است!

در پنج ماه گذشته، جنبش اصلاح طلبی نیز بیکار ننشسته است. انجمن‌های مختلف دانشجویی، در هر نشست و مجمعی، موضوع محاکمه آمران و عاملان واقعه کوی دانشگاه را طلب می‌کنند. مطبوعات آزادی خواه، از هیچ

هنوز هیچ کس فراموش نکرده است که پنج ماه پیش، در یک نیمه شب گرم تابستانی، کوی دانشگاه تهران، مورد حمله وحشیانه ترکیبی از نیروهای انتظامی و گروه‌های مسلح غیر نظامی قرار گرفت و در فاصله چند ساعت، تا برآمدن خورشید و در پس پرده سیاه شب، دانشجویان، خوابگاهشان، وسائل تحصیلاتشان و مختصر آتیه محقر زندگی‌شان، با سبانه‌ترین خشونت هامورد ضرب و شتم و تخریب قرار گرفتند. میزان خسارت در حمله به خوابگاه، چه در لت و پار کردن دانشجویان و چه در تخریب باور نکردنی خوابگاه، آتش زدن وسائل، شکستن در و پنجره‌ها و غیره، که در نتیجه چندین کشته و بیش از هفتاد مجروح بجای گذاشت، پس از طلوع آفتاب و برصلا شدن جنایات، چنان انعکاس وسیعی در سطح کشور به جا گذاشت، و موج حیرت و همدردی مردم چندان وسیع و پر سر و صدا بود، که طراحان این عملیات نفرت انگیز را به وحشت انداخت و به عقب نشینی واداشت. عملیاتی که ماموریت داشت، بر جنبش دانشجویی خاکستر مرگ بپاشد و رشد و گسترش آنرا متوقف کند، به یک رسوائی ملی مبدل شد و سازمان دهندگان آنرا در مخصصه جدی قرار داد. اینک پنج ماه است که بخش‌هایی از حاکمیت برای پاک کردن لکه‌های این رسوائی از چهره نیروهای انتظامی و گروه‌های ضربت غیر نظامی تلاش می‌کنند و در مقابل فشار فزاینده افکار عمومی علیه خود، به صحنه سازی و کساخت بازی مشغولند.

اولین اقدامات در این زمینه، به عهده نشریات وابسته به افراطیون راست قرار گرفت. گزارش‌های جعلی متعددی منتشر شد که در آنها دانشجویان، نیروهای مهاجم محسوب می‌شدند و نیروهای مسلح انتظامی و غیر نظامی، مظلومانی به حساب آمدند که در مقابل مهاجمی، معصومانه از خود دفاع کرده‌اند! با این حال خشم افکار عمومی آنچنان گسترده و عمیق بود که اکثر رهبران محافظه کار، حتی خود خامنه‌ای، مجبور به واکنش شده، وحشیگری علیه دانشجویان را «جنایت» نامیدند و بدینوسیله کوشیدند آبی بر آتش خشم مردم بریزند.

نیاید فراموش کرد که انتقاد علنی به نیروهای انتظامی، از جانب سران محافظه کار رژیم، قیمت گزافی بود که آنان برای شکستن جو خشم و التهاب مردم پرداختند. این موضوع نه تنها روحیه حزب الهی‌های رژیم را تخریب کرد، بلکه به اختلاف در صفوف آنان نیز، دامنه جدیدی بخشید.

نشریه جبهه، طی مقاله مبسوطی، برای سردار لطفیان، «سردار صبور سالهای سبز» اشک ریخت و از روزهای تلخی یاد کرد که در آن «بسیاری از تو روی برمی‌گرداندند و بسیاری نقشه کشیده‌اند تا

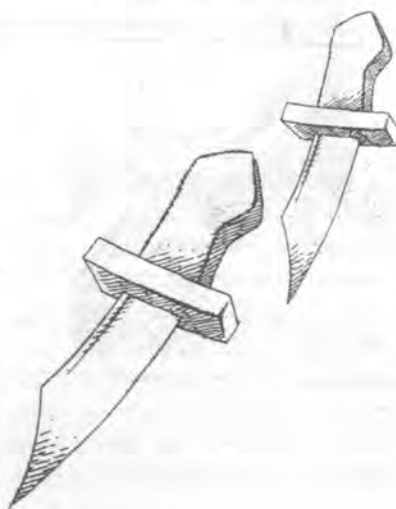
چگونه باید گونه‌ها را با سبلی سرخ نگه داشت؟

تحقق خواست ملی رسیدگی به پرونده مهاجمین به کوی دانشگاه، پنج ماه پس از حوادث مذکور، و در پی فعل و انفعالات پشت پرده آی که اطلاعاتی از آنها در دست نیست، سرانجام این روزها با اطلاعیه «سازمان قضایی نیروهای مسلح» به مرحله جدیدی پای گذاشت و اعلام شد که ۲۱ نفر از افراد نیروهای انتظامی به اتهام شرکت در «ایراد ضرب و جرح و تخریب» در دادگاه نظامی تهران «بطور علنی» محاکمه خواهند شد. مطابق این اطلاعیه، سردار فرهاد نظری سرپرست وقت ناحیه انتظامی تهران به اتهام «آمریت در ورود غیر قانونی به کوی دانشگاه، لغو دستور و ایجاد جو بدبینی نسبت به نیروهای مسلح» محاکمه خواهد شد.

با اینحال، جنبه ترازیک و در عین حال تسخرآمیز این اطلاعیه، در آنست که تهیه کنندگان آن، که منطقی باید با هدف دفاع از منافع به مخاطره افتاده ناشی از اقدامات متهمین، اطلاعیه خود را تنظیم کرده باشند، به نظر می رسد که با دستی لرزان و قلبی اندهگین، علیه عزیزانشان اطلاعیه صادر کرده اند!

سراسر اطلاعیه با زبان بی زبانی به خواننده القا می کند که مثنی دانشجوی خرابکار، در حال دادن فحش های ناموسی به «مسئولان نظام» و «علیه نیروهای انتظامی» و در حال پرتاب کردن سنگ به چشم و چار ماموران بیچاره انتظامی، عرصه را بر آنها ترک کرده اند و سرانجام پس از ساعت ها مباحثات و مهربانی، این ماموران مظلوم چاره آی جز مقابله به مثل ندیده اند! اعلامیه می گوید در ساعت ۴۵ دقیقه باامداد، ماموران انتظامی برای متفرق کردن «تظاهرات غیر قانونی» به محل اعزام می شوند. سپس اعلامیه درباره وحشیگری های دانشجویان و شعارهای آنان علیه مسئولان و ماموران و نیز سنگ پراکنی های بیرحمانه آنها تذکرات لازم را می دهد و می نویسد «(این جریان تا ساعت ۴ و ۱۵ دقیقه باامداد» همچنان «ادامه پیدا می کند» و اقدامات نیروهای انتظامی «بر سر کنترل دانشجویان» به نتیجه نمی رسد. در واقع بر طبق این اطلاعیه، ماموران انتظامی از ساعت ۴۵ دقیقه تا ۴ و ۱۵ دقیقه، فحش و سنگ خورده اند و آخ هم نگفته اند. در این لحظه، سرانجام غیرت سردار نظری به جوش می آید و از طریق بلندگو ضرب العجل می دهد و البته چون بازهم دانشجویان «توجه نمی کنند» ناچار «چند دستگاه خودرو نیروی انتظامی به همراه نیروهای پیاده در تعقیب تجمع کنندگان وارد کوی دانشگاه می شوند.»! به این ترتیب در این بخش از اطلاعیه، جز درباره دانشجویانی که بطور غیرقانونی تظاهرات کرده اند و با دیدن ماموران انتظامی به سنگ پراکنی، فحاشی و خشونت متوسل شده اند و این کارهای شنیع را تا چهارونیم صبح ادامه داده اند و سرانجام اخطار سردار نظری را هم نادیده گرفته اند، هیچ نکته دیگری به چشم نمی خورد. آنچه درباره نیروهای مسلح مقابل دانشجویان ذکر شده دو کلمه «مقابله» و «کنترل»

نشان می دهند که حتی در جریان عملیات نیز، شکافی که انتظارش می رفت، آشکارا سرعت عمل و اقتدار آنها را به زیر سوال برده است. برای مثال می توان از مشاهدات یکی از اعضای شورای متحصنین (پیام هاجر - همان) نام برد که از وجود «یکی از فرماندهان» نام می برد که در اوج درگیری ها فریاد می زد که «بس است. تمام کنید.» همین شاهد می گوید که رفتار نامبرده در بازداشتگاه هم با بچه ها «خیلی مهربانانه» بود. دانشجویان هم چنین از سربازان وظیفه نام می برند که در میان نیروهای انتظامی از فرمان «بزنید، خراب کنید، بکشید» اطاعت نمی کرده اند. به نظر می رسد که درست همین «اشکالات» در عملکرد نیروهای سرکوبگر است که در سخنان اخیر فرمانده نیروی انتظامی، سردار هدایت لطفیان (اطلاعات ۱۷ آذر) منعکس شده و نامبرده استفاده از سربازان وظیفه را «به هنگام سرکوب کردن و خواباندن هرگونه اغتشاش و ناآرامی» نادرست ارزیابی کرده است. وی تصریح می کند که در این گونه موارد باید «از ماموران ویژه که آموزش های لازم دیده اند استفاده شود.»! با اینحال آشکار است که متزوع شکاف در اندام نیروهای سرکوبگر، به فقدان آموزش محدود نمی شود و فرماندهانی نیز در این میانه جانب دانشجویان را گرفته اند. در این مورد می توان به خبری استناد کرد که در ۲۷ مهرماه در نشریه صبح امروز منتشر شده و طی آن، یکی از دانشجویان عضو شورای منتخب متحصنین، در نشست بنیادست یکصدمین روز فاجعه کوی دانشگاه، در دانشگاه شریف گفته است: «معاون لطفیان اظهار داشت که در حال حاضر من از سری عاملان فاجعه کوی دانشگاه امنیت ندارم و ممکن است همین الان در راه خانه با چاقو به من حمله کنند!» در همین رابطه می توان به سخنان علیرضا علوی تبار(همان منبع) اشاره کرد که می گوید: «بعد از اینکه آن نامه خیلی محرمانه فرماندهان سپاه را در کیهان چاپ کردند، یک صبح قوی در سپاه و نیروهای مسلح پدید آمد که اگر قرار بر کار سیاسی است، ما هم بلذیم کار سیاسی کنیم. ما همه می توانیم نامه بنویسیم و از خاتمی حمایت کنیم. این فضا در سپاه، قدرت آن باند را... بشدت تقویت داد.»



آهنی درها را می شکستند. میله گردهای خیلی ضخیم و نشی های شماره بالا داشتند ...» در همین میزگرد گفته شد که «دقیقا ۷۴ نفر در شب حادثه به بیمارستان های ناجا منتقل شدند که برخی از آنها خیلی شدید مضراب شده بودند». اعضای شورای متحصنین اعلام کردند که آمار مشخصی از کشته شدگان دارند که در موقع مقتضی منتشر خواهند کرد.

شکاف در صفوف حزب الله چاره ناپذیر است!

وقتی در درون یک رژیم، بر سر اداره امور کشور اختلاف بروز می کند، شکاف ناشی از این اختلاف به همه عرصه ها راه می کشاید و بی شک خطرناک ترین عرصه را باید در اندام های سرکوبگر رژیم جستجو کرد. این اندام ها که در زمان یکپارچگی یک رژیم استبدادی، با تمرکز، سهولت و قاطعیت به «وظایف» خویش عمل می کنند، در صورت به وجود آمدن جناح هائی با دیدگاههای متفاوت به ویژه در عرصه سرکوب، شدیداً دچار اختلاف میگردند و کارآئی اولیه خود را از دست می دهند.

در بازه نیروهای سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی، آنگونه که اخیراً «علیرضا علوی تبار» استاد دانشگاه و عضو شورای سردبیری «صبح امروز»، طی یک سخنرانی منتشر شده در نشریه «مبین» شماره ۳۴ بر ملا کرده است، در واقع یک «باند» در تمام اندام ها و نهادهای سرکوب، حضور مؤسومین داشته و بطور هم جانبه اهداف و روش های خود را بر آنها اعمال می کرده است. علوی تبار معتقد است که: «این باند بزرگ شاخه های مختلف دارد. یک شاخه اش در وزارت اطلاعات است. یک شاخه اش در نیروهای انتظامی است با چهره های شاخص انتظامی و فرماندهانی که توسط «تقدی» ارتقا پیدا کرده اند. یک شاخه اش در سپاه بود که چهره شاخص آن آقای ذوالقدر است. یک شاخه اش در نیروهای قضائی کشور است که امثال آقای رازی و رئیس چهره های شاخص آن هستند.» وی در همین سخنرانی، ارگان هائی را که در حمله به کوی دانشگاه دخالت مستقیم داشته اند، عبارت از نیروهای انتظامی، بخشی از سپاه پاسداران تحت نفوذ «ذوالقدر» و «گروه منصورون»، انصار حزب الله و نیز وزارت اطلاعات، ارزیابی می کند. وی در مورد وزارت اطلاعات تصریح کرد که این وزارتخانه از جانب مردم و نیروهای اصلاح طلب مورد انتقاد شدید است و از طرف دیگر نیروهای اقتدارگرا کارآئی و توانائی اش را زیر سوال برده اند. وی می گوید: «وزارت اطلاعات در چنین شرایطی به صورت یک مجموعه اولین هدفی را که دنبال کرد این بود که ضرورت وجودی و کارآئی خودش را در مقابله با بحران ها اثبات کند و به فشارهائی که از خارج و طرفین به آن وارد می شود، پاسخ دهد.» به این ترتیب مشاهده می شود که تقریباً تمام ارگانهای سرکوبگر رژیم، در حادثه کوی دانشگاه، وارد عمل شده اند و گرچه فاجعه دردناکی آفریدند، اما ضربه دیده و شکست خورده از آن بیرون آمدند. شواهد

نوری در بیدادگاه روحانیت!

رهبر انقلاب و (مقام رهبری)

شاید بحث مربوط به رهبری در دفاعیات نوری، به خاطر حساسیت موضوع و در فضایی که بسیاری می‌کوشند نظریه «ذوب در ولایت فقیه» را بر جامعه تحمیل کنند؛ و «مقام رهبری» را ساورا قانون اساسی قرار دهند؛ و چنان تابویی از «رهبر» بسازند که حتی بحث و اظهار نظر درباره آن جرم تلقی شود، از حساس‌ترین و ظریف‌ترین عرصه‌های دفاعیات او باشد. نوری در بحث مربوط به رد صلاحیت دادگاه ویژه روحانیت، مستقیماً با رهبر جمهوری اسلامی در چالش است. کسی تردید نداشت و کیفرخواست نیز می‌رساند که پشت سر این دادگاه، آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی قرار داشت والا آخوندهای دوزخ پایه‌ای نظیر محمد سلیمی و نیکونام در حدی نبودند که عبداً لله نوری را به محاکمه بکشاند و باهای و هوی او را به زندان طولانی مدت و محرومیت‌های اجتماعی و سیاسی محکوم کنند. علی‌خامنه‌ای، حمایت نوری از آیت‌الله منتظری و موضع انتقادی او را به «مقام رهبر» نمی‌بخشد و اساساً آزاد اندیشی و روحیه طغیان‌گری او خوشایندش نیست و حذف سیاسی او را می‌طلبد. حمایت علنی و قاطعانه علی‌خامنه‌ای از دادگاه ویژه روحانیت در بحبوحه دادگاه نوری، نقش واقعی او را نشان می‌دهد. خامنه‌ای در نشست‌ها دانشجویان در دوم آذر ماه در پاسخ به سوال آن‌ها درباره جایگاه دادگاه ویژه روحانیت چنین می‌گوید: «دادگاه «کاملاً با قانون اساسی تطبیق می‌کند» و «کارهای بزرگی کرده است»؛ نوری در چنین جوی، پوچ بودن اظهارات «رهبر جمهوری اسلامی» را به طور مستند و مستدل ثابت می‌کند. قوت کلام او به ویژه در این است که تماماً بر قانونگرایی و نقش صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی استوار است. به فرازهایی از دفاعیات او توجه کنیم:

نوری بلوا اظهار تاسف می‌کند که ناگزیر است «برای اثبات حقایق خود در جانی سخن» بگوید که «بر مبنای نقض آشکار قانون اساسی کشور شکل گرفته است. شگفت آنکه همین سازمان در مقام به اصطلاح دفاع از نظام و ارکان

آن» برخاسته است. نوری با استناد به اصل پنجاه و ششم قانون اساسی تاکید می‌کند: «حق حاکمیت صرفاً متعلق به مردم است و مردم، این حق خدا دادی را با رای به قانون اساسی از طریق اصول آن اعمال می‌کنند. استناد به هر منبع دیگری، خروج از قانون اساسی و خدشه بر حق حاکمیت ملی است.... بنا براین جز حق حاکمیت ملی هیچ گونه منشأ دیگری برای تاسیس دادگاه وجود ندارد و دادگاهی که فاقد چنین منشأی است، فاقد مشروعیت بوده و غیر قانونی است». او در جای دیگر می‌گوید: برابر ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است و ←

شفافیت و صداقت تحسین برانگیز مطرح ساخت، در دراز مدت نقش بزرگ و روشنگرانه‌ای در کسب معرفت و ارتقا آگاهی مردم، به ویژه نسل جوان و دانشجو و نیروهای سیاسی وابسته به جنبش دوم خرداد و طیف‌های دیگر بر جای خواهد گذاشت. عبداً لله نوری، همانند گسورگی دیستروف در بیدادگاه هیتلر و دکتر محمد مصدق در بیدادگاه کودتاچیان ۲۸ مرداد، از گام اول صورت مساله را بهم زد. او در نقش مدعی العصوم ملت ایران، دادگاه ویژه روحانیت و از ورای آن، جناح راست تمامت خواه رژیم و شخص علی‌خامنه‌ای، «مقام رهبری» را به محاکمه کشید و دادخواهی کرد.

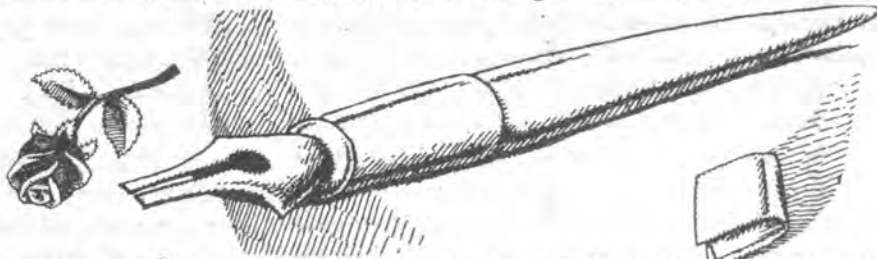


گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
عاقبت جناح راست تمامت خواه که سالهاست
سایه نوری را با تیر می‌زند، با برگزاری دادگاهی
غیرقانونی، با کیفر خواستی کاملاً جناحی -
سیاسی و فاقد پایه و استحکام حقوقی و بی اعتنا
به دفاعیات بسیار مستدل و مستند و جامع
عبداً لله نوری، وی را به پنج سال زندان، پنج سال
محرومیت از فعالیت‌های مطبوعاتی و جریبه
نقدی محکوم و پروانه روزنامه خرداد را نیز لغو
کرد. نوری کیفرخواست را به درستی «صنوبر بیانیه
سیاسی» بر علیه «اندیشی سیاسی» خواند که
«هیچ شباهتی با یک دادخواست حقوقی ندارد و
بسیاری از بندهای آن اساساً دچار بیگانگی از
میانی قانون است». هیات منصفه که طبق قانون
می‌بایست نماینده انکار عمومی و نماد اقتدار
اجتماعی مختلف باشد، از سوی رئیس همین
دادگاه «گلچین» شده بود حضور افراد بدنامی نظیر
روح‌الله حسینیان به خاطر روابطش با سعید
امامی و گذشته سیاه او در وزارت اطلاعات و در
آدم کشی‌ها، پورمحمدی قائم مقام فلاحیان در
وزارت اطلاعات، مسیح مهاجری سردبیر روزنامه
جمهوری اسلامی و ابوترابی از استیضاح کنندگان
عبداً لله نوری در مجلس و دیگر شاگردان مدرسه
حقانی، سرنوشت از پیش تعیین شده و فرمایشی
بودن این دادگاه و گهرسیاسی جانبدار و جناحی
دادگاه ویژه روحانیت را به عریض‌ترین شکل در
افکار عمومی بر ملا کرد. روند دادگاه و رفتار آن
ها نشانگر عزم جزم جناح راست به محکوم کردن
عبداً لله نوری به هر قیمت و در بی اعتنایی
کامل به افکار عمومی بود. قصدشان نیز بریدن
زبان سرخ او و محروم کردنش از شرکت در
انتخابات سرنوشت ساز مجلس ششم بود. هیات به
اصطلاح منصفه، حتی منتظر پایان مهلت
مقرراتی ده روزه همین بیدادگاه برای استماع آخرین
دفاع نشد و در فردای پایان دفاعیات نوری، نظر
نامنصفانه از قبیل آماده شده خود را در محکومیت
وی اعلام کرد! رئیس دادگاه نیز پس از استماع
آخرین دفاع عبداً لله نوری، بدون رعایت فرجه ۲۰
روزه برای تقاضای تجدید نظر، بلا درنگ او را راهی
زندان کرد. امادست کم، از برکات جنبش دوم
خرداد و روی کار آمدن محمد خاتمی، این بود که
دادگاهی علنی با حضور خبرنگاران برگزار شد و
دفاعیات او تمام و کمال در نشریات متعدد داخلی
در تیراژ بالا چاپ شد و از طریق خبرگزاری‌ها و
انترنت به جهان مخابره گردید و بی اثر نماند. درست
است که ممانعت از شرکت نوری در انتخابات
مجلس ششم، علی‌رغم تلاش‌های دکتر رهامی
و کیل او، در کوتاه مدت، ضربه جدی به جناح
جنبش دوم خرداد است، اما علی‌رغم عواقب
منفی آن، ماجرای این دادگاه ظالمانه و دفاعیات
عبداً لله نوری و مقوله‌ها و مباحثی که در کمال

ذاتاً با عموم مردم یکسان بوده و مانند سایر آحاد ملت از حیث حد و اختیارات و تکالیف، تابع قوانین می باشد. هیچ گونه قدرتی بیش از آنچه قانون اساسی و قوانین عادی تعیین کرده است ندارد. آیا کسی «احتمال می دهد که قوانین و مقررات عامه کشور برای همه کس ناقد است جز مقام رهبری؟ ... بر اساس عقل و منطق، مقامی که منبعث از قانون اساسی است و جایگاه خویش را وفق مواد قانونی بدست آورده است، نمی تواند مافوق قانون عمل کند و در موقعیت فرا قانونی باشد.» نوری آنگاه از گردانندگان دادگاه فرمایشی می پرسد: «چگونه می توان گفت مقامی که احراز

«انقلاب» (امام خمینی) با «رهبر نظام سیاسی» (علی خامنه ای) می پردازد و از گذار آن انتقادات خود را درباره اختیارات فراقانونی و نامشروع «مقام رهبری» بیان می کند. نوری می گوید: هر انقلاب سه چهره دارد. ایدئولوگ انقلاب، رهبری انقلاب و مدیران انقلاب. او سپس به تشریح آن می پردازد: «رهبر انقلاب کسی است که انقلاب بی نام او شناخته نمی شود و اساساً جنبش انقلابی و پیروزی آن بدون او متصور نیست. او جزء ذاتی انقلاب است. اما آنان که پس از او به مسند رهبری می نشینند مدیران انقلاب هستند. زیرا تاریخ جنبش انقلابی تا پیروزی را می

خود، «شکل گیری دولت دموکراتیک» را در مقابله با استفاده ابزاری از دین قرار داده اند. حجت الاسلام عبدا لله نوری، بی گمان به آیت ا لله خمینی همچون رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی احترام می گذارد و از منظر خود که «خط امام» را «حق مداری و ذیحق دانستن مردم» می داند، «خود را هم چنان پیرو استوار امام» می داند. اما از خمینی بت نمی سازد. نوری از مسیر توضیح درک خود از گوهر اندیشه آیت ا لله خمین، به افشا محاکمه کنندگان خود و از ورای آن ها کل جناح راست حاکمیت دست می زند و انصافاً استادانه از عهده این کار



صلاحیت و نصب اش طبق قانون اساسی انجام می شود، هم چنین وظایف و حدود اختیارات او به تصریح در قانون اساسی قید شده است و بالاخره شرایط عزل او نیز مشخص شده است و مطابق ذیل اصل ۱۰۷ نیز در برابر قانون با سایر افراد ملت مساوی است دارای موقعیتی فراقانونی فرض شود! استدلال او در این زمینه از برای آنست که دادگاه ویژه روحانیت «قانونی بودن خود را ناشی از حکم رهبری می داند». به خاطر آگاهی از موضوع انتقادی نوری نسبت به علی خامنه ای، کیفرخواست طوری تنظیم شده است که از کشیده شدن مستقیم بحث به «مقام رهبری» پرهیز شود به این حساب که نوری به چالش با علی خامنه ای نرود. کیفرخواست آیت ا لله خمینی را سپر قرار می دهد و پشت او پنهان می شود و می کوشد از اعتبار و جایگاه او در جمهوری اسلامی برای دادگاه ویژه روحانیت مشروعیت بگیرد و عبدا لله نوری را در مقابل بنیانگذار جمهوری اسلامی و رهبر انقلاب قرار بدهد. عبدا لله نوری با هشیاری متوجه این ترفند است و از آن پرده برمی دارد. می گوید: «بناظر می رسد برخی از موارد اتهامی در کیفرخواست را به دلیل آنکه مخالف نظرات «مقام رهبری» است، به عنوان اتهام مطرح ساخته آید. اما برای رعایت مصالحی با صراحت این اتهام را مطرح نکرده آید! آیا اجتناب از مطرح ساختن اتهام «اهانت به رهبری» در کیفرخواست به این علت نیست که ارتباط دادن این گونه مسائل به مقام رهبری را به سود رهبری نمی دانید بلکه بسبب شنیدن آن را هم به مصلحت رهبری و نظام نمی دانید؟»

عبدا لله نوری از این ترفند و نیز اختلاطی که در کیفرخواست و اساساً در کل جناح راست از آیت ا لله خمینی به منابه رهبر انقلاب و بنیانگذار پر صلابت و مقتدر جمهوری اسلامی با جانشین کم مایه او صورت می گیرد، تا از اعتبار اولی به سود دومی بهره برداری شود، پرده بر می دارد. نوری در یک بحث تئوریک جالب به تشریح تفاوت ماهوی مقام و جایگاه و منشأ مشروعیت «رهبر

توان بدون آن ها تصور کرد. اما انقلاب که پیروز می شود و نظام سیاسی تاسیس می گردد رهبران بعدی به تعبیر دقیق تر مدیریت انقلاب را به عهده دارند. بر همین اساس ما امام را بنیانگذار انقلاب می نامیم... رهبر انقلاب کسی است که مشروعیت خود را نه از نظام سیاسی و قانون، بلکه از خود انقلاب گرفته است. شان رهبر انقلاب فراتر از نظام سیاسی و واجد اختیار تاسیس است. او کسی است که نظام را تاسیس می کند و چه بسا در دوره انقلاب نهادهای فرعی آن را هم تاسیس کند. اصام مدیران انقلاب یا رهبران نظام سیاسی، مشروعیت خود را از نظام و قوانین آن می گیرند. لذا اختیارات ویژه و فراقانونی رهبری انقلاب توجیه وار بوده و ناشی از طبیعت جریان انقلابی است. نوری آن گاه این دیدگاه عام جامعه شناسی انقلابات را به نمونه انقلاب بهمن تطبیق می دهد: «امام آفریننده انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است. اما «مقام رهبری» مدیر این نظام و انقلاب است. به این ترتیب، عبدا لله نوری با منطق و اتکا به قانون اساسی، از یک سو حساب «رهبر فرزانه انقلاب» را که اینک در گذشته است، با «مقام رهبری» می و حاضر که سرو کار داریم، از هم جدا می کند و این دومی را تاحد هر مقام و مدیر منتخب مردم که قانون تعیین کرده است و با اختیارات و محدودیت هائی که باز قانون اساسی مشخص ساخته است، تقلیل می دهد و از سوی دیگر، «مقام رهبری» را از حالت قدوسیّت و فراقانونی بودن که جناح راست با بوق و کرنا برای بهره برداری های سیاسی - جناحی از آن استفاده ابزاری می کند، خارج ساخته و راه انتقاد و محدود کردن اختیارات او و یا هر خواست دیگری که در جهت دموکراتیزه کردن دستگاه دولتی و تسامین بیشتر جمهور مردم ضروری می باشد باز می کند. شاید تصادفی نباشد که «روشنفکران دینی و روزنامه نگاران اصلاح طلب» در برنامه پیشنهادی خود برای انتخابات مجلس ششم (عصر آزادگان ۲۴ آذرماه)، در راس محورهای اصلی برنامه

بر می آید. نوری به این مقدار کفایت نمی کند و با شهامت روی نسبت کردار و گفتار آیت ا لله خمینی انگشت می گذارد و خطاب به محاکمه کنندگان خود که او را به «انحراف از خط امام و تجدید نظر در اصول امام» متهم ساخته اند می گوید: «وقتی دین خدا به محکم و متناهی، ذاتی و عرضی و ثابت و متغیر تقسیم می شود، چرا در افکار و رفتار امام راحل چنان تقسیماتی روا نباشد؟». در جای دیگر می گوید: «آنکه به طور علنی و شفاف به جنگ امام می رود، در عمل موجب تقویت امام می شود. اما آنکه با سوز استفاده از نام امام به جنگ آزادی افکار و گفتار و رفتار می رود، دشمن واقعی امام است!»

جان کلام دفاعیات نوری در رابطه با آیت ا لله خمینی محترمانه اینست که مواضع او را نیز مانند «هر حکیم و اندیشمند زمان شناسی را بسید در ظرف زمانی و مکانی خود ارزیابی کرد. حضرت امام هم که به عنوان یک فقیه زمان شناس، مکار و رهبری فرهمند و بی نظیر انقلاب اسلامی را در دست داشتند بر اساس مقتضیات زمانی و در شرایط خاص هر دوران سخنانی بیسان می فرمودند!» نوری آنگاه با آوردن نمونه ها نشان دادن تناقضات، ضرورت برخورد نسبی به افکار و گفتار و احکام او را مطرح می سازد و زمینه را برای از حاله راز و رمز در آوردن و تقدس زدائی آیت ا لله خمینی فراهم می کند. به یکی دو مورد کفایت می کنم: می گوید «حضرت امام در پیام خود به مناسبت حج خونین سال ۶۵ فرمودند: ما اگر با صدام کنار بیاییم، اگر با آمریکا صلح کنیم هرگز با خاندان آل سعود کنار نخواهیم آمد!» سپس یادآوری می کند که به خاطر دگرگونی شرایط «مصلحت اسلام و منافع ملی حکم کرد دو کشور قدرتمند اسلامی در منطقه در حد عالی ترین سطح از مناسبات خود قرار بگیرند». البته آقای نوری هنوز نمی گوید که اساساً اصل سیاست تشنج آفرینی در منطقه و اجبار زائران ایرانی و سازمان دهی آنها برای انجام تظاهرات ضد آمریکائی و ضد اسرائیلی در مراسم حج بنام

«برانت از مشرکین» نادرست و مغایر با مصالح ملی بود که آن فاجعه را به دنبال آورد. در واقع شرایط عوض نشده بود، بلکه گردانندگان نظام کمی سر عقل آمده و سیاست معقول تری را با دولت های همجوار خلیج فارس اتخاذ کرده بودند.

نمونه دیگر: «حضرت امام قبل از پایان جنگ ایران و عراق فرمودند: ما تا آخرین وقت و تا آخرین نفس ایستاده ایم و ملت ایستاده است». سپس می افزاید: «به فاصله کوتاهی پس از این سخن، جمهوری اسلامی بنا به رای و نظر حضرت امام قطعنامه سازمان ملل را که ماه ها بود آن را تحمیلی و آمریکائی می خواندیم پذیرفت!» البته این جا نیز آقای نوری هنوز از بیان این حقیقت بسیار تلخ که موجبات مرگ صدها هزار جوان ایرانی و عراقی را فراهم آورد و به کشور میلیاردها دلار زیان وارد ساخت، پرده برمی دارد که سال ها پیش از پذیرش قطعنامه آتش بس، در واقع از همان مقطعی که ارتش تجاوز گر صدام به آن سوی خرمشهر پس رانده شد، شرایط واقعی یک صلح آبرومند و به نفع ایران و به مراتب بهتر و پربارتر برای میهن ما فراهم بود. یا این حال، نوری با طرح همین قدر از مطلب و تلاش برای یاب کردن نقد و بازنگری گفتارها و کردار آیت الله خمینی گام بزرگ و جسورانه ای در جو کنونی جمهوری اسلامی برداشته و زمینه را برای برخورد ریشه ای فراهم آورده است. زیرا بی گمان ریشه یابی صادقانه مسائلی که مسبب بدبختی های بیست سال گذشته می باشند از شرایط لازم برای باز سازی ایران نوین و دموکراتیک است.

مانیفست اسلام با سیمای انسانی

من بدین خاطر روی موضوع «رهبری» انگشت گذاشتم که در شرایط جمهوری اسلامی و حاکمیت جناح راست تصامت خواه، از حساسیت ویژه ای برخوردار است وگرنه سایر حوزه های دفاعیات عبدا لله نوری به سهم خود بسیار مهم و پاسخ های شجاعانه و روشنی به اساسی ترین مسائل مبتلی به جامعه سیاسی کشور است. مباحث و مواضع او در رابطه با آیت الله منتظری، در دفاع از روشنفکران دگراندیش، افشاگری و محکوم کردن قتل های سیاسی و همه تبهکاری های سال های گذشته، مساله رابطه با آمریکا و صلح در خاورمیانه، رد تشوری خشونت به نام دین، بحث جالب او درباره فلسفه حکومت و نقش دین و ... دامنه وسیع آن را نشان می دهد. متأسفانه پرداختن تفصیلی به هر یک از آنها میسر نیست و نمونه بحث «رهبری» مثنی از خروار است.

دفاع نوری از حق آیت الله منتظری در مقام مرجع تقلید و نیز دفاع از حقوق انسانی او به عنوان شهروند، از حساس ترین فراز های دفاعیات است. نوری «علت العلل محاکمه روزنامه خرداد را مطرح کردن نام آیت الله منتظری و هتاکی نکردن به ایشان» می داند. با توجه به حساسیت «مقام رهبری» نسبت به آیت الله منتظری و نیز نگاهی به متن کیفرخواست، همین استنباط تداعی می شود. به همین جهت نوری در جمع بندی بحث خود، انگشت را به سوی «مقام رهبری» دواز می کند و

می پرسد: «آیا بهتر نیست گفته شود حصر و حبس آیت الله منتظری شرط لازم مصالح حکومت است [بخوان مقام رهبری] و ارتباطی به مصالح اسلام و انقلاب و نظام نندارد! از نظر قدرت، روزنامه های خاصی که دانما به ایشان توهین می کنند مجاز و مایورند. اما نشریاتی چون خرداد که فقط به انعکاس خبر یا اطلاعیه و یا نامه از ایشان مبادرت می کنند، معاتب و محکوم اند!» آنگاه با نیش گزنده ای می گوید: «اگر آن شیخ مطرودی که سال ها دوش به دوش منافقین و ارتش عراق در صف دشمن قرار داشت [منظور شیخ علی تهرانی شوهر خواهر علی خامنه ای است] و در جهت اغفال اسیران ایرانی در اردوگاه ها کار کرد و در طول جنگ زشت ترین اهانت ها را که انسان از یادآوری کلماتش شرم می کند تثار حضرت امام و اصحاب انقلاب کرد، به کشور بازگشته در حفاظ امن نظام قرار می گیرد، اما آنها که در دوران جنگ و جهاد در جبهه ها بودند و در عمده عملیات ها همپای رزمندگان اسلام از شمالی ترین نقاط مرزی ایران و عراق تا جنوبی ترین آن حضور داشتند... احساس ناامنی می کنند و به محاکمه کشیده می شوند! این انحراف از اهداف انقلاب نیست؟ ما را چه شده است!»

نوری جانانه به دفاع از روشنفکران بر می خیزد و آن ها را «مغز و چراغ جامعه می داند». و فریاد اعتراض خود را علیه این که «طی دهه گذشته کاروان خرد ستیزان چه بلاتسی بسر روشنفکران و نویسندگان این دیار آورده اند» و چون گروه های فشار و چماقداران در دانشگاه ها و مراکز فرهنگی، اساتید و روشنفکران را مضرور و مضرور می نمودند» بلند می کند و می گوید: به عنوان «بیک روحانی و کسی که سال ها در نظام جمهوری اسلامی مسئول بوده ام، اعلام می کنم که روحانیت هیچ نسبتی با روشنفکر ستیزان ندارد». انتقاد شدید او از «برنامه هویت» و دفاع دلیرانه اش از مفاخر ادبی ایران نظیر دکتر زرین کوب، بخش های درخشانی از دفاعیات او را تشکیل می دهد.

نوری در اعتراض و اعلام نفرت نسبت به قتل های سیاسی می پرسد: «چگونه طی سالیان گذشته، گروهی از روشنفکران به قتل رسیدند و تمام قتل ها با سکوت مسئولین به عنوان «مرگ مشکوک» نادیده گرفته شد و هیچ اراده ای برای تعقیب قاتلان و محفل نشینان وجود نداشت!» می پرسد: «چگونه انسان های مظلومی را به خاطر عقیده شان مثله می کنند و از کسی فریادی بر نمی خیزد؟»

باید دفاعیات عبدا لله نوری را با حوصله و دقت مطالعه کرد تا ملاحظه بشود که من بیهوده آن را «مانیفست اسلام با سیمای انسانی» نمی خوانم. ۱۶ بندی که در پایان آخرین دفاع، به گونه وظیفه اصلی و اعتقادی خود در مقطع کنونی مطرح می کند، در مقام منشور روشنفکران دینی آزادی خواه است. خود او در این باره می گوید: «اینجانب اراده چهره زیبا، با نشاط، مسالمت جو، رحمت آمیز و مهربان و مستدل و منطقی از دین را برای گسترش ارتباط با نسل جوان - که با کمال تأسف با رفتار بسیاری از مدعیان دین، در

حال فاصله گرفتن از انقلاب و ارزش ها می باشند، وظیفه اصلی خود در مقطع کنونی می دانم و عمیقاً اعتقاد دارم که :

۱ - هیچ کس نمی تواند مدعی شود که «حقیقت» تنها در نزد اوست.

۲ - معرفت دینی، امری نسبی و قرآنتهای متنوع و متکثر از دین، مقنور و ممکن است.

۳ - دینداری بدون اکراه و اجبار، اعتلا و تحقق جوهر دین یعنی ایمان و تجربه دینی را محقق می کند.

۴ - هیچ خط قرمزی در طرح مباحث نظری و مسائل سیاسی جز آنچه که قانون اساسی به صراحت مشخص و تبیین کرده، وجود ندارد و هیچ مقامی، مصون از انتقاد و سؤال نیست.

۵ - ایران از آن همه ایرانیان، ادای حقوق اساسی شهروندان، حق مشروع و قانونی آنان و گفت و گو میان همه نیروهای اجتماعی، مقوله ای ضروری و لازم است.

۶ - در چهارچوب شرع، قانون و اخلاق، سبکهای گوناگون زندگی متصور و میسر است، هیچ کس نمی تواند و نباید سبک زندگی خود را به نام «شریعت» به دیگران تحمیل کرده آن را قطعی بخواند.

۷ - حقوق فرهنگی جزء حقوق اساسی شهروندان است و اهل فرهنگ، دیدگاهها و سلیقه های متفاوتی دارند. فرهنگ تک صدایی و انحصاری نه ممکن است و نه مطلوب.

۸ - حوزه فرهنگ، مستقل از حیطه سیاست است و نمی توان با اهل فرهنگ و نظرات آنها، بر اساس موضع گیریها و سلیق سیاسی مواجه شد.

۹ - نظام حقوقی جامعه و روابط میان شهروندان و حاکمیت مبتنی بر حق حاکمیت مردم است.

۱۰ - تأمین امنیت و ثبات در جامعه جز با استیفای حقوق مخالفان ممکن و عملی نیست.

در راستای مطالب پیش گفته تأکید بر نکات زیر را ضروری می دانم:

۱۱ - هیچ گروهی نباید کشور را متعلق به خود بداند و باید تلاش شود که حتی مخالفان برانداز به مخالفان قانونی تبدیل شوند.

۱۲ - معیار و ملاک در مباحث سیاسی و اجتماعی، امنیت و منافع ملی است، نه امنیت و منافع گروهی خاص.

۱۳ - سلب آزادی نشانه ضعف حکومت است نه اقتدار آن.

۱۴ - افزایش و تعمیق رابطه عاطفی و احترام آمیز میان شهروندان و گسترش روحیه اخوت و صمیمیت میان حاکمیت و مردم از لوازم پایداری و بقا حاکمیت است.

۱۵ - تعلق و چابکدوسی موجب زوال ارزشهای انسانی و نابودی بنیانهای نظام خواهد شد، و از اینرو، ترویج و تکریم مقوله «تقد و انتقاد» در راستای اعتدالی باورها و استحکام نظام سیاسی، فوریت و ضرورت دارد. بر همین مبنا وظیفه حکومت است که افراد متعلق را طرد و از منتقدان تجلیل کند و نه بالعکس.

۱۶ - تنش زدایی با همه دولت - ملت های جهان براساس منافع ملی و بر مبنای اهمیت گفتگوی تمدنها، در همه حیطه ها ضروری است.»

بازگشت به اصلاحات برای تصحیح انقلاب؟!!

محاکمه عبدا لله نوری، مدیر مسئول روزنامه "خرداد" در دادگاه ویژه روحانیت و محکومیت او به ۵ سال زندان، یکی از رویدادهای مهم تاریخ بیست ساله جمهوری اسلامی است. اهمیت این محاکمه فراتر از آنست که بتوان فقط آن را در چارچوب رویدادهای حول و حوش انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی و یا در متن روند اصلاحات آغاز شده از دوم خرداد به اینسو مورد بررسی قرار داد.

همگان با اصطلاح انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد! آشنایند و در روند تحکیم پایه های قدرت در انقلاب بهمن ماه ۵۷ ایران نیز شاهد تحقق آن بوده ایم. در بسیاری از انقلابات، نخستین مجادله دوران پس از کسب قدرت بر سر "تعریف انقلاب و وظایف آن" و در میان جناح های شریک در قدرت صورت می‌گیرد و در انقلاب ایران نیز علیرغم وجود رهبر بلامنازع در سیمای خمینی، نبردی بی امان بر سر کسب قدرت صورت گرفت. این انقلاب در مسیر بیست ساله خود فرزندان بسیاری را که واقعیت جمهوری اسلامی را در تناقض با آرمان های انقلابی خود می‌دیدند بلعیدند و اکنون نویت کسانی فرارسیده است که به بازاندیشی میانی جامعه آرمانی خود، که زمانی جمهوری اسلامی بود پرداخته اند. روند اصلاحاتی که با "دوم خرداد" آغاز شد، در واقع نه تنها مصونیت بخشیدن به نظام در برابر تلاطم های سیاسی، بلکه برای بسیاری بازگشت به مبانی برای تجدید نظر در آنهاست. اصلاحات در انقلاب یعنی مرگ انقلاب. هر انقلابی زمانی که نهادهای خود را پایه ریزی می‌کند، در واقع شیپور مرگ خود را می‌نوازد و اگر نتواند با روش های انقلابی به تصحیح مداوم خود بپردازد و ضرورت انجام اصلاحات را احساس کند، از برج عجاج انقلاب نزول کرده و روش های "مذموم و غیر انقلابی" را برای سامان دادن به امور پیشه می‌کند. آشتی ناپذیری انقلابی با نهادها و روش های منسوخ، جای خود را به درک ضرورت ها و تفاهم های در سطح گسترده داده و جبروزوره گی‌ها در سیاست، چون سدی در برابر بلندپروازی های انقلابی قد علم می‌کند. جمهوری اسلامی نیز این راه را رفته و در بسیاری موارد به سرعت به مبدا بازگشته است و امروز گویا در پایه ای ترین مسایل اجتماعی، یعنی مسئله جگونگی سامان دادن به ساختار سیاسی و مبارزه با وضعیت فلاکت‌آورد اقتصادی، به بن بست رسیده و به بازاندیشی آن‌ها روی آورده است. کلاف درهم تنیده، منافع گروه‌های اجتماعی منجر به آن شده است که در این کارزار سرنوشت ساز، برای جمهوری اسلامی آرایش نویسی از نیروها شکل گیرد و مرزهای آن چیزی که هنوز تحت نام "انقلاب" به مردم فروخته می‌شود و "اصلاحات" به صورت شعارهای گریه روز به گونه ای شفاف به متصه ظهور رسد. امروز درک اصلاح طلبانه و دلسوزانه انقلاب در برابر درکی به غایت ارتجاعی و ضد انقلابی از انقلاب در برابر هم قرار گرفته اند و محاکمه عبدا لله نوری نمودار این واقعیت است. عبدا لله نوری، فرزند این انقلاب است و به تجربه دیده است که می‌توان با نرمش های سیاسی مضمون انقلابی را از خطر نابودی نجات بخشید و اگر یارهای ناسازگار یا واقعیات کنار گذاشته شوند بدلیل های فراوانی برای عمل سیاسی نمایان می‌شوند. عبدا لله نوری زمان درازی در مراکز قدرت پرسیه زده است و به خوبی می‌داند که کدام جرح‌ها را می‌توان برای حرکت به سمتی

که چاره ساز باشد به راه انداخت. عبدا لله نوری فرزندی است که از سخت گیری های پدر به عجز آمده و با لجاجت خاص این فرزندان، میانی ارزشی پدر را زیر علامت سشوال برده است. بسیاری از مصلحان امروزی، انقلابیون دیرپوزی اند و در چهره "انقلابی" و "اصلاح طلب" را در دو دوره ویژه معرفی می‌کنند، دیرپوزی فرزندان انقلاب بودند و امروز در نقش پسران اصلاحات به سیمای گذشته خود چنگ می‌اندازند. اگر امروز دانشجویان گروگانگیر سفارت آمریکا از ضرورت ایجاد روابط دیپلماتیک با آمریکا دم می‌زنند فقط با اتکاء به این تحلیل ساده نگرانه نیست که در آن شرایط گروگان گیری ضرورت روز بود و امروز احیاء روابط با آمریکا ضرورت روز است، بلکه نشانه این واقعیت است که آنان به این تحلیل دست یافته اند که هر اقتدای که انقلابی می‌نماید، ضرورتاً انقلابی نیست و می‌تواند موجب به کار انداختن روندهایی شود که مضر به حال انقلاب باشد. سید مرتضی مریدها مقاله نویسنده روزنامه صبح آزادگان حتی تا آنجا پیش می‌رود که نتیجه گیری های جدید دانشجویان گروگان گیر را "براست جستن" از اعمال خود در گذشته می‌شمارد و می‌افزاید "اگر دانشجویان آزاد باشند مافی الضمیر خود را بگیرند"، بعید نیست بعضی از شعارهای گذشته این جنبش را وارونه نکنند (صبح آزادگان ۲۳ آذر)؛ چنانکه شعار "مرگ بر آمریکا" به شعار "دیوار سی اعتمادی" را بر داریم. جنبش دانشجویی تبدیل شده و این در شرایطی است که دانشجویان هنوز اجازه ندارند مافی الضمیر خود را بازگو کنند.

اگر روزی انقلاب تعریف مرزهای درونی و بیرونی جامعه بود، امروز روند اصلاحات تجدید این تعاریف است و دفاعیات نوری در دادگاه حواری نکات برجسته ای بود که نوعی از موضع و درک ویژه ای از این اصلاحات را نمایان می‌سازد. پاسخ های نوری به پرسش های اساسی جامعه ای است که به آخر خط خود رسیده و به قول نوری در دادگاه "امروز دیگر سرمایه های ما پاسخگوی نیازها نیست و به سرعت در حال پایان یافتن است." (صبح آزادگان ۱۵ آذر) نوری می‌کوشد پاسخ هایش متناسب با نیازهای جامعه ای در حال توسعه باشد که دیگر راه حل های انقلابی را که اقتضای گریبان مزورانه پشت آن سنگر گرفته اند بر نمی‌تابد و مصالح ملی حکم می‌کند که برای ظفره رفتن از تنش های ناخبر، راه اصلاحات طی شود. بیاد داریم که در سال های نخستین درگونی ها در اتحاد شوروی، بسیاری بر این عقیده بودند که اصلاحات گورباچف بازگشت به راه و روش های انقلابی لنین است و انقلابی است در انقلاب، اما تاریخ نشان داد که به عکس این راه، راه تلاش برای تصحیح ناهنجاری های بود که بر اثر نادیده انگاشتن نیازمندی های جامعه بروز کرده و کلیت نظام را زیر علامت سشوال برده بود. اصلاحات علیرغم برخی نظریات رایج (صبح آزادگان ۱۵ آذر، مقاله حمید حدیثی) انقلابی تریجی نیست که "بدون ابراز خشونت، خشونت ستیزان را انقلابی لگام زند" بلکه رویگردانی از همه راه و روش های انقلابی و رویکرد به پروژه هایی است که انقلاب از حل آن عاجز مانده است. این بدان معنا نیست که باید یگانه ای اساسی با "انقلاب" وداع کرد، منظور کشیدن مرزهایی است که میان رفورم و انقلاب وجود دارد. پروژه کنونی اصلاحات پاسخگویی به دیالکتیک رفورم و انقلاب

نیست، بلکه بازگشت به رفورم برای تصحیح انقلاب است. رویکرد به اصلاحات دست کشیدن از همه آرمان های انقلاب نیست بلکه تجدید نظر کردن در راه های نیل به این آرمان هاست. در این روند است که نه تنها فرزندان انقلاب بلکه روند انقلاب نیز دگرپرسی می‌شود. در این روند است که مرز و تناسب میان ثابت و متغیر ها در شعار و در عمل به هم می‌خورد و بازاندیشی پایه ای ترین برداشت ها از ضرورتی جامعه نیروهای درگیر را به نتایجی می‌رساند که در گذشته حتی تصور آن ناممکن می‌بود. نوری در دفاعیاتش با پرداختن به مواد ادعانامه دادستان در باره روابط با آمریکا و اسرائیل و دادن پاسخ های موجز در این زمینه، به یک معنا نشان داد که روند اصلاحات به مسئله توسعه سیاسی ختم نمی‌شود و این روند ملازماتی دارد که نمی‌توان از پرداختن به آن ظفره رفت. نوری هوادار عقلانی کردن سیاست خارجی جمهوری اسلامی است چرا که می‌داند ادامه روند کنونی ناممکن است و انفجارهای اجتماعی بینان همه قرائت ها از جمهوری اسلامی را بر خواهد افکند و علاوه بر آن بر این عقیده است که معنای این عقلانی کردن یعنی احیای روابط با آمریکا و تجدید نظر درباره اسرائیل. سخنان امام خمینی حتی در مورد اسرائیل را نیز باید در یک ظرف زمانی خاص ... مورد بررسی و امعان نظر قرار داد. (صبح آزادگان ۱۶ آذر) به قول مجید محمدی در ستون "دیدگاه" روزنامه صبح آزادگان "جنبش مدنی ایران علاوه بر بسط نظری ایده های خود نیازمند معطوف کردن ایده ها به حوزه عمل است." (صبح آزادگان ۲۰ آذر). مقاله نویسنده صبح آزادگان در ادامه تاکید می‌کند که: "جامعه ایرانی متشکل از پاره فرهنگ ها و اقشار اجتماعی متعدد و گوناگون است. در درون نیروهای اجتماعی جبهه دوم خرداد انواع پاره فرهنگ ها و اقشار اجتماعی وجود دارند. با توجه به این واقعیت است که تاکید بر ضرورت احیای روابط با آمریکا و تجدید نظر در موضع نسبت به اسرائیل، در کنار توصیه هایی درباره ضرورت پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی و یا وضع قوانین ضد انحصاری در اقتصاد (مجید محمدی در همین مقاله) خط فکری اقشار معینی از نیروهای دوم خرداد را به نمایش می‌گذارد، که علیرغم اشتراک در مواضع دموکراتیک، در مراحل بعدی گسترش و ژرفش روند جنبش دوم خرداد عمدتاً در مواضع اجتماعی شاهد فاصله گیری هایی خواهیم بود که می‌تواند اصل توسعه سیاسی را زیر علامت سشوال ببرد. شجاعت نوری در مطرح ساختن ناهنجاری هایی که عدم برخورد واقع بینانه به مسایل ناظر بر نیازمندی های جامعه ای که دیگر قادر نیست با پی پی سی از نسخه های گذشته با معضلات اجتماعی مقابله کند و جامعه را در لبه انفجار قرار داده است، بی شک جنبش دوم خرداد را در شفاف کردن شعارهایش بسیاری می‌رساند و بدین جهت نیز قابل تقدیر و پشتیبانی است. اما این شفاف سازی منجر به آن نخواهد شد که مواضع نیروهای درونی جنبش یکسان شود و جایی برای طرح هایی که فراتر از نسخه های آشنای یا مضمون گسترش مناسبات با خارج برای رفع مشکلات داخلی می‌روند، نماند.

بررسی اوضاع سیاسی کشور در نشست شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

یادآوری: نشست نوبتی شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، در آبانماه ۷۸ (نوامبر ۹۹) برگزار شد. بررسی اوضاع کنونی کشور، یکی از موضوع های اصلی این نشست بود. "راه آزادی" نظر به اهمیت و حساسیت بحث های مطروحه، مصوبات سیاسی این نشست را از نظر خوانندگان خود می گذراند.

رابطه سیاست و مذهب و وضعیت حکومت دینی در ایران امروز

قرائت های گوناگون از اسلام، بیست سال پس از انقلاب، در میان بازیگران سیاسی اسلامی کشور، یک داده غیر قابل انکار است. این نیز که حکومت دینی در ایران امروز بیش از هر زمان در جامعه و نیز بخشی از بازیگران سیاسی به شدت زیر سوال رفته است، یک واقعیت است. مباحث گسترده درباره انتقاد از خشونت و نقش روحانیت در حکومت و نهادهایی مانند شورای نگهبان و دادگاه ویژه روحانیت و حتی زیر سوال رفتن بخش هایی از قانون اساسی کشور و غیره نشانه آن است. کوشش برای آشتی دادن مذهب با تساهل و دمکراسی و نیز روند عرفی کردن زندگی سیاسی و فرهنگی کشور، جنبه اثباتی مباحث فوق را تشکیل می دهد.

بحث مرکزی این است که آیا جنبش حاضر صرفاً خصلت ضد روحانیت (ضد آخوندی) دارد و هدف برکناری آنهاست و یا مضمون گسترده تری دارد و آماج آن ایجاد آنچه تغییر و تحول ریشه ای آرام در درون جامعه بسوی استقرار جمهور مردم است که معضل اول نیز در جریان آن از میان برداشته خواهد شد؟ تمایل عمومی شورای مرکزی بر برداشت دوم است. شورای مرکزی درباره جنبه های مختلف رابطه سیاست و مذهب در ایران امروز بحث نسبتاً گسترده ای داشت. با وجود تفاوت های طبیعی در ارزیابی های سیاسی در این نکته که روایت جدید از دین تأثیر مثبتی در ایجاد فضای مناسب برای مبارزه تدریجی به سمت آزادی و دمکراسی دارد، تفاهم نظر وجود داشت. روند سکولاریزاسیون در جامعه و اقشار شهروندی و جوانان و زنان و روشنفکران که شتاب تازه ای گرفته است نیز به عنوان یکی از جنبه های مثبت دوم خرداد مورد توجه قرار گرفت.

یک پرسش اساسی این است که نقش گرایش های سیاسی اصلاح طلب لائیک در روند کنونی چه باید باشد؟ مشکل قرار نگرفتن در سمت نیروهای براندازی و افراطی بلون اینکه

صبغه تفکر لائیک و سیاست اصلاح طلبانه ما در سایه قرار گیرد، چگونه باید حل شود؟ جایگاه ما کجاست؟ اسناد کنگره چهارم ما به این پرسشها پاسخهایی داده است که هنوز معتبر است. اما لازم است در هر گام و حرکت سیاسی این پرسش را مد نظر داشت و برای دادن پاسخهای تازه تر به آن بدون شتاب زدگی و با متانت کوشش کرد. در این میان باید روند عرفی شدن و عقل گرایی در سیاست و جامعه ایران را که یکی از جنبه های مهم آن سرز بندی روشن با هرگونه تفکر و روش حذفی است را مورد توجه بیشتری قرار داد.

جنبش دوم خرداد و وزن نیروهای مختلف متشکله در آن

تلقی عمومی شورای مرکزی درباره لایه های گوناگون و گاه بسیار متفاوت طیف جنبش دوم خرداد را بطور بسیار فشرده می توان چنین جمع بندی کرد:

در یکسوی این جنبش، یک بخش از مجمع روحانیون مبارز قرار دارد. از منظر آزادی و مدنیت و تساهل، این بخش دارای ضعف های اساسی است. می توان این بخش را نیروی لرزان این جنبش دانست. چهره هائی مانند محتشمی و کرویسی از سفنگویان این بخش اند که در برخی از حرکت های سیاسی اخیر مانند پاسخ به نامه فرزند آیت الله منتظری ظرفیت محدود خود در مدارا جویی را به روشنی نشان دادند. بطور کلی این بخش از مجمع روحانیون مبارز، در طرح مسایل پایه ای در سمت اصلاحات سیاسی و اجتماعی در کشور بسیار محتاطانه حرکت می کند و یا شاید اصولاً از ظرفیت چندان جدی برای پیش رفتن کشور در راه قانونگرایی و جامعه مدنی برخوردار نیست. این بخش دوم خرداد هنوز بطور کلی خود را با چهار چوب قرائت تازه از حکومت دینی منطبق نکرده و برای خروج کشور از مصایب ۲۰ سال گذشته هنوز تلقی و برنامه جدی و تازه ای ارائه نکرده است. بزرگترین ضعف این بخش از جنبش دوم خرداد این است که هنوز در اندیشه های آیت الله خمینی و سالهای اول انقلاب گرفتار است و جدالش با نیروهای راست، از موضع برکنار شدن از قدرت است. این بخش از روحانیون مبارز را می توان نیروهای خط امامی سنتی دانست که مفاهیم اصلی دوم خرداد مانند حکومت قانون، جامعه مدنی و تساهل را هنوز به ذهنیت خود تبدیل نکرده است. اما به هر حال، مجموع حرکت روحانیون مبارز که

کسانی مانند موسوی خوسینی ها را نیز در بر می گیرد، یکی از پایه های جنبش دوم خرداد به حساب می آید. کارگزاران سازندگی یک ستون دیگر جنبش دوم خردادند. کارگزاران سازندگی به روشنی دارای دو لایه متفاوت سیاسی اند که حامل دو نوع تلقی از مسایل پایه ای کشورند. یک بخش مهم این حزب که کوشش می کند خود را با نوع حرکت و تلقی هاشمی رفسنجانی منطبق کند، بلون اینکه هنوز به درک روشنی از نیاز کشور به یک روش تازه کشورداری رسیده باشد، در مجموع خود را با فضای عمومی دوم خرداد پیش می کشاند. این بخش از کارگزاران سازندگی، اندیشه مدارا و تساهل را در حیطه فرهنگی و صنعتی و تولید می پذیرد اما از تعمیم آن در همه حیطه های سیاسی و اجتماعی کشور می پرهیزد.

اما یک بخش دیگر از رهبران و کادر های کارگزاران سازندگی که بویژه در مطبوعات کشور فعالند و روشنفکران این حزب را تشکیل می دهند، از پرچمداران جنبش دوم خرداد محسوب می شوند. باید به یاد داشت که بخشی از آنها دارای پیش زمینه اسلامی نیرومند نیستند و از تحصیل کردگان و روشنفکرانی اند که در این حزب فعال شده اند. اینها دارای یک تلقی نسبت روشنتری از مفاهیم آزادی و مردم سالاری اند. بطور کلی کارگزاران سازندگی مانند بسیاری از حرکت های سیاسی کشور، هنوز از لحاظ کادرهای سیاسی آرموده دچار ضعف جدی اند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، یک ستون مهم دیگر جنبش دوم خرداد را تشکیل می دهد. این سازمان، برخلاف کارگزاران سازندگی که یک حزب نسبتاً رتال پلیتیک است، هنوز دارای صبغه های تفکر ایدئولوژیک اسلامی نیرومند است. به همین دلیل این سازمان با وجود آنکه تندترین حملات سیاسی علیه نیروهای محافظه کار را در سیاست ایران سازمان می دهد، در فکر و عمل سیاسی، هنوز نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی ایران را «غیر خودی» و نیروهای راست گرا را خودی به حساب می آورد. صف بندی اصلی میدان سیاست ایران برای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نه مبتنی بر خط تمایز پایه ای میان نیروهای آزادیخواه و مردم سالار یا نیروهای اقتدار گرا و تمامیت گرا، بلکه بر اساس خط تمایز خودی و غیر خودی شکل گرفته است. چنین درکی ریشه رفتار تنگ نظرانه و ایدئولوژیک این سازمان را

تشکیل می دهد و لذا هنوز حق مساوی همه شهروندان ایرانی صرفنظر از نوع مذهب، ایدئولوژی و تعلق سیاسی در چهارچوب قانون اساسی در بالاترین این سازمان دیده نمی شود. جنبش دانشجویی کشور که از کمیت و

کیفیت نیرومندی در جامعه ایران برخوردار است، از دیگر ارکان جنبش دوم خرداد است. نیروی اصلی جنبش دانشجویی که در «دفتر تحکیم وحدت دانشجویی» تشکیل یافته است، نقش مهمی در فضای سیاسی کشور دارد. علاوه بر دفتر تحکیم وحدت، چند تشکل دانشجویی دیگر نیز در میان بیش از یک میلیون دانشجوی ایران فعالند که نشانگر خصلت کثرت گرا و پویای این جنبش است. جنبش دانشجویی کشور یک نیروی

پرتوان و موتور محرکه جنبش دوم خرداد بحساب می آید. نسل کنونی دانشجویی کشور که بخش پراهمیت حرکت عمومی مردم در راه آزادی و مردم سالاری را تشکیل می دهد، به اشکال مختلف در جنبش سیاسی و فرهنگی کشور تاثیر می گذارد و در شکل دهی آینده نزدیک سیاسی ایران از جمله در پرورش کادرهای آینده ساز سیاسی کشور نقش مهمی دارد. لذا اپوزیسیون اصلاح طلب باید توجه ویژه ای به این جنبش معطوف دارد.

در این سوی جنبش دوم خرداد، مطبوعات و روشنفکرانی قرار دارند که به حزب، گروه و سازمان سیاسی خاصی تعلق ندارند اما از پرچمداران این جنبش و از فکرسازان مهم آن هستند. اینها شخصیت‌های دانشگاهی، روزنامه نگاران و تحلیل گران سیاسی اند که برخی از آنها از محبوبیت زیادی نیز در میان شهروندان ایرانی برخوردارند و با تولید فکری، گام به گام مرزهای تنگ حکومت دینی و خودی و غیر خودی را مورد چالش قرار می دهند.

در این میان نقش ویژه خاتمی بعنوان پرچمدار اصلی جنبش دوم خرداد بسیار مهم است. او را در فکر و رفتار سیاسی، باید الهام دهنده این جنبش به حساب آورد و نقش نمادین او در حرکت این جنبش به پیش را مورد تاکید قرار داد.

سرانجام این فاکتور اساسی را باید به حساب آورد که این انبوه شهروندان ایرانی اند که با شرایط دشوار زندگی و نیز رفتار سیاسی و مطالبات خود، هر روز جنبش دوم خرداد را در برابر چالشی تازه قرار می دهند.

تصویر بسیار فشرده و ناقص فوق، تا حد زیادی تناقضات و ضعف های جنبش دوم خرداد را بازگو می کند. ضعف کمی و کیفی این جنبش از نظر کادرهای رهبری و اندیشه پردازان و طراحان سیاسی بسیار بارز است. متأسفانه این جنبش از رهبران سازمانگر و نظریه پرداز بسیار معدودی برخوردار است. باید خاطر نشان کرد که مرد شماره دو جنبش دوم

خرداد عبدا لله نوری، از ظرفیت بسیار جدی برخوردار است. گرچه پس از محکومیت وی از سوی دادگاه ویژه روحانیت بر محبوبیت وی به مراتب افزوده شده و حتی دفاعیات وی یک گفتمان جدید در فضای سیاسی کشور ایجاد کرده است، اما نقش سیاسی او در مجلس ششم مورد تعرض جدی قرار گرفته است.

به طور کلی از ضعف های فکری، بینشی و ظرفیت عملی جنبش دوم خرداد نباید غافل بود. این را نیز باید در نظر داشت که اگر این حرکت که در بیش از ۷۰ درصد شهروندان نفوذ فکری و معنوی دارد، تنها از ۳۰ درصد قدرت سیاسی موجود در نظام سیاسی کشور برخوردار است.

ششمین دوره انتخابات مجلس

این دوره انتخابات برای سرنوشت سیاست ایران اهمیتی تعیین کننده دارد و پیروزی اصلاح طلبان در آن می تواند با تکمیل پیروزی دوم خرداد، راه کشور را به سوی اصلاحات گسترده تری بگشاید. شورای مرکزی انتخابات را از دو منظر مورد بررسی قرار داد:

الف: موضع گیری حزب ما

ب: احتمال حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات [توضیح راه آزادی: در زمان برگزاری نشست، شرکت رفسنجانی در انتخابات قطعی نبود]

اولین نکته اساسی در روش حزب ما در قبال این انتخابات، کوشش همنه جانبه سیاسی و فکری در راه دمکراتیزه کردن این انتخابات است. شورای مرکزی تاکید کرد که شکستن سد نیروهای خودی و غیر خودی، مهم ترین راه دمکراتیزه کردن این دوره انتخابات و نیاز عمومی کشور در فضای دو سال پس از دوم خرداد است. باید کوشش کرد که همه ایرانیانی که به قانون اساسی کشور احترام می گذارند و از جمله نیروهای سیاسی خارج از کشور، شامل حزب ما و هم پیمانان آن، بتوانند از حق شهروندی خود برای انتخاب شدن و انتخاب کردن بهره مند شوند. به همین دلیل لازم است که نیروهای اپوزیسیون اصلاح طلب و آزادیخواه، برای کسب این حق اولیه شهروندی در آستانه این انتخابات دست به کوشش مجدد بزنند و از جمله از طریق اثر گذاردن در افکار عمومی ایرانیان و نیز دولتهای غربی خواست شرکت خود در این انتخابات را بر پایه اندیشه «ایران برای ایرانیان» وسیعاً پیش بکشند.

شورای مرکزی درباره شانص حضور پذیرش اپوزیسیون آزادیخواه در انتخابات مجلس توهمی ندارد. اما با وجود این، سیاست شرکت فعال در روند آنرا در پیش می گیرد. بر این پایه حزب ما همراه با هم پیمانان خود مانند سازمان اکثریت و جمهوری خواهان ملی ایران، با یک سیاست مثبت انتخاباتی حتی المقنن کوشش خواهد کرد که در صحنه انتخاباتی از

نظر بینشی و سیاسی حضور یابد. در این زمینه ما کوشش خواهیم کرد که از نامزدهای عملاً موجود بخواهیم که در کار پایه های انتخاباتی خود بطور صریح لزوم اصلاحات سیاسی گسترده در کشور و به ویژه عدم باور خود به دیوار میان خودی و غیر خودی را مورد تاکید قرار دهند. باید کوشش کرد که شهروندیت پایه توسعه سیاسی و اداره کشور قرار گیرد. در مرحله اعلام صلاحیت نامزدها، حزب ما به همراه هم پیمانان از همه ایرانیان دعوت می کند که بطور فعال در انتخابات شرکت کرده و به نامزدهایی رای دهند که با کارپایه های روشن انتخاباتی مانند توسعه سیاسی، حکومت قانون، مقابله با گروههای فشار، تشنج زدایی و اصلاح قوه قضائیه و نظایر آن در صحنه انتخابات حضور داشته اند. به عقیده شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، رای بالای چنین نامزدهایی، برای سرنوشت کشور و ادامه اصلاحات در راه قانونگرایی و جامعه مدنی و مردم سالاری اهمیت جدی خواهد داشت.

احتمال حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات که مورد بحث گسترده در ایران است، در شورای مرکزی نیز مورد توجه قرار گرفت. در این تردیدی نیست که کاندیدا شدن وی یک مشکل اساسی برای جبهه دوم خرداد ایجاد خواهد کرد و برخی از معادلات را می تواند برهم زند. اگر عبدا لله نوری زیر ضرب قرار نمی گرفت، امکان این بسیار قوی بود که بتواند به ریاست مجلس ششم دست یابد و اصلاحات در ایران از این طریق برگشت ناپذیر گردد. اما اگر چنین نشد و رفسنجانی به میدان آمد، چند نکته را باید مورد توجه قرار داد.

اول: فضای عمومی کشور و جنبش دوم خرداد وضع را به گونه ای کرده است که رفسنجانی ناگزیر به شنا کردن در مسیر آب خواهد شد و سرنوشت سیاسی خود را با کسانی چون مصباح یزدی و جناح راست گره خواهد زد.

دوم: رفسنجانی امروز کسی نیست که پس از همه سالهای پشت سرگذاشته بتواند با قدرت و از موضع تعیین کننده وارد صحنه شود. آلودگی های گذشته و فضای سیاسی کشور عواملی اند که سبب می شوند او این بار از موضع ضعیف تری وارد صحنه شود.

سوم: او هم به لحاظ شخصیتی و هم توجه به اوضاع عمومی کشور، فراجناحی عمل خواهد کرد. منظور از کارکرد فراجناحی رفسنجانی این نیست که او به عنوان یک بازیگر مستقل سیاسی وارد صحنه خواهد شد، بلکه این است که او به هر حال از یکسو یا پناهی راست خود همچون ترمز و عامل کند کننده روند توسعه سیاسی عمل خواهد کرد و از سوی دیگر مجبور است که در مجموع خود را با روند دوم خرداد تطبیق دهد.

از لابلای مطبوعات ایران

گزینش و یادداشت: مانی پژمان

استقبال خشونت گرایان از ورود رفسنجانی به انتخابات

مسعود ده نمکی، سردبیر هفته نامه "جبهه"، سخننگوی جمعی از بسیجی های متعصب و خشونت گرا، در گفتگویی با هفته نامه آبان که مشروح آن در نشریه جبهه ۲۲ آبان ۷۸ نیز به چاپ رسیده است، در خصوص وارد شدن هاشمی رفسنجانی به انتخابات دوره ششم مجلس از جمله گفته است: "آمدن آقای هاشمی به عرصه انتخابات یک شفافیت سیاسی حاصل خواهد کرد و اولین انشعاب در بین جبهه دوم خرداد حاصل خواهد شد. بنده از هر چیزی که به حاصل شدن شفافیت در عرصه فعالیت های سیاسی جامعه و گروهها کمک کند استقبال می کنم. اما این بدان معنا نیست که حتما باید ایشان را تایید کنیم. در جنگ جهانی دوم نیروهای انقلابی ضدفاشیسم از ورود آمریکا به عرصه جنگ استقبال کردند، اما این بدان معنا نیست که آنها خواستار پیروزی آمریکا بودند. ورود آمریکا باعث تضعیف جبهه فاشیسم شد. ما نیز با نیروهای لیبرالی طرف هستیم که به یک فاشیسم متصل هستند و دوست دارم آقای هاشمی در این جنگ علیه جبهه لیبرال ها که مزدور غرب هستند در کنار ما باشند."

ده نمکی در گوشه های دیگری از سخنان خود می افزاید: "آمدن هاشمی رفسنجانی باعث طرد و رو شدن امثال حجاریان خواهد شد. خب وقتی ایشان دستشان رو شود، اینها کوتوله های سیاسی هستند. امثال اصغرزاده، عباس عبدی و حجاریان اینها در فضایی رشد کردند که رقابت سیاسی بین نیروهای اصیل انقلاب نبوده است. وقتی رقابت سیاسی و مجال بروز اندیشه های سالم انقلاب بین جناحهای اصیل انقلاب فراهم شود، دیگر امثال محمدجواد لاریجانی، عباس عبدی و امثال اینها اصلا مجال بروز پیدا نخواهند کرد."

تجدیدنظر طلبی یا تکثرخواهی؟

مجمع روحانیون مبارز که جزو نیروهای ناپیکیر جبهه اصلاح طلبان به شمار می آید و در آستانه انتخابات ششمین دوره مجلس، باب مذاکرات علنی و نیمه علنی با اقتدارگرایان متشکل در "روحانیت مبارز" را گشوده است، در واکنش نسبت به محکومیت عبدا لله نوری توسط دادگاه ویژه روحانیت نیز به سیاست یکی به نعل و یکی به میخ خود ادامه داده است. این مجمع از جمله در اعلامیه ای که به همین مناسبت منتشر کرده است، بر اختلاف نظر خود با دیدگاههای عبدا لله نوری انگشت گذاشته و ضمن دفاع از او صریحا اعلام کرده است که همه مواضع و اظهارات نوری در دادگاه، مورد تایید مجمع روحانیون مبارز نیست. اکبر گنجی روزنامه نگار برجسته جبهه دوم خرداد، در مقاله ای که در روزنامه "عصر آزادگان" ۱۱ آذر ۷۸ درج شده، به این سیاست مجمع روحانیون مبارز انتقاد کرده و می نویسد: "تاکید و یادآوری اختلاف (مواضع و نظر) با چه انگیزه ای صورت گرفته است. آیا هدف رهایی از فشار سنگین پرسشها و تهاجمات اقتدارگرایان است؟ یا علامت فرستادن به نیروهای جبهه دوم خرداد که بدانید که بخشی از مدافعان عبدا لله نوری با مواضع مجمع روحانیون مبارز تفاوت دارد؟ بیاینه مجمع یک نکته ساده و بدیهی روش شناختی را نادیده گرفته است، هیچ کس نمی تواند آرا و نظرات هیچ فرد یا گروه دیگری را به طور کامل و تمام عیار بپذیرد. همواره هر شهروندی بخشی از آرای دیگر شهروندان را قبول ندارد و از آرا و عقایدی دفاع می کند که دیگران بخشی یا همه آن را قبول ندارند. از این رو تاکید بر عدم «موافقت با همه مواضع و اظهارات عبدا لله نوری در دادگاه» حشو و زائد است."

اکبر گنجی می افزاید: "مگر اعضای مجمع روحانیون مبارز تمام مواضع و اظهارات یکدیگر را قبول دارند؟ آیا آقایان موسوی خوستینی ها و محمدتوسلی درباره مسئله آیت الله منتظری همانند آقای کروی و محتشمی فکر می کنند و تمام «مواضع و اظهارات» آقایان را در این خصوص قبول دارند؟" گنجی همچنین تصریح می کند: "دفاع از آزادی و حقوق افراد و گروههایی که مثل ما فکر می کنند «فضیلت» محسوب نمی شود. اگر فرد یا گروهی از آزادی و حقوق مخالفان خود و گروه همفکرانش دفاع کند، اخلاقا مستحق مدح

است و «دمکرات» محسوب می شود. دفاع از آزادی موافقان خود یا حاکمیت، دفاع از آزادی محسوب نمی گردد. آزادی یعنی آزادی مخالفان، اقلیت دگراندیشان و دگرباشان. فرض کنیم مدعی اقتدارگرایان درست باشد که عبدا لله نوری در تمامی اصول و مواضع خود تجدینظر کرده و از گذشته خود پشیمان و نادم و آرا و مواضع امام راحل را امروز قبول ندارد. آیا در صورت صحت این مدعا نباید از حقوق شهروندی عبدا لله نوری دفاع کرد؟ آیا محاکمه و مجازات یک فرد به دلیل تجدینظر در عقاید و مواضع و ندامت از گذشته خود، مجاز است؟ دفاع از عبدا لله نوری به دلیل آنکه خودی، یار امام، انقلابی، مدافع نظام و ... است، فضیلت و شجاعت نام نمی گیرد و از آزاداندیشی حکایت ندارد، دفاع از نوری نادم، پشیمان، تجدینظرطلب، دگراندیش، واجد ارزش است."

همفکران سعید امامی در تدارک جنایتی تازه!

سازمان فدائیان اسلام ناب محمدی، که بسیاری از آگاهان سیاسی آن را همان بازوی پر قدرت و با نفوذ امثال سعید امامی (اسلامی) و شرکا در وزارت اطلاعات ارزیابی می کنند و در سال گذشته با صدور دو اطلاعیه، از جمله مسئولیت قتلهای زنجیره ای پاییز ۷۷ را به عهده گرفته و صریحا از «اعداد انقلابی قلم به دستان مزدور و حامیان ضد ارزش آنها» یاد کرده بود، اخیرا دست به انتشار اطلاعیه جدیدی زده است که در آن از جمله در دفاع از همفکران «حاج سعید اسلامی» و اینکه او را شکنجه و مجبور به خودکشی کرده اند، خطاب به محمد خاتمی آمده است: "جناب آقای رئیس جمهور! جناب عالی را به روح بزرگمرد تاریخ معاصر، حضرت امام (ره) قسم می دهیم که به خاطر قداست لباس روحانیت که ملبس به آن هستید برای یک بار هم که شده دست از سیاست بازی و سیاسی کاری بردارید و در پیشگاه ملت شریف ایران که همواره در سخنانتان بر محرم بودن آنان تاکید دارید عطف به نامه شماره (...) حوزه بازداشتگاه وزارت اطلاعات - به وزیر محترم - اعلام نمایید که بر روی قسمتهایی از جسد مرحوم حاج سعید اسلامی آثار شکنجه بوده است و بدانید که فریاد کمک خواهی مرحوم حاج سعید در زندان و بیمارستان به خاطر چه بوده است. یا اینکه تساهل و تسامح فقط برای ضدانقلابیون و اراذل و اوباش و فاحشه های غائله تهران جایز است و یا کسانی که دغدغه دین داشتند، مسئولی که در مکالمه تلفنی به سیمین بهبهانی اظهار ارادت می نماید و پادوی انجمن حجیه خائن است، صلاحیت مسئولیت در نظام مقدس جمهوری اسلامی را ندارد، باید با اشد مجازات رفتار کرد و بدانید که دوستان ما وظیفه حفظ و صیانت از انقلاب اسلامی را بر عهده دارند نه پروانه های نهضت غیرقانونی آزادی را."

اطلاعیه یاد شده سپس خواست خود را عنوان و تهدید می کند: "باید هر چه زودتر در یک دادگاه علنی و به دور از جناح بازی به این پرونده رسیدگی و کلیه ماموریت های رسمی و غیررسمی معاونت امنیت در زمان تصدی ایشان بررسی گردد. در غیر این صورت ما با منافع صفتان طبق نص صریح قرآن کریم و حکم خداوند را برای نوکران سرسپرده آمریکا (مفسدین فی الارض) اجرا نموده و اسناد و مدارک موجود مربوط به شکنجه مرحوم حاج سعید اسلامی و اعدام شاپور بختیار و قاسلو و عزالدین و همچنین بسبب گذاری در حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) را بر روی شبکه جهانی اینترنت به جهت تنویر افکار عمومی پخش خواهیم نمود."

فداییان اسلام ناب محمدی در پایان این اطلاعیه تدارک جنایت تازه ای را خاطر نشان ساخته و نوشته اند: "تا آخرین قطره خون از کلیت اسلام ناب محمدی (ص) دفاع می نمایم و به دلیل کوتاهی مسئولین امر به زودی نمونه دیگری از اجرای حکم خداوند به دست فرزندان اسلام ناب را خواهید دید."

قاتلین جزو نیروهای خودی هستند!

دو هفته نامه "ایران فردا" در شماره ۶۳ خود به تاریخ ۱۰ آذر ۷۸، در یادداشتی به علل رکود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای پرداخته و از جمله می‌نویسد: "یک سال از فاجعه قتل‌های شوم زنجیره‌ای پاییز ۷۷ گذشت اما بررسی پرونده این قتل‌ها دچار رکود شده است. در گذشته دیده‌ایم که رسیدگی به پرونده‌های گروه‌های مخالف، حوادث دانشجویی، مسائل مطبوعاتی، مسئله شهرداری تهران و... با سرعت و حساسیت ویژه‌ای پیگیری شده و به سرانجام رسیده است. پس مشخص می‌شود کندی پیشرفت در مسیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نمی‌تواند به ناتوانی و ناکارآمدی سیستم اطلاعاتی و قضایی و دادگستری مرتبط باشد. همچنین شاهد پرونده‌های دیگری هستیم که دچار همین سرنوشت کندی تحقیق هستند مانند حمله وحشیانه به کوی دانشگاه تهران، بسیاری از قتل‌های مشکوک گذشته و حال، حمله به دفتر مجله ایران فردا و برخی نشریات و مراکز دیگر."

"ایران فردا" می‌افزاید: "علت بی‌سرانجامی این نوع پرونده‌ها در یک کلام عبارت است از «خودی بودن مجرمان» و به طور دقیق‌تر از قبل طراحی شدن و اجرای آنها از سوی «خودی‌ها». این مجرمان متعلق به باندهای قدرتمند و ماجراجو بوده‌اند که از سوی مراکز پنهان قدرت حمایت می‌شده‌اند. قتل‌های غیرانسانی و سبعانه‌ای که به تناوب در طول سال‌های گذشته اتفاق افتاده نیز کار همین باندها بوده است. منحصر کردن پرونده به چهار قتل اخیر (و حتی کنار نهادن مرگ دکتر شریف و ناپدید شدن پرویز دوانی از حیطه بررسی قتل‌های زنجیره‌ای) نخستین گام در جهت انسداد در بررسی پرونده و عدم حرکت به سمت پایین و نرفتن به سوی دانه درشتها و دانه درشت‌ترهایی است که هر تحلیل‌گر ساده (حتی به دور از مهارت‌های امنیتی قضایی) می‌داند که باید به سراغشان رفت."

مجله "ایران فردا" در پایان این مقاله نتیجه می‌گیرد: "اینک با صدور اطلاعیه جدید فداییان ناب و با تهدید به عملیات جدید، اصلاح طلبان اگر عزم و اراده‌ای اندک برای اتمام پروژه جنایت داشته باشند، می‌توانند با همین دستاویز جدید حرکت دوباره‌ای به پرونده قتل‌ها بدهند و حداقل به طرق مختلف لایه‌های پنهان ماجرا را در اختیار افکار عمومی قرار دهند. تجربه تاریخی در ایران و دیگر کشورها نشان داده است علت اصلی عدم پیشروی این پرونده‌ها و بی‌سرانجامی شان تنها یک نکته است: پای «خودی‌ها» در وسط است، مجرمان «خودی» هستند!"

نامه‌ای تکان دهنده از زندان اوین

دکتر محمدرضا عبدالحسینی، استاد دانشگاه که چندی پیش در پی یک سخنرانی در دانشگاه علم و صنعت، توسط وزارت اطلاعات بازداشت شده، مورد آزار و فشار قرار گرفته و در بیدادگاه به یکسال و نیم حبس محکوم گشته است، اخیراً از زندان اوین نامه تکان‌دهنده‌ای خطاب به محمد خاتمی نوشته است. در این نامه که متن آن در هفته نامه "آبان" ۶ آذر ۷۸ به چاپ رسیده است، از جمله می‌خوانیم: "من تا امروز گمان می‌کردم که خاموشی بهترین راه و گویاترین است. گمان می‌کردم که باید مانند در و دیوار زندان خاموش بمانم. اما اکنون در می‌یابم که گویا خاموشی با واژه شدن شنیدنی می‌شود. آقای رییس جمهور! امروز پس از گذشت بیش از دو سال از دوم خرداد، اگر نگویم ناامیدی و سرخوردگی، دست کم دو دلیلی جای امید و چشمداشت ما را گرفته است. چرا که نه تنها فرهنگ گفتگو و قانون آگاهی بر جامعه سایه نگسترانید که برداشته‌های نوین شما از دین و جمهوری اسلامی نیز در زندگی روزانه مردم به ویژه در بخش دانشگاهی، نمودی دگرگون‌کننده و چشمگیر نیافته است. آقای رییس جمهور! به نام یک دانشگاهی از شما می‌پرسم! ملت ایران تا چه هنگامی می‌بایست چشم به راه دگرگونی‌های بنیادی و ساختاری در روزگار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود بماند؟ آیا هنوز هنگام آن نرسیده که به پشتوانه ۲۰ میلیون آری، گیرهای کار را رو راستانه و روشن با مردم در میان بگذارید و برای از میان برداشتن این گیرها، از آنان یاری بخواهید؟ آیا گمان نمی‌کنید، روزی فرا خواهد رسید که جامعه از شما پیشی بگیرد و خواسته و ناخواسته، راهکار دیگری را برگزیند یا به او بپذیراند؟ آیا انقلاب اسلامی یک گنجه بزرگ بود که بایستی چنین کیفر دردناک ملی را در پی داشته باشد؟"

دکتر عبدالحسینی در بخش دیگری از نامه خود، به آزار و اذیت‌هایی که در زندان به او وارد شده اشاره کرده است: "آقای رییس جمهور! آیا در جمهوری

اسلامی سزای دوستی چون من که تنها و تنها از سر وظیفه آگاهی، پس از پایان تحصیلات به کشور بازگشته و باز از سر وظیفه شناسی یا دیدن ناسامانی‌های کشور به هشدار دادن پرداخته و دیدگاه‌های سیاسی و فلسفی خود را در یک سخنرانی برای آگاهی بلندپایگان سیاسی و دینی گفته، بایستی زندان و فشارهای زوانی و دور شدن از جامعه و دانشگاه باشد؟ آیا بایستی می‌توان مرا به مصاحبه‌های ساختگی و پذیره زدن پای پشیمان‌نامه‌های پیش‌نویس شده واداشت؟"

این استاد دانشگاه در پایان نامه خود به وقایع کوی دانشگاه اشاره کرده و می‌نویسد: "بایسته می‌دانم در آستانه روز دانشجو، نام دانشجویان و دستگیرشدگان در بند را که در رخدادهای کوی دانشگاه دستگیر شده و از سوی دادگاه انقلاب محکوم گردیده‌اند، به شما یادآوری کنم:

اکبر محمدی (مرگ)، منوچهر محمدی (۱۳ سال)، محمد کثرانی (۱۰ سال)، احمد باطنی (۱۰ سال)، مهران میر عبدالباقی (۹ سال)، علی‌علی نژاد (۲/۵ سال)، مهدی فخرزاده (۲/۵ سال)، فرخ شفیعی (۲ سال تعزیری و ۳ سال تعلیقی)".

انتخابات مجلس ششم از دیدگاه نام‌گرایان

دو هفته نامه "صبح" سخنگوی گروه‌های فشار، در شماره ۲۶ آبان ۷۸ خود به انتخابات مجلس ششم پرداخته و آن را عرصه "تقابل انقلاب و تجدیدنظر طلبی" نام نهاده است. این نشریه می‌نویسد: "امروز جریان‌های اغواگر و عوام‌فریب و وابسته گرا چنان تبلیغ می‌کنند که گویا مشکل اصلی کشور عدم ارتباط با آمریکا و محدودیت فعالیت چند نشریه و روزنامه ضدانقلاب و چرند نویس است و از مشکلات اصلی کشور هم خود غافل‌اند و هم سعی در اغفال مردم دارند. در شرایطی که اقتصاد کشور رو به ویرانی است تورم و بیکاری به صورت دو بیماری لایتجزای اقتصاد کشور تثبیت می‌شود، قراردادهای خائنه و استعماری به نفع غارتگران اروپایی و ژاپنی منعقد شده است و ایران به صورت مستعمره اقتصادی غرب درآمده است، نیروهای سیاسی بی‌کفایت و لیبرال و متأسفانه برخی از خودیهای غافل و سیاست زده مسائل درجه ششم کشور را در صدر مشکلات می‌نشانند و پیرامون آن غوغا و هیاهو می‌کنند."

نشریه "صبح" سپس به سیاق "چاکران جان‌نثار" عصر آریامهری، به تعلق گویی مهوع نسبت به "رهبر" می‌پردازد و می‌نویسد: "ملت مسلمان ایران باید این واقعیت را به خویسم فهمیده باشند که امروز تنها اراده ملهم از دیدگاه‌ها و منویات رهبر فداکار، خردمند، فرزانه و مدبر انقلاب مرکز نجات این کشور و مردم است. معظم له فعلاً هم بزرگترین و هم تنها امید نجات کشور و انقلاب است."

این نشریه از آنجا که اطمینان دارد این سخنان در بازار سیاست ایران دیگر خریداری ندارد، به سراغ یک حریره زنگ زده قدیمی یعنی "نظارت استصوابی" شورای نگهبان می‌رود و می‌افزاید: شورای نگهبان قانون اساسی باید بکوشد تا با جلوگیری از فساد دمکراسی غربی از استحاله حاکمیت مردم ایران ممانعت کند. در میان کاندیداهای موجود جناح‌های دوم خرداد و حتی طیف راست بعضاً کمسانی هستند که تضاد آنها با حاکمیت اسلام و مردم و بی‌اعتقادیشان به احکام مسلم اسلام و ولایت فقیه از کفر ابلیس روشن‌تر است، آنچه که نقش شورای نگهبان را به عنوان یک مجموعه روحانی شجاع، خبیر و درد آشنا در تاریخ اسلام ثبت خواهد کرد این است که آنان نباید مرعوب جو سازی دشمنان کشور شوند. شورای نگهبان اگر امروز مرعوب جو سازی لیبرال‌های نوظهور و عناصر تبهکار و فاسد شود، در تاریخ اسلام دارای نقش شرمسارانه‌ای خواهد شد."

نشریه "صبح" در خصوص کاندیداتوری هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم معتقد است: "حضور آقای هاشمی در انتخابات یک ضربه به نیروهای تجدیدنظر طلب جبهه دوم خرداد است. لذا علیرغم آنکه نیروهای انقلابی و حزب الهی همواره منتقد سیاستها و راهبردهای ایشان بوده‌اند و حتی نحوه تفکر و عمل آقای هاشمی طی سال‌های اخیر را زمینه ساز جدی جریان تجدیدنظر طلبی می‌دانند که باید روزی به طور اساسی و اصولی مورد نقد و واریسی همه جانبه قرار گیرد. اما به منظور تضعیف جبهه لیبرال‌های نوظهور، تجدیدنظر طلب و ضدانقلاب، حضور آقای هاشمی را مغتنم می‌دانند."

پالایش درونی انقلاب!

نشریه "جام هفته" ارگان جامعه اسلامی مهندسین وابسته به جناح راست تام گرای حاکمیت، در شماره ۲۹ آبان ۷۸ خود به خصلت پالایش درونی انقلاب اسلامی پرداخته و در این زمینه با وقاحتی کم نظیر از عبدا لله نوری در کنار سعید امامی به مثابه دو نمونه رفتار با هدف مشترک تضعیف نظام نام برده است. این نشریه می نویسد: "انقلاب اسلامی به لطف رهبری الهی و ایمان ملت تا کنون از خصلت پالایش درونی برخوردار بوده است و در طی حوادث و رخدادها، علیرغم تصور بسیاری از تحلیل گران، نهایتاً این نفوذیها و عناصر دشمن بوده اند که از پیکره انقلاب بیرون رانده شده و عموماً دچار ذلت پناهندگی به دشمنان ملت گشته اند".

"جام هفته" سپس به دو نمونه اخیر این نوع پالایشها می پردازد و می نویسد: "سرنوشت بازیگران اصلی این دو حادثه بسیار عبرت انگیز است.

۱- سعیداسلامی که شاید در آرزوی شکست قریب الوقوع انقلاب اسلامی بود در بدترین شکل ممکن از صحنه خارج شده و همکار دیگرش و عامل اصلی قتلها یعنی مصطفی کاظمی [!!] در چنگال عدالت در انتظار محاکمه است.

۲- عبدا لله نوری که قریب دو سال قبل در مسند وزارت کشور از موضع فوق قانون و با خیال تغییرات اساسی در ارکان نظام صحنه گردانی می کرد، امروز در حالی در انتظار حکم دادگاه است که هیچیک از [همه] کسانی که او مدعی همسنگری با آنها بود و شاید تصور می کرد در صورت بروز مشکل با همه توان از او حمایت می کنند، به حق از هزینه کردن ایمان و اعتقادات ارزشمند خود در راهی که انتهای آن به اردوگاه دشمن می رسد خودداری کردند. البته اندک افرادی نیز وجود دارند که علیرغم تمایل جدی و قلبی برای حذف این عنصر متماد از مجموعه خود، تلاش دارند با اعلام مواضع چندپهلوی هزینه این اقدام را به پای رقیب سیاسی خود بنگارند".

آیا قاتل دکتر سامی هم در حمام خودکشی کرد؟

هفته نامه "پیام هاجر" به مدیر مسئولی اعظم طالقانی، در شماره ۲ آذر ۷۸ خود، به مناسبت یازدهمین سالگرد قتل دکتر سامی، گفتگویی با دکتر نظام الدین قهاری، یکی از یاران نزدیک او انجام داده است، که بخشهایی از آن بسیار افشاگرانه است. دکتر قهاری در این مصاحبه، در مورد موضوع رسمی حکومت وقت، مبنی بر این که انگیزه قاتل شخصی و نتیجه انتقامجویی بوده است، تصریح می کند: "آنچه که مسوولان می گویند که حالا یا به صلاح خودشان یا جامعه است، با نظر ما مغایرت زیادی دارد. قاتل هیچ سابقه آشنایی قبلی با دکتر نداشته است. از طرف مقامات وقت هیئتی برای بررسی این قضیه تشکیل شد. در همان روزهای اول توصیه شد که دنبال کسانی برونید که پاکسازی شده اند. وقتی دنبال افراد پاکسازی شده می روند و عکسها را به همسر دکتر نشان می دهند، قاتل را شناسایی می کند. در حدود دو هفته بعد جسد قاتل را در یکی از حمام های اهواز پیدا کردند و ادعا شد که خود کشی کرده است. جالب آن که کسی که پیگیر قتل دکتر سامی بود، از نیروهای امنیتی بود. او توصیه می کند که دنبال افراد پاکسازی شده بروید تا بدینصورت بگویند سر نخ شناسایی شده است. ولی به طریق دیگری رفتار کردند که یعنی ما حدس و گمان زدیم. بعد از آنکه جنازه قاتل را پیدا می کنند، آنرا تبدیل به یک انگیزه شخصی می نمایند که به خاطر پاکسازی مرتکب قتل شده است. می دانید که وقتی در پرونده ای، انگیزه شخصی اعلام شود و قاتل هم از بین برود، پرونده را مختومه اعلام می کنند. آن زمان هم خیلی عجولانه پرونده را مختومه کردند".

دکتر قهاری می افزاید: "اما سرخ دیگری که ما به دست آوردیم، شنیدیم گزارش خصوص پزشکی قانونی بود مبنی بر این که مرگ قاتل ناشی از خودکشی و به دار آویختن خود نبوده است و گفته شد که قبل از به دار آویخته شدن به طریق دیگری کشته شده است. از طرف دیگر با توجه به این که قاتل اسلحه داشته است و می توانسته با آن خودکشی کند چگونه با آن وزن زیاد، خود را به دوش حمام که تحمل وزن وی را نداشته حلق آویز کرده است؟ اعلام می کنند که یکبار بندی که او به گردن انداخته بود، پاره می شود و دوباره می بندد و این خیلی بعید است. در همان ایام ادعا شد که یکی از مشاورین امنیتی یعنی سرهنگ دلشاد تهرانی، خودکشی کرده است و استیباط این بود که این خودکشی هم در ارتباط با خودکشی قبلی و به موازات آن بوده است. می توانست به این علت باشد که شاهدا از بین بروند. می گفتند سرهنگ دلشاد تهرانی که مشاور امنیتی وزارت کشور بود، سابقاً در اطلاعات خدمت

می کرده که بعد به وزارت کشور منتقل شده و در آنجا سمت مشاور امنیتی را دارا بوده است.

دکتر قهاری در گوشه های دیگری از گفتگوی خود با نشریه "پیام هاجر" تصریح می کند: "تکته دیگری که مرگ دکتر سامی را مشکوک نشان می داد، برچینامه آقای احمدخیمینی است که در آن ادعا شده است آقای منتظری قتل دکترسامی را کار عواملی در اطلاعات وقت دانسته و به گفته های فلاحیان استناد کرده اند که "ما منافقین را از پای در می آوریم". البته آقای احمد خیمینی اضافه می کند که سامی منافق نبوده است. مرحوم دکتر نسبت به مسوولان نظام در موضع منتقد قرار داشت و بسیاری از عملکردها را مورد انتقاد قرار می داد، ولی به هیچ وجه رفتار براندازانه نداشت. در همین حین، شکل گیری اپوزیسیون ملی - مذهبی مطرح بود و دکتر سامی در این طیف قرار داشت. دکتر سامی جزو سوسیالیستهای خدایپرست و از نظر گرایش سیاسی پیرو اندیشه ملی دکتر مصدق بود".

دکتر قهاری در پایان می گوید: "ما طی نامه ای به رییس جمهور خواستیم پرونده دکتر سامی به جریان بیفتد و در دستور کار کسانی که قتلها را بررسی می کنند، قرار بگیرد. همانطور که می دانید آقای محمدرضا خانی برادر رییس جمهور گفته اند که ۸۰ مورد قتل مشکوک اتفاق افتاده است که به ظاهر قتل دکتر سامی هم جزو اولین موارد بوده است".

پیرامون دیدگاههای "روحانیت" و "روحانیون"

هفته نامه "آبان" در شماره ۱۰۳ خود در یادداشتی به قلم محمدحسن علیپور، صاحب امتیاز و مدیر مسئول این نشریه، به تلاشهایی که این اواخر به ابتکار جامعه مدرسین حوزه علمیه برای نزدیک کردن دو جریان اصلی روحانیت یعنی "جامعه روحانیت مبارز" و "مجمع روحانیون مبارز" صورت گرفته پرداخته و می نویسد: "در گام اول همگرایی سیاسی این دو گروه روحانی، اختلاف نظر اصولی وجود دارد. یک گروه رهبری را فوق قانون اساسی می داند و گروه دیگر که به مواضع رییس جمهوری نزدیک است، اختیارات رهبری را در چارچوب قانون اساسی می داند. طرح این دیدگاه [از طرف آیت الله مهدوی کنی] که مشروعیت قانون اساسی با رهبری و ولایت است، دفاع از ساخت سیاسی سنتی ایران در دو دهه گذشته است. سیال نبودن قدرت، تمرکز گرایی، توزیع غیردمکراتیک قدرت، مسانعت برای ورود نیروهای جدید اجتماعی به قدرت و ... از نشانه های ناکارآمدی نظامهای متمرکز و فردگراست. تاکید بر فراقانونی بودن اختیارات رهبری و قایل شدن به نوعی حکومت فردی، با مبنای دموکراسی که قانون اساسی ایران بر پایه آن تدوین شده، ناسازگار است".

نویسنده این مقاله تصریح می کند: "جامعه روحانیت مبارز به دلیل داشتن دیدگاه های سیاسی سنتی که با نظام جمهوری و مبنای دموکراسی مغایر است، در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری با رای منفی مردم رو به رو شد و کاندیدای این گروه که مورد حمایت حاکمیت نیز قرار داشت با یک اختلاف چشمگیر از رقیب خود عقب افتاد. بنابراین، تاکید جامعه روحانیت بر شعارهای گذشته نشان دهنده آن است که این جمع روحانی قصد بازنگری در رفتارهای سیاسی گذشته خود را ندارد. این جمع روحانی که بنا بر گفته دبیر کل آن، روحانیت پدر مردم است، مشروعیت خود را برای اعمال حاکمیت، رای مردم نمی داند، بلکه معتقد است در شرایطی که در اقلیت قرار دارد، همچنان از مشروعیت برای اعمال حاکمیت برخوردار است".

مقاله نویسد در پایان خطاب به مجمع روحانیون مبارز می نویسد: "مجمع روحانیون مبارز در نشست های خود با جامعه روحانیت مبارز، باید واقع بین باشد. جامعه روحانیت مبارز در شرایطی که در موضع ضعف بوده و از نظر سیاسی در موقعیت اقلیت قرار دارد، پیشنهاد همگرایی با این گروه را طرح کرده است. ممکن است روحانیون مبارز از فرصت پیش آمده برای طرح گلایه های خود از آن چه که در سالهای گذشته بر آنها رفته استفاده کنند، اما واقعیت آن است که تن دادن این گروه به ایده های سیاسی روحانیت مبارز که دیدگاههای اقتدارگرایانه و سنتی آن، عمده ترین موانع اصلاحات در ایران به شمار می رود، مجمع روحانیون را نیز در وضعیت یک گروه اقلیت قرار خواهد داد. رای مردم به کاندیدای مورد حمایت مجمع روحانیون مبارز در انتخابات ریاست جمهوری رای به دیدگاهی است که قائل به خودی و غیر خودی کردن شهروندان بوده و گروههای سیاسی را اصولگرا و غیر اصولگرا می داند، نبود؛ بلکه رای مردم به مطالباتی از قبیل منزلت و ارزش برابر انسان ها ←

با دیدگاه‌ها و اعتقادات مختلف، حاکمیت قانون، شفاف‌سازی سیاستها و عملکرد حاکمیت، اطلاع‌رسانی آزاد، توزیع دمکراتیک قدرت، تکرارگرایی سیاسی - فرهنگی و ... بود که محمد خاتمی رییس جمهوری بر پایبندی به این مطالبات وعده داده بود. بنابراین، مجمع روحانیون مبارز به عنوان گروهی که در زمره جریان اصلاح طلبی در ایران به شمار می‌رود، در صورتی می‌تواند به رای مردم در رقابت‌های سیاسی آتی امیدوار باشد که به این مطالبات رویکرد جدی داشته باشد.

نفرات اول تا ششم چه کسانی هستند؟

به گزارش روزنامه عصر آزادگان ۲۶ آبان ۷۸، علیرضا علوی تبار عضو تحریریه روزنامه صبح امروز، در میزگردی که در دانشگاه علم و صنعت برگزار گردید، در پاسخ به پرسشی در مورد قتل‌های زنجیره تصریح نموده است: "سعید امامی نفر هفتم و مصطفی کاظمی نفر هشتم قتل‌های زنجیره آبی هستند. علت اینکه کاظمی را مطرح می‌کنند این است که سعید امامی از بین رفته است و بار پرونده بر راست سنگینی کرده و کاظمی هم کسی است که به راحتی به مجموعه آبی از فسادها اعتراف کرده است. گرچه انصافاً فسادش از امامی پایین تر است و سابقه راست هم ندارد و می‌خواهند بدین ترتیب پرونده را در حد یک باند فساد تقلیل دهند."

علوی تبار می‌افزاید: "کاظمی در زمانی که در اطلاعات فارس بوده است با امام جمعه شیراز اختلاف داشته، اما وی گرایش به چپ نداشته بلکه در انتخابات ریاست جمهوری هم مایل به ری شهری بوده است. شخصی با نام مستعار «صادق» نقش موثری در این پرونده دارد و کاظمی تنها در همین چند قتل اخیر به اینها پیوسته است و در قتل‌های پیش از آن و قتل پیروز دوانی نقشی نداشته است."

اینک با این توضیحات علوی تبار روشن تر می‌شود که علت تاخیر در رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره آبی، چیزی جز پنهان نگاهداشتن چهره‌هایی چون «صادق» و نفرات اول تا ششم این قتل‌ها نیست!

تبيين حكومت جهاني امام زمان!

اسدالله بادامچیان از شخصیت‌های پرنفوذ جناح راست تام گرا و عضو رهبری جمعیت مؤتلفه اسلامی، در شماره ۱۴۰ هفته نامه "شما" ارگان این جمعیت، به تبیین حکومت جهانی به رهبری امام زمان پرداخته است و در حالی که خود یکی از بازاری‌های بسیار متمول است و بر عکس اکثریت بزرگ مردم ایران، دغدغه نان شب را ندارد، تصریح نموده است که "اگر امام زمانی باشیم، مشکلات کشور حل می‌شود."

بادامچیان در آغاز قرن بیست و یکم معتقد است: "نظام حکومت امام زمان بر اساس امامت است و نظام امامت، نظام امت و امامت است، یعنی امام با امت پدید می‌آید و کار می‌کند. این غیر از ملت و مردم و ناس است. این نظام امت و امامت با آن تعریفی که در اسلام از آن شده است، یک نوع رهبری ویژه آبی است که در درون امت، پیوند درونی با امت دارد یعنی یکی هستند و این رابطه ناگسستگی است و حرکت، حرکتی رشد دهنده و جمعی است به قول آیت‌الله جوادی آملی، حرکتی کهکشانی است. خورشید در وسط و ستاره‌ها در اطراف آن حرکت جمعی دارند. این نوع امامت رهبری ویژه آبی است!!"

بادامچیان می‌افزاید: "پس حکومت جهانی که رهبری امام زمان در آن مطرح است نظامی است که نظام آن امامت و ولایت است نه نظام امپراطوری و شاهنشاهی و غیره. این موضوعی است که وقتی دنیا به آن پی می‌برد همه فطرت‌های انسانی، آنرا می‌پسندند، گما اینکه وقتی یک مفسر خارجی از من در مورد ولایت فقیه پرسید، گفتم تاگر دنیا و غیرمسلمین هم بفهمند ولایت فقیه عادل یعنی چه، طرفدار آن می‌شوند."

بادامچیان در بخش دیگر از سخنان خود، از آنجا که به خوبی از فقر و مسکنت وحشتناک در میان مردم باخبر است، به حکومت عدل اسلامی می‌پردازد و می‌گوید: "وقتی یک کسی زحمت کشیده، دانش فراوانی را به دست آورده، نمی‌توان در بهره بردن از نتایج فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی و ... او را با کسی که هیچ زحمتی نکشیده مساوی قرار داد در اینجا مساوات ظلم است. عدل یعنی گذاشتن هر چیز در جای شایسته آن. امام زمان در نظام عدل اسلامی‌شان هر چیز را بر اساس حق به جای شایسته و بایسته اش قرار می‌دهد. مفهوم تسط نیز می‌گوید باید حق را به کسی بدهیم که از آن سو

استفاده نکند و آن چیزی که حق اوست به او بدهیم و این بحث مهمی است. امام زمان می‌آید، و در تمام این دنیا قسط و عدل برقرار می‌کند."

البته آقای بادامچیان فراموش کرده اند حساب کسانی را که با زحمت فراوان دانش انبوخته اند، از کسانی که با اتکا بر مافیای قدرت و سرمایه های عظیم دلال، از پشت حجره های بازار با یک تلفن، میلیونها پول را، جا به جا می‌کنند و به حسابهای شخصی خود می‌ریزند، جدا کنند. در واقع اگر به زعم ایشان قرار است امام زمان ظهور کند و در تمام دنیا عدل و قسط برقرار کند، طبعاً امثال آقای بادامچیان که به شکرانه انقلاب اسلامی و با حمایت یک رژیم خشن مذهبی، طی دو دهه اخیر ثروت‌های انبوهی آید انبوخته اند، باید با تمام وجود ظهور آن حضرت را عقب بیناندازند!

اسدالله بادامچیان پس از صفرا و کبریا چیدن‌های به اصطلاح تنسوریک خود، به اصل موضوع پرداخته و تصریح می‌کند: "پس از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی، سرنوشت لیبرالها، التقاطی‌ها و منافقین را مشاهده نمودید. در آن دوران نتوانستند کاری بکنند، در این دوران هم به انحراف رسیدند. آنهایی که امروز شما در جامعه می‌بینید ادعای حمایت از مردم می‌کنند، از مردم نیستند، چون این مردم امام زمانی هستند ولی اینها امام زمانی نیستند. ما اگر امام زمانی باشیم، کشور دچار این مشکلات نمی‌شود. اگر در انتخابات مجلس دنبال امام زمانی‌ها بودیم، کشور ما گرفتار این مشکلات لیبرالی نخواهد شد."

عبدا لله نوری در صدر لیست انتخاباتی ائتلاف روشنفکران دینی و روزنامه نگاران دوم خرداد

به گزارش روزنامه "صبح امروز" ۲۷ آبان ۷۸، از سوی علی حکمت سردبیر روزنامه توقیف شده خرداد و عضو شورای "ائتلاف روشنفکران دینی و روزنامه نگاران دوم خرداد"، اعلام شد که این ائتلاف علیرغم بازداشت عبدا لله نوری و از آنجا که برای دادگاه ویژه روحانیت و جاهت قانونی قابل نیست، وی را در راس لیست انتخاباتی خود و به عنوان رییس مجلس ششم معرفی کرده است. علی حکمت در گفتگویی با خبرنگاران اضافه نموده است: "اگر هیات‌های نظارت کاندیداهای معرفی شده از سوی ائتلاف روشنفکران دینی و روزنامه نگاران را به دلایل واهی رد صلاحیت کنند، این ائتلاف در نظر دارد از مردم بخواهد با وجود رد صلاحیت به آنها رای دهند."

سردبیر روزنامه خرداد همچنین تصریح نموده است که این ائتلاف به نظارت استصوابی از سوی شورای نگهبان در شکل کنونی خود اعتقادی ندارد و آنرا خارج از قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌داند.

علی حکمت در این گفتگو خاطر نشان ساخته است که اگر شورای نگهبان اکثر کاندیداهای لیست انتخاباتی این ائتلاف را هم رد صلاحیت کند، به هیچ عنوان انتخابات مجلس ششم را تحریم نخواهند کرد. او یادآور شده است که کاندیداهایی که این ائتلاف به مردم معرفی کرده است، از نظر اعتقادات دینی و التزام به قانون اساسی دارای پیشینه های مثبت و ارزنده آبی هستند و اگر صلاحیت آنها رد شود، بیشتر به دلیل دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی آنها است.

علی حکمت در مورد این مساله که آیا موضعگیری متفاوتی بین اعضای این ائتلاف مانند کارگزاران در زمان انتخابات مجلس پنجم، به وجود می‌آید اظهار داشته است: "تقد و بندهایی که کارگزاران دارند، این ائتلاف ندارد. زمان برگزاری مجلس پنجم یا زمان برگزاری مجلس ششم متفاوت است و گامهایی که در مورد توسعه سیاسی برداشته شده، شیوه های برخورد با مردم و نیروهای محبوب را متفاوت کرده است."

سردبیر روزنامه توقیف شده خرداد، فهرست ائتلاف روشنفکران دینی و روزنامه نگاران دوم خرداد را به شرح زیر اعلام کرده است:

عبدا لله نوری، محسن کدیور، عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری، سید محمد موسوی خویستی‌ها، عزت‌الله سبحانی، عباس عبدی، شهلا شرکت، اعظم طالقانی، سید هاشم آغاچری، اکبر گنجی، محمد طیبیان، موسی غنی نژاد، حمید رضا جلالی پور، علیرضا علوی تبار، ماشا الله شمس الواعظین، محسن آرمن، عمادالدین باقی، رجبعلی مزروعی، علی حکمت، رضا تهرانی، احمد بورقانی، مجید محمدی، حسین پایا، مقصود فراستخواه، محمد رضا خاتمی، محمد جواد مظفر، مرتضی مردیها، کاظم شکری، مصطفی محقق داماد، ژاله شادی طلب، عیسی سحر خیز، حسن یوسفی اشکوری.

در ادامه بحث های دفتر ویژه راه آزادی، حول موضوع «گفتگو میان روشنفکران دینی و لائیک»، با دیدگاههای آقایان سعید پیوندی و اکبر ملاجانی در این زمینه آشنا می شوید.

سعید پیوندی

زمینه ها و چالش های گفتگو میان روشنفکران دینی و لائیک

داشت و دیوارهای بلند ایدئولوژیک کاست ها و قبایل را حتی در فضاهای کوچک فرهنگی و فکری از یکدیگر جدا می کرد. وظیفه مهم روشنفکران در این دوره، دفاع از برج و باروهای این قلعه های جدا از هم بود که کاست ها و قبیله ها را در خود جا می داد.

روندهای ایدئولوژی زدایی در حوزه های مختلف فکری، روشنفکران را به دنیایی بدون دیوار پرتاب کرده است که در آن هرکس باید بتواند اندیشه، باورها و دنیای ارزشی خود را در برابر دآوری جمع وافکار عمومی قرار دهد و یاد بگیرد که به دیگران گوش کند و با آنها وارد گفت و شنود شود.

روند ایدئولوژی زدایی مذهبی بدون تردید نتیجه مستقیم دخالت اسلام در سیاست و عمل اجتماعی و عرفی شدن دین است. کسانی مانند سروش، مجتهد شبستری، کدیور، عبیدا لله نوری، حتی آیت الله منتظری، با نقد دین ایدئولوژیک و ابزاری شده در حقیقت به قرانت های جدیدی از دین دست یافته اند. در تجربه تاریخی ایران، این روند یکبار در جریان انقلاب مشروطیت از طریق کسانی مانند ناتینی و حتی مدرس آغاز شده بود. اما نیم قرن سکوت و استبداد، اجازه نداد تا این تجربه مهم راه خود را به انتها برد و اینک با تجربه جمهوری اسلامی، جامعه ایران تاوان نکرده های تاریخی خود را می پردازد. هم اینک نسلی از روشنفکران دینی در کوران این بحث ها و نقد و نگاه جدید تربیت شده اند و نیروی بالنده اصلاح طلبان وابسته و یا نزدیک به حاکمیت را تشکیل می دهند.

ایدئولوژی زدایی در حوزه دینی مانند سایر حوزه های فکری، تحولی مکانیکی و همه جانبه نیست. خصلت روندی این جنبش آنرا با تجربه های روزمره بازیگران آن مریوط می کند. مقایسه دفاعیات عبیدا لله نوری در دادگاه ویژه روحانیت (پایتیز ۷۸) با دفاعیات وی هنگام استیضاح در مجلس در سال ۱۳۷۷ نشان می دهد که حتی در میان چهره های برجسته اصلاح طلبی هم، تحول در فاصله زمانی کوتاه اساسی و چشمگیر است.

ظهور گرایش های جدید

دو روند نامبرده در بخش های مختلف روشنفکری ایران یکسان پیش نرفته است. به نظر من بخشی از روشنفکران لائیک به ویژه در میان گرایش های چپ رادیکال یا سلطنت طلب از این پویایی فرهنگی و فکری به کلی دور افتاده اند و در جنبه تار و پود الگوهای فکری و فرهنگی گذشته گرفتارند. نگاه اینان بیشتر از آنکه به آینده باشد، به گذشته بر می گردد. این داده مهمی است که در فضاهای روشنفکری غیر دینی باید از نظر دور نداشت و آنرا بخشی از واقعیت موجود به شمار آورد.

دو عامل پیش گفته منجر به پیدایش چند گرایش جدی در میان گروه های روشنفکر دینی و لائیک شده اند.

گرایش اول نقد انقلاب و در پذیرش اصلاحات و یا روندهای اصلاحی در تحولات اجتماعی و سیاسی است. این گزینه به نوعی وجود «مخرج مشترک» در مطالبات دموکراتیک، سیاسی و اجتماعی را ممکن می سازد. زیرا زمانی

در ایران امروز، فضای دیالوگ و گفتگو میان روشنفکران حوزه های مختلف فکری و فرهنگی در عمل، در حال شکل گرفتن است و هر روز نیز ابعاد جدیدی به خود می گیرد. این فضای جدید به نظر می رسد از دو عامل مهم تاثیر پذیرفته باشد.

نخست تجربه انقلاب بهمین و نقد آن توسط بخش های مهمی از روشنفکران دینی و لائیک، نزدیکی حوزه های فکری را به دنبال آورده است. این نقد و فاصله گیری البته دارای تفاوت های گاه بسیار آشکار است، اصلا فرآیند برخورد به گذشته از فراز تجربه های تلخ و شکست ها و ناکامی ها کم و بیش عمومی است.

روشنفکران دینی به بازبینی پراتیک جمهوری اسلامی دست زده اند. آنها که سهمی در قدرت داشته اند و یا هنوز هم دارند، در عمل و از طریق مشاهده تجربی، باور خود را به آرمان شهر اسلامی و شدنی بودن هدف های انقلاب از دست داده اند و هم اینک راه های جدید برون رفت از این بحران را می جویند. بسیاری از اینان در فرآیند این گذار، دارای زمینه های ناشده و ناهمگون اند و حوادث و تجربه های هر روز، دورنمای جدیدی در برابر آنها قرار می دهد.

کسانی دیگر از میان روشنفکران دینی که از دور دستی بر آتش داشتند و یا از نظر فرهنگی و فکری در تجربه جمهوری اسلامی سهم بودند، سالهاست با آنچه گذشت و می گذرد فاصله گرفته اند و به عرصه های جدیدی از تفکر سیاسی و فلسفی گام گذاشته اند.

روشنفکران لائیک در ایران اما با دشواری بیشتر با این نوزایی همراه شده اند. زیرا دوستان مذهبی آنها، دست کم از نوعی آزادی نسبی برای کندوکاو در اندیشه و عمل خود بهره برده اند، در حالیکه گروه های وسیع روشنفکران غیر دینی با فضا و تجربه ای بسیار متفاوت سروکار داشته اند. برای بسیاری، شیخ زندان، مرگ، شکنجه، دربدی و تحقیر دائمی فرصت کمتری برای بازاندیشی و نواندیشی باقی گذاشته بود. اینچنین بود که محمد مختاری و یا محمد جعفر پورینه که به بازیگر اصلی این زایش فرهنگی در میان لائیک ها تبدیل شده بودند، به آن صورت از میان برداشته شدند تا به گفته سعید امامی «ترس» عاملی موثر برای انزوا و سکوت روشنفکران شود.

برای روشنفکران لائیک چپ، تجربه انقلاب بهمین و شکست بزرگ همه نیروهای سیاسی با فروپاشی نظام سوسیالیستی در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی نیز همراه شد. این دو حادثه به صورت زلزله های فرهنگی و فکری عمل کردند و زمینه ساز دگرگونی های اساسی در آنها شدند.

عامل دوم در روند نزدیکی روشنفکران دینی و لائیک در سالهای اخیر، ایدئولوژی زدایی فضاهای فکری، سیاسی و فرهنگی در ایران است. در آستانه و در ابتدای انقلاب، ما با فضاهای روشنفکری جدا از هم و در بسیاری موارد در مقابل هم روبرو هستیم. فضاهای بسته و بدون مجراهای ارتباطی. در نتیجه آنچه که هابرماس کنش متقابل ارتباطی می نامید و از آن به عنوان یکی از مهمترین عوامل پویایی و تحول فرهنگی و فکری یاد می کند، در نمونه ایران کمتر تجربه می شد. هر گروه و دسته در عمل کارکرد «کاست» یا «قبیله» ای

← که هر گروه در پی «انقلاب» و تحقق «پروژه سیاسی» خود باشد، در عمل یافتن محورهایی مشترک به امری بسیار دشوار تبدیل می شود.

گرایش دوم شکل گیری مطالباتی است که به همه مردم و جامعه تعلق دارند و به نوعی به مصلحت جمعی کشور مربوط می شوند. برای مثال دفاع از آزادی یا حقوق بشر دیگر کمتر خصلت ابزاری و در رابطه با منافع لحظه ای دارد و بیشتر به صورت اصل مورد پذیرش همگان درآمده است.

این فرهنگی است که در جامعه ما وجود نداشته است. آخرین بیانیه روشنفکران دینی در آذر ماه سال ۷۸ و در رابطه با انتخابات مجلس به روشنی این گرایش جدید را منعکس می کند: گرایشی که در عمل می تواند به به وجود آمدن شماری از اصول مورد پذیرش همگانی در زندگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بیانجامد و در حقیقت کار پایه مشترک همه روشنفکران با گرایش های مختلف را تشکیل دهد. شکل گیری و درونی شدن این هنجارها و فرهنگ دمکراتیک در میان روشنفکران راه را برای عمومی شدن آنها در سطح جامعه هموار می کند.

گرایش سوم ظهور بازیگر جدید اجتماعی در میان گروه های روشنفکری است که ضد خشونت است و با حل درگیری ها و بحران ها از طریق راهکارهای خشونت آمیز مخالف است. این گرایش به «مسالمت آمیز» کردن و رابطه میان گروه های جامعه و رقابت بر سر قدرت سیاسی باور دارد. از دو سال پیشتر به اینسو ما با موجی از تولیدات فکری و فرهنگی پیرامون پدیده خشونت به ویژه در حوزه سیاسی روبرو هستیم و موجی که در ادبیات سیاسی ایران در یک قرن گذشته نظیر نداشته است.

اکبر ملاجانی

روشنفکران ایرانی و واقعیت گرایی اجتماعی

این گرایش های جدید، به ویژه در میان روشنفکران دینی زمینه را برای همکاری و گفت و شنود و دیالوگ میان بخش های مختلف روشنفکری ایران آماده کرده است. این فضای مطلوب خود به خود به معنای حل همه دشواریها و پیش داوری ها نیست. در شکل و محتوای چالش های بسیار جدی در برابر گسترش همه جانبه روابط میان حوزه های فرهنگی و فکری و نیز بوجود آوردن راه های ارتباطی برای ایجاد کنش متقابل قرار دارند.

فعال شدن مجدد کانون نویسندگان ایران در چهارچوب فعالیت روشنفکران غیر دینی یک نمونه از این چالش هاست. چگونه می توان نهادهایی را پی ریزی کرد که همه روشنفکران بتوانند به نوعی در آن احساس حضور کنند و همه گرایش های فرهنگی و فکری در آنها به رسمیت شناخته شوند؟

این پرسش و پرسش های مشابه دیگر نشان می دهند که پیشرفت روندهای کنونی از جمله به کار آگاهانه با حوصله و مداوم روشنفکران و یافتن راهکارهای نو و عملی بستگی دارد. مناظره بسیار جالب میان کدیور و مجتهد شبستری بر سر مسئله خشونت در کیهان شماره ۴۵ نشان می دهد که چگونه برخی مفاهیم کلیدی هنوز بصورت گره گاه های اصلی بر سر گسترش روابط این حوزه های فکری عمل می کنند. به همین خاطر است که آغاز دیالوگ را نباید به معنای حل همه مشکلات تلقی کرد. ما نیاز به نقد و بررسی و بازبینی بسیاری از مفاهیم و مقولات داریم که چهارچوب های فکری و یا بازنامه های ما را تشکیل می دهند.

اما خصلت نوین در دوره پس از کودتا تا زمان انقلاب ظهور نوع جدیدی از روشنفکران است که مشغولیت ذهنی عمده آنان نه تجددگرایی بلکه اخلاق گرایی است. روشنفکر اخلاق گرا کمتر از تجددگرایان فرااجتماعی است چرا که حضورش در جامعه توسط نظام سرکوب پلیسی مورد اغماض بیشتری است و پیوندش با مذهب وی را با انبوه اقشار توده ای جامعه مرتبط می سازد. جلال آل احمد و علی شریعتی نمونه های این نوع جدید روشنفکر در جامعه ایران آن دوره بودند. هیچ یک از این قشرهای روشنفکر تجددگرا یا اخلاق گرا امکان فعالیت و توسعه آزادانه و نهادینه را در ایران قبل از انقلاب دارا نبوده اند.

حیاتشان محدود و امکان برخورد فکری پالاینده در میانشان عملاً صفر بود. در چنین فضایی انقلاب بعنوان یک حرکت توده ای عام همه این طیف های روشنفکر را به روی صحنه آورد. در فرآیند پیروزی انقلاب ما شاهد حضور روشنفکران تجددگرای ملی، روشنفکران تجددگرای چپ و روشنفکران اخلاق گرا هستیم. جو مذهبی انقلاب که بویژه از خصلت روحانی رهبری آن ناشی می شود، سبب گشت که این گروه آخر عمدتاً اخلاق مذهبی را بعنوان شاخص فکری خود برگزینند. قدرت سیاسی پس از انقلاب نیز بلافاصله توسط یک گروه اقلیت فرااجتماعی به انحصار درمی آید. اقلیتی که از خصلت فرااجتماعی روشنفکران تجددگرای برای به حاشیه راندن آنها استفاده می کند و برای این منظور از روشنفکران اخلاق گرا بهره برده و آنها را به سمت گرایش های مذهبی خود هدایت می کند. این به حاشیه راندن تجددگرایان و به خدمت گرفتن اخلاق گرایان مذهبی، به همت ابزارهایی مانند سرکوب، تهدید، تطبیع، سانسور، برقراری اختناق، اهدای پست و مقام و امکانات و غیره عملی می شود. سرعت این فرایند به قدری زیاد است که یکسال و چند ماه آزادی نسبی بعد از انقلاب کمک چندانی به اجتماعی شدن روشنفکران تجددگرا نکرد و روشنفکران اخلاق گرا نیز فرصت آزمایش اندیشه های خود در مقابل تفکرات تجددگرایان را نیافتند. با برقراری دوره سرکوب، روشنفکران تجددگرا، حتی در مشکل فرااجتماعی خود، مورد عمل حکومت اسلامی قرار نگرفتند و به اشکال مختلف اعدام، محبوس، مجبور به عزیمت به خارج و یا محکوم به سکوت گشتند. بدین ترتیب عرصه برای روشنفکران اخلاق گرای مذهبی خالی ماند و آنان اسب اندیشه های خود را در میدان خالی از رقیب پیش

در بررسی پدیده روشنفکران در ایران، جدا نساختن آنها از بستری که ایشان را در بر می گیرد، امری مهم محسوب می شود. روشنفکر در یک رابطه متقابل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری با بستر اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه خویش قرار دارد. محتوای تفکر وی و طریق بیان آن، منتج از این رابطه بوده و به سهم خود در تحکیم و یا تضعیف و یا دگرگون ساختن این رابطه نقش می آفریند. به عبارت خلاصه تر، هر جامعه ای روشنفکران خود را دارد. روشنفکرانی که بر له یا علیه نظم حاکم و یا بی تفاوت نسبت به آن به کار تولید و انتشار محصولات فکری خود مشغولند.

پیدایش روشنفکر به مفهوم امروزی و عام آن در ایران، به اواخر قرن نوزدهم برمی گردد. یعنی دوره ای که حضور عوامل عینی جدید در کشور، تفکر تجددگرا را گسترش داد. در مقابل، کسانی که دارای اندیشه ضد تجدد باشند و در عین حال مشخصه های روشنفکر را دارا باشند، عملاً موجود نبودند. به همین دلیل رشد اندیشه های تجددگرا و نقش عینی آنان در ایجاد تحولات بطور برق آسا انجام می گیرد و به سرعت در کشوری که دارای ساختارهای سیاسی کهن و عقب مانده است، یکی از مدرنترین قوانین اساسی را به تصویب می رساند. این ناهماهنگی میان پویایی اندیشه تجددگرا و ایستایی واقعیت سیاسی - اقتصادی، مانع از آن می شود که این اندیشه از یک بستر اجتماعی و فرهنگی متناسب با خود برخوردار شود. به همین دلیل پدیده روشنفکر فرااجتماعی، از دوره مشروطیت به اینسو در ایران جا می افتد.

با آغاز دوره پهلوی و گسترش آموزش و پرورش همگانی، روز به روز بر تعداد باسوادان کشور افزوده می شود و این در حالیست که شیوه استبدادی حاکمیت، مانع از ارتباط ارگانیک میان روشنفکران فوق الذکر و آموزش دیدگان می شود. این ارتباط به گونه ای نامنظم و آشفته و غیرساختاری در فاصله خلع سلطنت رضاشاه تا زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاحدی به وقوع می پیوندد. اما جو سیاست زده این دوره همچنان مانع از اجتماعی شدن روشنفکری در ایران می شود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تا سال ۱۳۵۷ نیز جو اختناق بار دیگر در تقویت خصلت فرااجتماعی روشنفکر تجددگرا - باگرایش چپ یا ملی گرا - نقش می آفریند.

راندند. در یک بدهستان علنی و یا ضمنی با حاکمان، روشنفکرانی از قبیل شروش به مصادیق بارز مفهوم «روشنفکران ارگانیکی» گرامشی تبدیل شدند و با ترکیب مذهب، فلسفه، علوم انسانی، ادبیات و تخیلات، معجون های فکری باب روز تحویل محافل دانشگاهی و فرهنگی دادند.

در این دوره علاوه بر عامل سرکوب و اختناق، آنچه هرگونه دیالوگی را میان روشنفکران تجددگرا و روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی ناممکن می ساخت، حضور بارز «امسر مقدس» در اندیشه های این گروه اخیر بود. امتزاج نامیمون فعل دنیوی و تقدیس الوهیت از تفکرات این روشنفکران، پدیده ای آفریده بود که هیچ صاحب اندیشه ای جرات نمی کرد تا در باب صحت و عینیت آن بحث کند. چگونه در مقابل استدلالی که منتهی به اثبات خدا می شود، ادله غیر می توان آورد؟ چگونه می توان به اندیشه ای تاخت که در ورای پیچ و خم های به ظاهر فلسفی خود مشروعیت پایه های فقهاتی تک سالاری را به دنبال می آورد؟ و سرانجام چگونه به رد تفکری پرداخت که وظیفه آن تحکیم ستونهای بنایی بود که در آن روشنفکر خالق تفکر، دست در دست سلطان، بر سرنوشت جامعه حکم می راند؟ و لیکن در کنار این اقلیت سالاری روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی، پدیده ای مهم در حال روی دادن بود: برخورد این روشنفکران با واقعیت های عینی جامعه و لذا طی تدریجی فرایند اجتماعی شدنشان. در تلاش برای خروج از ایستایی فکری غیرقابل ادامه دادن، روشنفکر اخلاق گرای مذهبی به تدریج از تهر اندیشه های حاکمان بیرون آمد، به درون جامعه کشیده شد، مسائل اجتماعی و اقتصادی را دید، درد و رنجهای توده ها را قدری فهمید، توان و استعداد مردمان را سنجید و بودا وار به خود آمد. این حادثه وی را از عالم انتزاعیات مطلوب کاخ نشینان بیرون آورد و تاحدی وی را به امور عینی زندگی روزمره میلیونها انسان در رنج و زحمت نزدیک ساخت. بدین شکل بخشی از روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی به نقش دیکته شده خود و به تفکر مطلوب سلطان پشت پا زدند و سعی در تطابق اندیشه خویش با واقعیات نمودند. اینها همان کسانی هستند که از آنان به عنوان «روشنفکران نوگرای مذهبی» نام می برند. من از آنان به عنوان روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی نام می برم. روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی که خود را «خودی» می نامند این گروه اخیر را میان «غیر خودیها» قرار می دهند. تفاوت عمده ای که دیالوگ میان این دو گروه را مشکل می سازد اینست که روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی، تا حد زیادی خصلت فرااجتماعی خود را از دست داده اند و به تدریج ریشه های اجتماعی خویش را در جامعه می یابند (*). اما حضور مفاهیم مشترک اخلاقی و مذهبی سبب می شود که دیالوگ میان آنها و روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی کاملاً پاره نشود و یا اینکه آنها به حذف فیزیکی یکدیگر دست نزنند. شروش از ابتدای دهه هفتاد به اینسو، مجتهد شبستری، محسن کدیور، عبدا لله نوری و یوسفی اشکوری شاخص های معروف روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی هستند.

طرح اندیشه های نوین توسط روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی، سبب شده است که برخی از روشنفکران تجددگرای ملی نیز در داخل کشور از منزل سکوت بیرون آمده و به طرح نظریات و آرا خود بپردازند. به نظر می رسد میان این دو طیف از روشنفکران، تبادل دیدگاهها به خوبی انجام می شود و نوعی دیالکتیک کارکردی میان آنها استوار است. از یکسو روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی خود را از تفکرات روشنفکران تجددگرای ملی تغذیه می کنند و از سوی دیگر این گروه آخر از امکانات تبلیغاتی و تریبونهای در اختیار گروه اول، برای انتشار نظریاتش سود می برد. مثال محاکمه عبدا لله نوری در این میان بسیار پرمعناست. اینطور به نظر می رسد که جرم اصلی وی نه در طرح اندیشه های خود بلکه در وسیله قرار گرفتنش در انتشار اندیشه های روشنفکران تجددگرای ملی مانند اعضا نهضت آزادی می باشد.

با اینکه میان روشنفکران تجددگرای ملی و روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی هیچ دیالوگی موجود نیست، لیکن نوعی گفتگوی غیرمستقیم از طریق و بواسطه ی روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی در جریان است. این گروه اخیر عملاً تبدیل به آینه ای شده که از طریق آن جامعه نکات افراطی و پاسخ نظرات روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی و نکات مثبت گفتمان روشنفکران تجددگرای ملی را کشف می کند و همین باعث حمایت هرچه بیشتر مردم از این گروه اخیر است.

بی شک بدون حضور طیف روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی، این تبادل نظر غیرمستقیم میان «خودی ها» و «غیرخودی ها» ناممکن بود. و اما در امتداد این زنجیره روشنفکران تجددگرای ملی و چپ در خارج از کشور نیز وارد این گفتگوی ناخاسته و واسطه ای شده اند. نظریات آنان تا حدی در داخل منعکس می شود و واکنش ها به این انعکاسات، نوعی پاسخ است از جانب طیف مقابل. برای مثال بخشهایی از اطلاعاتی که در روزنامه های نشر شده توسط گروههای چپ و یا ملی گرا در خارج از کشور در روزنامه های داخلی که متعلق به روشنفکران اخلاق گرای مذهبی غیرحکومتی هست، منتشر می شود. و همین موضوعات به منظور مورد انتقاد قرار گرفتن و یا «افشاگری» حتی از روزنامه هایی مانند رسالت و کیهان که متعلق به روشنفکران اخلاق گرای مذهبی حکومتی هستند سردمی آورد. انترنت نیز به سهم خود پنجره های اندیشه های مختلف را به طریقی مستقیم و بی واسطه به روی همگان باز می کند.

به این ترتیب به طریقی تقریباً مصنوعی و در خارج از بستر اجتماعی خود طیف های روشنفکری کاملاً متفاوت ایرانی وارد نوعی دیالوگ عملی و بلکه ناخواسته شده اند. دوره طرد و نفی های مطلق سپری شده و کسانی که از آنان به عنوان روشنفکر یاد می کنیم، خواسته یا ناخواسته، به حرف دیگری گوش می دهند و در صدد پاسخ گویی برمی آیند. در این میان هستند کسانی که از اساس و پایه با اندیشه غیر مخالفند و چه بسا با اندیشیدن هم. آنانیکه قتل های زنجیره ای را شکل دادند از این دست بودند. ولی این جامعه و سطح فرهنگی آنست که امروز همه روشنفکران را با هر طیف و گستره فکری وادار کرده است که ایده ی خفه کردن اندیشه دیگری را رها کنند و درصدد بحث و گفتگو برآیند.

شرایط نابسامان اقتصادی، فجاج اخلاقی، مسئله های اجتماعی دارای ابعاد ملی، عقب ماندگی شدید علمی و صنعتی همه و همه دست به دست هم داده اند و یک حداقل از عینی گرایی را در افکار همه طیف های روشنفکری جانداخته اند. دیگر کسی بدنبال گره بندذهنهای فلسفی و ماوراء الطبیعی نیست تا نشان دهد جامعه ایرانی به سمت «مدل جامعه امام زمانی» پیش می رود. بحث های جعلی به ظاهر روشنفکرانه به دور افکنده شده و آخرین مقاومت ها نزد کسانی چون مصباح یزدی درحال فروکشستن است. امروز همه از «شانس اجرایی برنامه ی سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور» صحبت می کنند و اینکه در صورت عدم موفقیت این برنامه، چه فجاجی در انتظار جامعه است. این خصلت واقع گرایی تبدیل به محور مشترکی شده است که یک دیالوگ از راه دور را میان تمامی انواع گروههای روشنفکر جامعه به راه انداخته است.

با گذر زمان و آزمایش گفتمان هر طیف از روشنفکران در بوبه واقعیات اجتماعی و اقتصادی جامعه، اقشار و طبقات مردم با حمایت و یا عدم حمایت خویش تضاد خواهند کرد که کدامیک از این اندیشه ها باید عملاً هدایت سیاست های کلان جامعه را به دست گیرد. و در اینصورت اگر عواملی چون کودتا این فرایند را برهم نزند، در آینده ای نه چندان دور زمانی که اکثریت این تنوعات روشنفکری از حالت فرااجتماعی خارج شوند و بستر مردمی و عینی خود را بشناسند، سرانجام شاهد یک گفتگو و در واقع رویارویی نهادینه و قانونمند میان اندیشه های گوناگون خواهیم بود.

در این مسیر حذف تک سالاری، حذف اقلیت سالاری، برقراری آزادیها، قانون سالاری و از میان رفتن انحصارات فکری و عملی از شرایط ضروری است که باید به وقوع بپیوندد. به همین خاطر حیات روشنفکری جامعه ایرانی، شکل، محتوا، پویایی و غنای آن در رابطه ی دیالکتیکی با نیروهای اجتماعی و مبارزات سیاسی درون آن است و سرنوشت یکی از آنها یا سرنوشت دیگری رقم خواهد خورد.

* محمد قوچانی، مفسر روزنامه ی عصر آزادگان، در این باره می نویسد: «یک سال همراهی نسبتاً نزدیک نوری (مدیر روزنامه خرداد) با لایه های محنوف اجتماعی به او آموخته است که هرگونه اصلاحات سیاسی تا زمانی که بنیاد گرفته از یک نوسازی اجتماعی نباشد فاقد عمق و گستره متناسب است.» (منبع: قوچانی محمد، «تابوشکن - محاکمه عبدا لله نوری»، عصر آزادگان، یکشنبه ۲۳ آبان ۱۳۷۸، ص. ۳

توسعه سیاسی: معیارها و موانع

در گفتمان دموکراسی و توسعه سیاسی، گویا نکته ای از انظار پنهان مانده و هنوز به مباحثه عمرمی تبدیل نشده، و آن این است که دورنمای روند دموکراتیزه کردن جامعه چه گستره‌ها یی را شامل خواهد شد؟ آیا آزادی زبان و قلم و اجتماعات به تنهایی آخر خط دموکراسی است، یا اینکه مردم خواهند توانست با استفاده و تکیه بر این ابزار، مطالبات اجتماعی و سیاسی خود را بیان کنند و در راه جامعه عمل پوشاندن به این مطالبات، به گونه ای سازمان یافته عمل کنند. توسعه سیاسی روندی تک بعدی نیست که فقط به آزادی مشروط مطبوعات و حرکت های سیاسی حساب شده و قابل کنترل (برای نظام) محدود بماند. آحاد یک جامعه، درک و برداشتهای متفاوتی از آزادی دارند و هر یک حد و حدود برخورداری خود از آزادی را ملاحظه و معیار داوری درباره روند آغاز شده قرار می دهند و متناسب با آن حرکت خود را تنظیم می کنند.

در بستر عمل نباید انتظار داشت که حرکت های اجتماعی همواره بر مبنای ذهنیت مطلوب بانیان آن و در چارچوب پیش بینی شده جریان یابد و از لحاظ جهت گیری و شتاب، انحرافی در آن صورت نگیرد. اگر همه روندهای اجتماعی به صورت دلخواه و در زمانبندی های برنامه ریزی شده انجام می شد و امکان آن می بود که از بروز نوسانات احتمالی جلوگیری کرد، سیاست از زمره علوم دقیقه محسوب می شد و ماشین های حسابگر کار برنامه ریزی سیاسی را آسان تر می کردند. اما متأسفانه، و با خوشبختانه، هنوز به چنین مرحله ای گام نگذاشته ایم و سیاست نه تنها به داده های عینی، بلکه به شمس و یاورها و درک ذهنی میلیون ها نفر از مردم وابسته است. گروه های مختلف مردم بسته به شرایط و منافع عینی و ذهنی خود، در برابر هر تصمیم و واقعه ای واکنش متفاوتی بروز می دهند و درک ذهنی ویژه ای از آن دارند. مثلاً برای عموم مردم ایران روند آغاز شده توسعه سیاسی، علیرغم استقبال از آن، بسیار کند آهنگ و محدود است، اما برای اقلیتی که روند کنونی را سرفصل برچیده شدن بساط فعال مایشایی خود می بینند و یا دارای ذهنیات سنگواره ای هستند و وزش نسیمی را با فرسایش این ذهنیات برابر می گیرند، روند توسعه سیاسی بسیار پر شتاب و گیج کننده است و مرزهای قابل پذیرش را هم اکنون پشت سر گذاشته است.

در اتحاد شوروی مشاهده کردیم که روند دموکراتیزه کردن جامعه، با توجه به هفتاد سال سکون، دینامیسمی را ایجاد کرد که جلوگیری

از آن بدون اعمال خشونت، مقدور نبود. به همین دلیل در کنار علل و عوامل دیگر، روند دموکراتیزه کردن جامعه سوسیالیستی به ناپودی آن انجامید. دینامیسم درونی دگرگونی ها در جمهوری اسلامی نیز همین شناسه را دارد. اگر تحولات و اصلاحات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، که قول انجام آن به مردم داده شده، انجام گیرد و حقوق مردم به مثابه منشاء قدرت مورد احترام قرار گیرد، با این وصف مولفه ای وارد محاسبات سیاسی می شود، که امکان تحلیل مختصات آن بسیار دشوار است. در اتحاد شوروی روند تنش زدایی و بهبود مناسبات با غرب، مرحله آغازین روند تنش زدایی درونی و بسط آزادیها بود، که به منازعات قومی و جدایی طلبانه انجامید. دلیلی نداشت که مثلاً مردم تاتارستان خواهان آزادی بیان باشند، اما از این آزادی برای بیان خواست خود مبنی بر اعلام استقلال استفاده نکنند. اینکه استقلال تاتارستان در شرایط ویژه ای که در آن به سر می برند، تا چه حد منطقی و واقع بینانه است، به برداشت های ذهنی آن گروه از مردم در آن شرایط مشخص بر می گردد. مثلاً امروز در ایران اسلامی، واضح است که اکثریت مردم، خود خواهان بسط آزادی ها هستند، اما هریک از آحاد مردم متناسب با وابستگی های اجتماعی، گروهی، مذهبی و قومی از آزادی تعریف ویژه خود را دارند و بهتر بگوییم؛ میوه های دیگری را در سید آزادی جای می دهد.

درباره همین مسئله اقوام و توسعه سیاسی کمی مکث می کنیم. ایران کشوری است کثیر الملله و با وجود اکثریت قاطع شیعیان، برخی از اقوام در اکثریت خود سنی مذهبند. ساختار اداری و سیاسی حکومت ساختاری است با مرکزیت قوی و با مشخصه مذهبی شیعه. اگر قرار باشد مقولۀ توسعه سیاسی جدی گرفته شود، به ناچار باید در مورد ساختار سیاسی و اداری، و تجدید نظر در تقسیمات کشوری، به مثابه یکی از اجزای آن، فکری صورت گیرد. مثلاً در رابطه با کردستان، مسئله توسعه سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار است. می دانیم که مناطق کرد نشین به چند استان تقسیم شده و همه این استان ها ازنازل ترین حد سرمایه گذاری در کشور برخوردارند. استاندار ها و مناصب حکومتی بالاتفاق در دست غیر بومیان و غیر سنی هاست. تدریس زبان کردی در مدارس رسم نیست.

چنانکه پیداست سرکوب بیست ساله خواست های مردم کردستان، نتوانسته این خواست ها را از ذهن مردم پاک کند. مردم کردستان در کنار دیگر خلق های ایران،

خواست های همگانی اصلاح طلبانه ویژه خود را بیان می کنند. توسعه سیاسی زمانی باورمند خواهد بود که در این رابطه با بحث تمرکز زدایی و تبعیض زدایی قومی و مذهبی همراه گردد. شعار حزب دموکرات کردستان ایران که می گوید "دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان" با این دید اگر حساسیتی در رابطه با خودمختاری نداشته باشیم، برخاسته از تحلیلی واقع بینانه است که از یکسو این روند دموکراتیزاسیون حیات سیاسی در ایران است که می تواند عنصر دیگر این شعار یعنی خودمختاری کردستان را به ارمغان آورد و از سوی دیگر خودمختاری به مثابه حلقه ای از زنجیره اقدامات ضروری و غیر قابل چشم پوشی برای روند دموکراتیزاسیون در کشور است و نمی تواند جدا از آن یا در تقابل با آن جامعه عمل پیوشد.

این را می گوئیم تا درباره موانع و سنگلاخ های جاده منتهی به دموکراسی هشدار داده باشیم و اکنون که ما در مراحل بسیار آغازین این راه قرار داریم، موانع بعدی را در نظر بگیریم. می توان عرصه های دیگری را نیز به عنوان نمونه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به این شناخت دست یافت که جامعه هنوز از نخستین پیچ نگذشته و نیروهایی که در برابر این روند سنگر گرفته اند، اگر امروز در اقلیت، انگاشته می شوند، در پیچ های دیگر در ائتلاف های کاملاً متفاوتی و با کیفیت و کیفیت دیگری قد علم خواهند کرد. جنبه دموکراسی نیز تابعی از این دینامیسم است. نیروهایی این جنبه را ترک خواهند کرد و نیروهای تازه نفس و نویسی به این جنبه روی خواهند آورد.

هدف از این نوشتار، پاسخی کوتاه بود به گفتار آقای دکتر صادق زیباکلام در دانشگاه کردستان، که گفته بود: "من بر خلاف دوستان کرد و ترک و یا دیگر اقلیت های قومی، مسئله اصلی را مسئله زبان و فرهنگ خودی و خودمختاری نمی دانم و نمی بینم. درد همه ما چه ترک و چه کرد، چه شیعه و چه سنی، یک چیز است، حاکمیت قانون و دموکراسی" (صبح آزادگان، ۲۸ آذر).

کمک مالی رسیده:

سپیدار آذری : ۱۰۰ کرون سوئد

سازمان تجارت جهانی، کنفرانس سیاتل و ایران

سومین نشست وزیران «سازمان تجارت جهانی» (World Trade Organization)، از ۳۰ نوامبر تا ۳ دسامبر ۹۹ در سیاتل آمریکا برگزار گردید. انجام تظاهرات و وقوع درگیری بین تظاهرکنندگان و پلیس، توجه رسانه های گروهی جهان را به این رویداد، بیش از گذشته جلب نمود. گرچه این اجلاس به اهداف از پیش تعیین شده خود نائل نگردید، اما باید آنرا گامی در جهت پیشبرد فرآیند هماهنگی و ساماندهی تجارت جهانی به حساب آورد.

سازمان تجارت جهانی، نخست در سال ۱۹۹۵ و پس از آنکه در چند دهه پس از جنگ جهانی دوم، مذاکرات طولانی میان دولتها بر سر هماهنگی متقابل تجارت جهانی صورت گرفته بود، متولد گردید. این سازمان که مرکز آن در ژنو است، در واقع ادامه دهنده راهی است که نهاد موسوم به «تساراداد عمومی تعرفه ها و تجارت» (General Agreement on Tariffs and Trade) یا «گات» در آن طی طریق می نمود.

در طی پنجاه سال گذشته، تجارت جهانی به طور متوسط سالانه ۶ درصد رشد داشته است و حجم آن در سال ۱۹۹۷، ۱۶ برابر رقم مذکور در سال ۱۹۵۰ بود. با افزایش تجارت جهانی، وظایف «گات» و به دنبال آن سازمان تجارت جهانی، مهم تر و پیچیده تر گردید. اگر در دوره های نخست، موضوع مذاکرات «گات» کاهش تعرفه ها بود، در دوره های بعد بحث اصلی حول حمایت های غیر تعرفه ای - که پیچیده تر از موضوع نخست است - می گشت.

آخرین دور مذاکرات، که به مذاکرات اروگوئه شهرت یافت، از سال ۱۹۸۶ تا سال ۱۹۹۴ ادامه داشت و نهایتاً از دل آن سازمان تجارت جهانی متولد گردید.

این مذاکرات با تاسیس سازمان تجارت جهانی طبیعتاً به پایان نرسید و به طور مثال در فوریه ۱۹۹۷ قراردادای بین ۷۹ کشور جهان در مورد تعرفه های خدمات تلفنی منعقد گردید.

قراردادهای منعقد شده در سازمان تجارت جهانی می بایستی در پارلمانهای کشورهای عضو به تصویب برسد و لذا مصوبات آن تأثیرات مستقیم بر اقتصادهای ملی کشورهای عضو دارد.

اگر در کنفرانسهای بین المللی سیاسی قطعنامه های پایانی که بیشتر حاوی مطالب عمومی مثبت بوده و امضا کنندگان را موظف به تغییر جدی در سیاست خود نمی کند، غالباً با اکثریت آرا به تصویب می رسد، مصوبات پایانی اجلاس وزرا سازمان تجارت جهانی همواره مورد جدل اعضای می باشد و گاهی اوقات آنها نمی توانند بر سر یک قطعنامه توافق کنند، که اجلاس سیاتل نمونه ای از آن بود. پیش از آن نیز در دسامبر ۱۹۹۰ می بایستی در اجلاس وزرا که در

شهر بروکسل برگزار گردید، دور اروگوئه رسماً به پایان برسد. اما این مذاکرات در این اجلاس به پایان نرسید و دور اروگوئه چهار سال بعد یعنی در آوریل ۱۹۹۴ خاتمه یافت.

در اجلاس سیاتل می بایستی موضوعات دورجدید مذاکرات که از سال ۲۰۰۰ آغاز می شود، با توافق جمعی، مشخص شوند. متأسفانه این توافق حاصل نگردید و اجلاس نتوانست به هدف تعیین شده خود دست بیابد. گرچه تظاهرات خیابانی گروههای هوادار جهان سوم و اتحادیه های کارگری در سیاتل در جلب توجه افکار عمومی در حمایت از کشورهای ضعیف موثر بود و شدت درگیریهای خیابان عملاً منجر به نوعی حکومت نظامی در شهر گردی، اما این امر دلیل توقف مذاکرات نبود.



از پیش از اجلاس سیاتل اختلاف جدی بین اتحادیه اروپا و آمریکا از یکسو و بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته در دیگر سو مشاهده می شد. شکاف اصلی اما بین آمریکا و اتحادیه اروپا بر سر آزادسازی بخش کشاورزی بود. آمریکا از اتحادیه اروپا می خواهد که از دادن سوسید به کشاورزان اروپائی خودداری نماید تا محصولات کشاورزی این کشور قابلیت رقابت با کالاهای مشابه اروپائی خود را دارا باشند. اتحادیه اروپا اما تنها به این شرط حاضر به مذاکره در این مورد است که آمریکا نیز از دادن وامهای ارزان به کشاورزان خود امتناع ورزد و در دیگر زمینه ها مانند عدم استفاده گسترده از محصولات کشاورزی تغییر ژن یافته، با اتحادیه اروپا همکاری نماید. با آنکه اتحادیه اروپا قطعنامه ملوثی را برای رای گیری در روز پایانی اجلاس ارائه نمود، ایالات متحده تا آخرین روز از ارائه یک سند مسنون اجتناب ورزید.

کشورهای توسعه نیافته در این اجلاس بسا سازماندهی بهتری نسبت به گذشته حضور داشتند و خواستار آن شدند که طرح مورد حمایت جهان صنعتی منوط به منع کار کودکان و حفظ استانداردهای اجتماعی در تولید، در کل مجموعه مذاکرات مورد بحث قرار گیرد و به طور موازی پیشنهادات عملی برای دستیابی محصولات این کشورها به بازارهای پرکشش کشورهای صنعتی ارائه شود.

در سازمان تجارت جهانی بیش از هر نهاد بین المللی دیگر بر سر تقسیم بلاواسطه ثروت جهانی جدال می شود. در این جدال جای چندانی برای لبخندهای دیپلماتیک نمی ماند و بنا به قدرت دسته بندیهای درون سازمان و چگونگی کنار هم قرار گرفتن مواد یک موافقتنامه، می تواند به تصویب و یا مسکوت گذاردن آن منجر شود تا سرنوشت آن در مذاکرات آتی، که گاهی سالها می تواند دوام بیسارورد، تعیین گردد. با شتاب یافتن فرآیند جهانی شدن اقتصاد و گسترش بی سابقه

عملیات تجاری فراملی، به ویژه از زمان ابداع تجارت الکترونیکی (ecommerce) که از طریق آن مرزهای جغرافیائی بی اهمیت شده و فروش کالا و خدمات از هر گوشه جهان به همه کشورها با هزینه مبادله کمتر از گذشته میسر است، امر سازماندهی تجارت جهانی اهمیت بیشتری یافته است. گسترش مبادلات بازرگانی فراملی اساساً به تخصیص بهینه عوامل تولید در سطح جهانی کمک نموده و باعث رشد ثروت جهانی می شود. سهم کشورها در ارزش افزوده حاصل از مبادلات بین المللی اما آسان نیست. این امر از یکسو به علت ساختار اقتصادی متفاوت در کشورهای شمال و جنوب و لذا تفاوت در کالاهای صادراتی آنها و از دیگر سو به علت وجود قوانین حمایتی و سدهای گمرکی در برابر کالاهای کشورهای در حال توسعه می باشد.

کشورهای در حال توسعه در برابر چالش جدی قرار گرفته اند: آنها از یکطرف بایستی ساختار اقتصادی خود را بهبود بخشند و به تدریج تلاش نمایند در تولید دانش فنی - مدیریتی (know how)، که موتور رشد اقتصادیست، سهیم گردند و از طرف دیگر با ملاحظات سیاسی بین المللی سنجیده سد مقاومت کشورهای صنعتی را، که الزاماً بلوک همگونی نیست، بشکنند.

این امر یقیناً از طریق بایکوت نمودن سازمان تجارت جهانی میسر نیست. سازمان تجارت جهانی علی رغم همه ضعفها نتیجه چندین دهه تلاش بی وقفه اکثریت غالب کشورهای جهان برای دستیابی به راه حلهای مشترک برای مشکلات پیچیده تر شونده تجارت جهانی می باشد. در ایران مخالفان سازمان تجارت جهانی را عمدتاً محافظی تشکیل می دهند که در طی دو دهه گذشته با تکیه بر

گوناگونی دیدگاه ها در جنبش زنان، به معنی تفرقه نیست!

گروه می تواند با توجه به خواسته های تندرت مدارانه خود، تعریفی از این نظام اخلاق گرا بدست دهد. در این کارزار زنان بیش از همه مورد حمله قرار دارند و این حمله ها آنها را دچار احساس گناه می کند حال آنکه اتهامات دیگر غیراخلاقی می تواند در آنها تنها ترس ایجاد کند. جراثمی که زنان در چنین فضایی مرتکب می شوند، تنها مجازات های قانونی را برایشان دربر ندارد، بلکه به بی اخلاقی نیز که واژه ای بی تعریف مشخص و با ابعاد بسیار است متهم می شوند. تعریفی هم که در اینجا از اخلاق می شود (بی آنکه قصد ورود به این بحث، یا رد و قبول آثرا داشته باشیم)، تعریفی مردانه است. آری، اخلاق در جامعه ایران، نوعی ارزش گذاری مردانه است.

موضوع اخلاق را بدین لحاظ در این جا طرح کردیم که نشان داده شود این ارزش ها که مذهب هم در آن نقش اساسی دارد، تناقضی را در ذهن زن مسلمان ایجاد می کند. یکی از مواردی که در دین اسلام یک مسلمان موظف به رعایت آن است فرمانبرداری زن از شوهر است. اخلاق سنتی جامعه هم آثرا در قالب زن وفادار و نجیب ارزش گذاری می کند اما این حکم با متناقض زن مسلمان در تناقض قرار می گیرد. او در خانه اش سرفه حضرت زهرا می اندازد به ضریح حضرت معصومه دخیل می بندد اما از زندگی فاطمه وار سرمی پیچید و به دنبال حق خواهی صدایش راهروهای دادگاهها پرمی کند. زن روشنفکر مسلمان، احادیث مذهبی و آیه های قرآن را هزاران بار بالا و پائین می کند تا از میان آنها کلامی حق بیاید و این تنها نه ب دلیل آن است که حکومت گذاران را به نرمش

وادار، بلکه از سوتی هم برای آن است تا برای حق طلبی های خود جامعه ای همگون و متناسب با باورهای دینی و مذهبی اش بیابد. زن روشنفکر مسلمان امروزی ایران، مدام در پی یافتن جواب هائی هم برای عوامل حکومت و هم ذهن پیچیده پر از سؤال خود می باشد. این درگیری و پیچیدگی در زنان لائیک به این شدت وجود ندارد. آنها در بیشتر موارد در پی قانع کردن خود نیستند بلکه تنها اگر در پی یافتن تفسیرهای تازه از کتاب دینی هستند برای تعدیل قوانین اجتماعی و یافتن امکاناتی برای تعدیل قوانین است. در نتیجه از درگیری ذهنی با خود در عذاب نمی باشند.

این شیوه برخورد و دیدگاه و نظر آنها با زنان مسلمان طبعاً صف های آنها را از هم جدا می کند. این جدائی الزاماً منفی به حساب نمی آید و به نوعی به هر دوی آنها امکان می دهد که از زوایای مختلف، مسائل را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند. مشکل از آنجا شروع می شود که نتایج این دید و نظرها، در گفتگو و بحث با یکدیگر قرار نگیرند.

که حکومت مذهبی هم اخلاق اسلامی را مورد تشویق و رعایت آن را اجبار می کند، بعد اخلاق که بلافاصله در فرهنگ اجتماعی ایران، زنان را به خاطر می آورد، نقش مضاعفی پیدا می کند. در چنین فضائی زن مسلمان ایرانی به مراتب بیش از زن لائیک مورد تهاجم اخلاق به عنوان عامل بازدارنده در فعالیت های اجتماعی رودرو می شود. بیشتر به این واسطه که باورها و اعتقادات مذهبی او به پدیده اخلاق ارزش می دهند و تخطی از آن رودرونی ذهنی و روانی زن مسلمان است باخود. در «اخلاق» سنتی مذهبی، فمینیست بودن و یا جانبداری از جنبش فمینیستی، رویگردانی از



ارزش های معتبر اجتماعی است و در این راه برای دور ساختن زنان از خواسته های خود، انواع مخالفت ها تحت عنوان اخلاقیات برای بازداشتن آنها از حرکت اعمال می شود. در اصل این نظام اخلاق گرا، خواسته های خود را به صورت ارزش ها از طریق خانواده، جامعه، دولت در انسان ها (در اینجا و عمدتاً منظور زنان است) درونی می کند و اخلاق از آنجا که از بعد منطقی فاصله می گیرد، امکان رودرونی با آن کم می شود و هر

در شماره ۶۷ نشریه «راه آزادی»، بخشی را پیرامون ضرورت گفتگوی بی قید و شرط بین زنان مسلمان و لائیک بازکردیم. این موضوع، مسائل تازه ای را گشوده است و مورد انتقاد گروهی قرار گرفته است. انتقاد از این جهت که گویا آن نوشته، به نوعی تفرقه در صفوف زنان و مرزبندی میان آنها تمکین کرده است. البته قصد آن نوشته این نبود، اما در آن مطالبی مطرح شده بود که به ناگزیر باید درباره آن سخن بیشتری گفت، چرا که چشم پوشی بر واقعیات و جزم اندیشی و یک سوئی نگری از این نگاه که حکمی قطعی را در مسائل زنان صادر کند، به همان اندازه خطرناک است که الگویی یکسان و از پیش تعیین شده را بر تمامی جنبش زنان انطباق دادن.

جنبش زنان جنبشی یکسان و همگن نیست و زنان در کردمان سیاسی - اجتماعی است که هویت خود را می سازند. این ناهمگونی تنها ناهمگونی فرهنگ های ملیت های گوناگون نیست، بلکه زنان با شرایط جغرافیایی - زیستی برابر و پیشینه فرهنگی یکسان هم، در اندیشه و برخورد به مسائل خود اتفاق نظر ندارند. نه نوع نگاه آنها به گذشته شان یکسان است و نه اثرگذاری این گذشته فرهنگی بر آنها به یک گونه اتفاق افتاده است. بنابراین کلیتی که ما از آن سخن می گوئیم، کلیتی است که در خود تنوع و گوناگونی های بسیاری را دارد.

این ناهمگونی، طیف های مختلفی را در صفوف جنبش زنان بوجود می آورد. در نگرش های گذشته سیاسی - اجتماعی، عملکرد فعالین سیاسی - اجتماعی در جهت خط دادن، یک کاسه کردن و تعیین خط و شیوه عمل و اندیشه بوده است. اگر منظور از تفرقه نینداختن به نوعی چنین عملکردی را مد نظر دارد، باید از آن پرهیز کرد. من بارها و بارها در نوشته های گوناگون تلاش کرده ام که توضیح دهم در مورد مسئله جنبش زنان و فمینیسم می باید همه چیز را از نو، بدون الگوبرداری، با توجه به خصوصیات فرهنگی (اما نه آن نسبت فرهنگی که در نوشته قبل از آن یاد کردم) و با توجه به تجربیات خود زنان در پروسه فعالیت زنانه مورد بررسی قرار داد. در این بررسی، بدیهی است که زنان مسلمان و زنان لائیک هرچند در اهداف جهانشمول فمینیستی نظریات مشابهی داشته باشند، در برخورد به مسائل روزمره زندگی به عنوان زن، تفاوت هایی دارند. این تفاوتها در خیلی از موارد غیر قابل اجتناب هستند و غیرقابل اجتناب بودنشان لطمه ای به کل جریان جنبش فمینیستی نمی زند.

در جامعه ای مثل ایران که مسئله زنان بخصوص همواره از بعد اخلاقی آن مورد بررسی قرار گرفته است و باتوجه به همین پارامتر هم مورد حمله و سرکوب واقع شده است و در شرایطی

فداییان خلق ایران در گذرگاه زمان از جنبش چریکی تا زندگی در مهاجرت

بیژن جزنی از دیدگاه تاریخی معتقد بود که علت پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، بی عملی حزب توده و عدم دست یازی آن به مقاومت مسلح در برابر کودتاچیان بود. جزنی معتقد بود که اگر پس از کودتا، مبارزه مسلحانه آغاز می شد، قابلیت توده ای شدن جنبش بسیار افزایش می یافت. دغدغه اصلی جزنی و مومنی، چگونگی توده ای کردن جنبش بود.

اما جزنی و مومنی از جنبه تشوریک، از چارچوب مدل مارکسیسم روسی فراتر نرفتند و آنچه که بعدها سرنوشت جنبش فدایی را رقم زد، همین درک از مارکسیسم روسی بود و گرایشات موجود دیگر در جنبش فدایی سرانجامی نیافتند. اگر روزگاری تاریخ جنبش چریکی غیرمذهبی در ایران نگارش یابد، در آن توجه لازم به این نکته، از اهمیت بالایی برخوردار خواهد بود. به عقیده من، اگر گرایش چپ - ملی می توانست دست بالا را بگیرد و برای خود پایه های محکم تشوریک پی ریزی کند، جنبش فدایی قادر می شد یک سوسیال دمکراسی ایرانی با انرژی و روحیه نو را نوید دهد. در چنین حالتی گرایش دوم نیز می توانست به مثابه یک جریان شورشی، با روحیه ای عصیان زده و انتقادی، در حوزه های هنری چون فیلم، تئاتر، ادبیات و غیره خود را متجلی سازد. متأسفانه به دلیل عدم کار تشوریک و فلسفی، جنبش فدایی قادر به یافتن پایه های محکم مفهومی و نظری نشد و بدینسان با تولد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، روح اسطوره ای تازه ای در کالبد جامعه سیاسی پیش از انقلاب ایران دمیده شد.

چریکهای فدایی خلق، اگر چه فاقد اهرمهای نیرومند تشکیلاتی بودند، اما روح سرکش آنان در تمامی محافل روشنفکری و مبارزاتی ایران، حضوری قدرتمند داشت. هنگامی که این جنبش اعلام نمود که نظریه مانوئیسمی "سوسیال امپریالیسم" را تایید نمی کند، حزب توده فهمید که می تواند بر روی این جنبش سرمایه گذاری کند. معروف است که می گویند هنگامی که سازمان چریکهای فدایی با تز سوسیال امپریالیسم مرزبندی کرد، کیانوری در برلین شرقی گفته بود که این سازمان متعلق به ماست!

چریکهای فدایی پس از تحمل ضربات سنگین و مرگبار پلیسی، به ناچار عقب نشستند و به ترمیم خود پرداختند. جمعی از اعضا و هواداران این سازمان که عمدتاً در دانشگاه صنعتی آریامهر به تحصیل مشغول بودند، تحت تاثیر تورج حیدری بیگوند به تجدید نظر در مشی چریکی پرداختند و به دنبال رد تشوری مبارزه مسلحانه، سرانجام از این سازمان جدا شدند. این جمع که به "گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی"

نظر بگیریم می بینیم که از حوزه ادبیات و هنر به عرصه سیاست و امور اجتماعی کشیده شده بودند. امیر پرویز پویان پیش از آنکه چریک شود، دغدغه های ادبی داشت و بیشتر نقد می نوشت. شاعریان نیز در متونی که نگاشته، دغدغه زبانی دارد و بیشتر می کوشد با اشعار به تحلیل مسائل بپردازد.



نوشته های بیژن جزنی، برخلاف نوشته های پویان و شاعریان، فاقد رنگ عاطفی است. او در حوزه های تحلیل اقتصادی - اجتماعی، به دنبال فرمولبندی کردن مشی مبارزه مسلحانه است. حمید مومنی در ادامه خط مشی جزنی، معروفترین اثر خود را در پاسخ به مصطفی شاعریان تحت عنوان "شورش نه، قدمهای سنجیده در راه انقلاب" به رشته تحریر در می آورد. در مقابل گرایش جزنی - مومنی، گرایش پویان - احمدزاده و بعدها شاعریان قرار داشت.

اندیشه شروع مبارزه مسلحانه در مرحله نخست، از آنجا ناشی می شد که رهبران فکری جنبش فدایی به این نتیجه رسیده بودند که اختناق پلیسی رژیم شاه به گونه ای است که امکان راههای کلاسیک مبارزه صنفی - سیاسی را برای طبقه کارگر منتفی کرده است و مبارزه چریکی در شهر و روستا، باید خودگی و رکود جنبش مردم را درهم شکنند و آسیب پذیری رژیم را به آنان نشان دهد و آنان را به پهنه مبارزه قهرآمیز بکشاند. هسته این فکر، در کتاب "انقلاب در انقلاب" روی دبره نهفته بود که به روایتی ره آورد اسماعیل خوبی برای دوست نزدیکش امیر پرویز پویان از سفر انگلستان بوده است.

جنبش فداییان که با نام "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" شکل گرفت، در واقع محصول دوره ای از تاریخ سیاسی ایران است، که طی آن موج چریانهای چریکی و چپ رادیکال، سراسر دنیا را فراگرفته بود. تجربه انقلاب چین، پیروزی انقلاب کوبا و جنبش رهایی بخش ویتنام، زمینه هایی بودند که بر بستر آن، مبارزه مسلحانه انقلابی در میان روشنفکران رادیکال بسیاری از کشورهای جهان هوادارانی یافت.

این شکل از مبارزه در ایران، علاوه بر فضای مناسب جهانی، نتیجه فضای مختنق پس از شکست جنبش ملی محمد مصدق در جریان کودتای ۲۸ مرداد و به ویژه نحوه برخورد حزب توده ایران با این جنبش و همچنین فروریز اتوریته شوروی بود که در مجموع، زمینه را برای برآورد یک جنبش ملی چپ و مستقل فراهم می ساخت.

البته پیش از آن، گرایش نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی دارای مختصات یک جریان چپ ملی بود، اما این جریان فاقد تمایلات رادیکال بود و در فضای بعد از اصلاحات رژیم شاه تحت عنوان انقلاب سفید، به پتانسیل رادیکال و انقلابی موجود در میان روشنفکران چپ ایران، پاسخ نمی داد. بر چنین بستری بود که سرانجام سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، پا به عرصه وجود گذاشت.

در جستجوی پایه های فکری این جنبش، به نام چهار عنصر اصلی آن برمی خوریم: بیژن جزنی، امیر پرویز پویان، حمید مومنی و مصطفی شاعریان. بررسی متونی که این چهار نفر نگاشته اند، دو گرایش عام را در میان آنان روشن می سازد؛ دو گرایشی که هنوز به اشکال مختلف در جنبش فدایی ما به ازا، دارند. نقطه اشتراک این چهار به اصطلاح متفکر فدایی، امر جدایی از برنامه و عمل حزب توده ایران، به مثابه حزبی بود که سیاستهای خود را با منافع اتحادشوروی هماهنگ می کرد. لذا جنبش فدایی حول یک محور چپ ملی شکل گرفت. اما اگر این نقطه اشتراک را به کنار نهیم، در متون متفکرین فدایی برای ارزیابی مسائل، به دو رویکرد متفاوت برمی خوریم:

- ۱- رویکرد عینی - تحلیلی (جزنی و مومنی).
 - ۲- رویکرد ذهنی - عاطفی (پویان و شاعریان).
- بدون قصد ارزشگذاری بر روی این دو نوع رویکرد، باید تصریح کرد که رویکرد نخست، یعنی جزنی و بعدها مومنی، بیشتر می کوشد، مسائل جنبش را در چارچوب یک تحلیل عینی و اجتماعی مورد بررسی قرار دهد، اما پویان و شاعریان مسائل را بیشتر در حوزه ذهن مورد مذاقه قرار می دادند. اگر پیشینه آنان را نیز در

خلق ایران" معروف شدند، بعدها به تشکیلات زیرزمینی نوید وابسته به حزب توده پیوستند. با شروع جنبش عمومی مردم ایران علیه رژیم شاهنشاهی، سازمان چریکها فاقد تشکیلات و یا برنامه ای برای ایفای نقش در این جنبش بود. اکثر کادرهای چریکها در زندان به سر می بردند و نام سازمان عمدتا توسط برخی روشنفکران هوادار آن که در میان مطبوعاتی ها بودند، مطرح می گشت. اما همانطور که ذکر شد، سازمان چریکهای فدایی از یک روح اسطوره ای و یک اعتبار اخلاقی عظیم در میان روشنفکران ایران برخوردار بود و بسیاری از روشنفکران، تحصیل کرده ها، کتاب خوانان و هنرمندان خود را متعلق به این جنبش می دانستند.

اخلاقی و حقوقی آنان را در چنین روندی روشن تر سازد. سازمان چریکهای فدایی خلق به دلیل فقدان پایه های تئوریک لازم و نیز داشتن گرایش به مدل مارکسیسم روسی که ذکر آن قبلا رفت، تدریجا به سوی برنامه حزب توده کشیده شد و به این ترتیب عملا به آماج اصلی و علت وجودی خود که همانا تشکیل یک سازمان چپ و ملی بود، پشت پا زد. نگاه انتقادی اولیه نسبت به شوروی و مناسبات حاکم بر جوامع سوسیالیستی، آرام آرام رنگ باخت و ادبیات مارکسیسم روسی که همواره منبع دانش رهبران و کادرهای فدایی بود، آشکارتر تبلیغ گشت. تشکیلات منسجم حزب توده ایران، جنبش فدایی را به میدان عضوگیری و یارگیری خود

داشتن روح انتقادی و سرکش در برابر مارکسیسم روسی بود، که باعث شد بخشی از کادرهای این جریان پس از سکنی گزیدن در کشورهای اروپایی، به بازنگری گذشته بپردازند و موفق گردند منبع و منشأ گونه دیگری از ادبیات چپ در خارج از کشور شوند که در فضای فکری آنزمان نوعی نوآوری به حساب می آمد. انتشار نشریاتی چون "زمان نو"، "اندیشه انقلاب"، "نقد"، "کنکاش" و "نظم نوین" حاصل تلاشهای همین گرایش از جنبش فدایی است که می توان گفت از جنبه طرح مباحثی چون آزادی، رهایی، حقوق بشر و غیره، در ادبیات سیاسی آنزمان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. مطالبی که این نشریات در سالهای بین ۶۰ تا ۷۰ ترویج می کردند، در حوزه زبان فارسی نو و



درست به همین دلیل، پس از پیروزی انقلاب، سازمان چریکهای فدایی خلق، علیرغم نداشتن طرحی منسجم برای شرکت در جنبش مردم، موفق شد تشکیلات خود را در سراسر ایران بگستراند. سیاستهای این سازمان در این دوره، صرفا جنبه عکس العملی نسبت به رویدادها داشت و بسا یکسری شعارهای عام دنبال رو حوادث بود. نتیجه منطقی چنین سیاستی، شرکت در روند تشدید خشونت و بحران در جامعه ایران بود. شرکت در درگیریهای خونین گنبد و کردستان، اعتصابهای گوناگون در کارخانه ها، ادارات و مدارس، عملا به تضعیف نیروهایی چون نهضت آزادی و جبهه ملی منجر می شد که تلاش می کردند در چارچوب جمهوری اسلامی، مانع از ایجاد تنش و خشونت شوند و قانونیت را در جامعه حکمفرما سازند. در حالی که دولت موقت بازرگان به دنبال قانونمداری، جلوگیری از احکام اعدام در مورد سران رژیم گذشته و احیای نهادهای مدرن بازمانده از دوران حکومت شاه بود، سازمان چریکهای فدایی خلق با طرح شعارهای رادیکال و تحقق ناپذیر، دغدغه ملل "از فوریه تا اکتبر" انقلاب بلشویکی را در سر داشت! رهبران فکری این سازمان قادر به درک این واقعیت نبودند که نیاز جامعه ایران آرامش متکی بر قانون و تحقق یک جامعه دموکراتیک و کثرت گراست و نه دیکتاتوری پرولتاریا! اینکه اقدامات ناستجیه آنان، در آشوبهای بعدی و لاجرم عروج یک دیکتاتوری سرکوبگر مذهبی، تا چه اندازه موثر بوده است، البته نیازمند یک بررسی عمیق و تحلیل همه جانبه است که بتواند مسئولیت

تبدیل کرد و از این مزرعه گسترده به خوشه چینی پرداخت و سازمانهای خود را گسترش داد. به این ترتیب سازمانی که پر اعتبارترین جریان سیاسی چپ ایران بود و شانس تاریخی برای پایه گذاری یک جنبش چپ ملی و مسدود را داشت، عملا به سوی شوروی روان شد. قطعا رهبران سازمان در این مقطع، فاقد آن تیزهوشی بودند که بتوانند تشخیص دهند که در حال بر باد دادن اعتبار اخلاقی یک جنبش سیاسی ملی هستند. آنان به جایی پناه می بردند که خود از پوسیدگی و تباهی رنج می برد و در حال فروپاشی بود. به عبارت دیگر آنان تمامی سرمایه معنوی جنبش فدایی را بر روی اسب بازنده شوروی شرط بندی کردند. اگر آنان از درایت سیاسی لازم برخوردار بودند، لااقل می توانستند استقلال خود را در میان دو قطب چپ دنیا یعنی سوسیال دموکراسی و کشورهای سوسیالیستی حفظ کنند و اینگونه خود را در آغوش شوروی رها نکنند. به این ترتیب سازمان با گامهای پرشتاب به سوی حزب توده و احزاب سنتی کمونیست روان گشت و آرام آرام اعتبار ملی خود را از دست داد. انشعاب "اقلیت" نتوانست تغییر در این ستگیری ایجاد کند و بر عکس آنرا تشدید کرد. جریان اقلیت نتوانست به یک جریان جدی تبدیل شود. چند صیاحی به زانده سیاستهای مجاهدین خلق تبدیل گشت و با آغاز موج سرکوبها و اعدامها، بسیاری از کادرهای اقلیت زندانی یا اعدام شدند و بقیه به کشورهای اروپای غربی گریختند. اما نکته مثبت در این گرایش، همانا

مسترتی بودند و اکنون ورد زبان همگان است افسوس که این جریان موفق به ایجاد پایه های فکری جدی نشد و فعالین و نویسندگان نشریات یادشده، از چارچوب ترجمه فراتر نرفتند. بررسی جداگانه تجربه این جریان و عدم موفقیت آن در شکل دادن به یک اندیشه سیاسی ایرانی نیز می تواند مفید و پندآموز باشد. با نزدیکی روزافزون سازمان اکثریت به حزب توده ایران، عملا موضوع ادغام آن در این حزب در دستور کار قرار گرفت. اگر چه سنگین شدن جو و خطر زیر ضرب قرار گرفتن، مانع از ادغام کامل فداییان اکثریت در حزب توده شد و کیانوری با این استدلال که اگر یکی ضربه خورد، دیگری می تواند فعالیت را ادامه دهد، وحدت حزب و سازمان را معوق گذاشت، اما گرایشی تحت رهبری کشتگر - هلیل رودی که بر عنصر ملی سازمان پای می فشرده، دست به انشعاب از سازمان اکثریت زد. این جریان متأثر از مدل جنبش "فزاربونو مارتی" در السالوادور بود و بر روی عنصر ملی و نقش مستقل از شوروی پای می فشرده. اعضای اصلی گروه انشعابی یعنی: فرهاد نعمانی، نسیم خاکسار، هبیت معینی و کاخاساز، بیشتر روشنفکرانی بودند که از نظر فکری و احساسی نمی توانستند با ادغام در تشکیلات حزب توده ایران موافق باشند. با درگذشت زودهنگام هلیل رودی، شانس شکل گیری یک بدیل چپ و ملی جدی در مقابل اکثریت، بسیار کاهش یافت، چرا که کشتگر (علی محمد فرخنده جهرمی) فاقد آن ظرفیت تئوریک و منش و اقتداری بود که بتواند بقایای سازمان را در

سازمان تجارت ...

سیاستهای حمایتی با تولید ناکارآمد به ثروت اندوژی مشغول بوده اند. پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی یقیناً چالش جدی را در برابر اقتصاد ایران قرار می دهد و شرکتهای ایرانی را زیر فشار رقابت بین المللی قرار خواهد داد. صنایع ایران در دو دهه گذشته با مدیریت دولتی - ایدئولوژیک و با به کنار گذاردن حجم انبوهی از کارشناسان فنی و مدیران کارآمد، گام به گام قدرت سودزانی خود را از دست داده اند. اندیشه مدیریت بهینه به شدت تضعیف شده و عدم حضور در بازارهای «پلی پل» (بازارهایی که در آن تعداد بسیاری از عرضه کنندگان یک کالا با یکدیگر بر سر مشتریان رقابت می کنند)، شرکتهای دولتی را تنبیل و کرخت نموده است. در کنار آن سیستم بانکی دولتی و سیاستگذاری متمرکز مالی در ایران، دست مدیران را در مدیریت مالی که از ارکان اصلی رهبری یک شرکت است، بسته است.

با توجه به فراموشی شدن هرچه بیشتر کنشهای اقتصادی، راهی برای ایران به جز پیوستن به سازمان تجارت جهانی وجود ندارد. ایران باید در برابر این چالش قرار گیرد و تلاش نماید ساختار اقتصادی خود را بر مبنای شرایط کنونی اقتصاد جهانی و اقتصاد منطقه خاور و آسیای میانه ترمیم نماید.

«موسسه تحقیقات بازرگانی» در تهران نیز در مطالعات کارشناسانه ضرورت پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی را گوشزد نموده است. به ویژه آنکه ما با پیوستن به WTO فقط بازنده نخواهیم بود، کالاهای صادراتی ایران یقیناً از این طریق امکانات بهتری برای ورود به بازارهای جهانی خواهند داشت.

در ایران بعضاً از مواضع ایدئولوژیک با پیوستن به WTO مخالفت می شود که این فی الواقع قربانی نمودن منافع ملی و ضروریات اقتصادی کشور به پای تفکر ایدئولوژیک است.

در آغاز هزاره سوم میلادی مفهوم «توسعه در ابعاد ملی» به تدریج رنگ می بازد و تنها کشورهای موفق خواهند بود، که بازیگران جهانی خوبی باشند. اقتصاد ایران بدون سازگاری با ملزومات اقتصاد جهانی در مسیر قهقرائی خود ادامه خواهد داد و حتی امکان پرتاب شدن آن به جرگه کشورهای شدیداً فقیر حاشیه ای غیرممکن نیست.

ایران اما از امکانات بالقوه ای برخوردار است که در صورت مدیریت صحیح سیاسی - اقتصادی توان جبران بازماندگی خود را دارد. در اینصورت، پذیرفته شدن ترکیه به عنوان کاندیدای عضویت اتحادیه اروپا بر شانسهای دراز مدت منطقه ای ایران می افزاید.

نیاموختند و منبع مطالعاتی پراکنده آنان، ادبیات سیاسی است که از داخل به خارج می رسد.

سازمان اکثریت پس از فروپاشی شوروی همچنان دنبال رو حوادث باقی ماند. چند صباحی شعار «انتخابات آزاد» جمهوریخواهان ملی را تکرار می کرد و بدون جمع بست جدی تئوریک، از برنامه کمونیستی به جریانی یا گرایش ظاهراً لیبرال تحول یافت! فعالیت کنونی سازمان اکثریت را می توان در انتشار نشریه ای خلاصه کرد که فاقد یک خط مشی مشخص حتی از جنبه ژورنالیستی است. گاهی نیز اعلامیه هایی صادر می شود که از نظر محتوایی پر تناقض و ناروشن اند. علاوه بر آن برگزاری جشنهای سالانه تاسیس سازمان است که بیشتر جنبه یک گردهمایی خانوادگی دارد تا جشن یک سازمان سیاسی با پیشینه چریکی.

اینک جریانی که روزگاری پراعتبارترین و گسترده ترین جنبش ملی چپ ایران را نمایندگی می کرد، به نیروی پراکنده ای تبدیل شده است که کار اصلی آن کشمکش برای فرمولبندی اعلامیه هایی است که گویی نه برای اجرا، که برای اعلام موضع صادر می شوند و یا برگزاری کنگره هایی است که با صرف انرژی و وقت زیاد، برنامه ها و پلانفرمهایی را تصویب می کنند که فاقد هرگونه ضمانت اجرایی هستند و اهرمی برای تحقق آنها وجود ندارد.

کادراهی سازمان اکثریت، به تدریج گرد پیری را بر چهره خود احساس می کنند، اما متأسفانه هنوز دستاورد معینی در حوزه اندیشه و از جنبه نظری در اختیار ندارند. کسانی که روزگاری دانشجویان ممتاز دانشگاههای ایران بودند، نتوانستند از فرصت تبخیر برای آبدیده شدن در عرصه واقعی سیاسی و نظری استفاده کنند و پختگی لازم را کسب نمایند. سازمان اکثریت اگر چه می کوشد با صدور اعلامیه ها و ارائه پلانفرمها، به مصاف حوادث روز برود، اما هرگز به بازرینی وضعیت خود و تفحص در مورد کادراهی خود نپرداخته است، تا شاید از این راه بتواند راه برون رفتی از این بحران خود بیابد. فعالین و کادراهی سازمان که زمانی امید جنبش چپ ایران به حساب می آمدند، جذب زندگی روزانه در کشورهای اروپایی شده اند و به ناچار، تامین حداقل معاش برای خود و فرزندان، به مهمترین دغدغه آنان تبدیل شده است. آیا با چنین وضعیتی، شانس برای این سازمان در صحنه سیاسی آتی ایران وجود خواهد داشت؟

«چارچوب یک برنامه منسجم ملی - دموکراتیک حفظ کند. لذا اگر چه این گرایش به درستی بر اهمیت استقلال و خطرات ناسیونال نیلیسم حزب توده ایران تاکید می کرد، در عمل مروج ادبیاتی شد که کمونیستها را به زاننده سیاست خارجی شوروی تبدیل می کرد. اگر آثار اولیانفسکی مورد نقد و بررسی جریان انشعابی ۱۶ آذر واقع می شد، بر عکس مطالب نوشته شده توسط پوناماریف و سولف در مجله صلح و سوسیالیسم تبلیغ می شد. از نظر تئوریک باید یادآور شد که اولیانفسکی در آثار خود بیشتر بر عنصر ملی جنبشهای رهایی بخش تاکید می کرد تا اشخاصی چون پوناماریف و یا سولف که منافع عاجل سیاست خارجی اتحاد شوروی را در نظر داشتند. همین تناقضات به آنها کشید که جریان انشعابی ۱۶ آذر، پس از مرگ برژنف، دست به انتشار جزوه ای زد که کمونیستها چگونه باید از زندگی برژنف بیاموزند. البته شاید جریان انشعابی ۱۶ آذر پس از مرگ هلیل رودی که عنصر فهم تر و دنیا دیده تر این حرکت بود و زیر توپخانه تبلیغاتی حزب توده و سازمان اکثریت و فشار روزافزون حاکمیت، تلاش می کرد در قلب روسها جایی برای خود باز کند. اما به هر حال تاکید بر عنصر ملی را می توان نکته اصلی این انشعاب نامید که البته به دلایلی که ذکر آن رفت، مبنای تئوریک محکمی نیافت.

با یورش به حزب توده ایران، رهبران سازمان اکثریت، راه مهاجرت به کشورهای سوسیالیستی را در پیش گرفتند. سازمانی که رهبران آن به دلیل مبارزه با رژیم شاه از اعتبار برخوردار بودند و قطعاً می توانستند در غرب از امکانات بین المللی بسیار و همبستگی نیروهای مترقی و آزادیخواه برخوردار باشند، شاید بتوان گفت با انتخاب کشورهای سوسیالیستی برای مهاجرت، آخرین تیر را به شقیقه سازمان خود شلیک کردند.

رهبران اکثریت که بعد از نابودی تشکیلات حزب توده در ایران، ارتباطات سازمانی خود را به حال تعویق درآورده بودند، معلوم نیست بر اساس چه تحلیلی از آغاز سال ۶۴ به سازماندهی دوباره پرداختند و جمهوری اسلامی را با شعارهای رادیکال مورد هجوم تبلیغاتی خود قرار دادند. این فعالیتها که تا آذر ۶۵ ادامه داشت، برای سازمان با ضربات مهلک همراه بود و حدود ۱۰۰۰ تن از کادراهی آن هزینه برداشت. کادراهی که بسیاری از آنان در جریان کشتار زندانیان سیاسی در پاییز ۶۷، به جوخه اعدام سپرده شدند.

با فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، رادیو مشترک حزب و سازمان نیز در افغانستان تعطیل شد و کادراهی اکثریت به کشورهای اروپای غربی منتقل شدند. اگر مقارن همین ایام، کادراهی «چپ نوآندیش مذهبی» به سوی دانشگاهها شتافتند تا با تحصیل علوم سیاسی و اجتماعی برای خویشتن پایه های تئوریک بیابند، کادراهی سازمان اکثریت روز به روز بیشتر در زندگی روزمره کشورهای اروپای غربی مستحیل شدند. سازمان اکثریت در خارج، تدریجاً از حالت یک تشکیلات سیاسی خارج شد. کادراهی آن در اکثریت قریب به اتفاق خود حتی زبان کشور میزبان خود را



انتخابات مجلس ششم از منظری دیگر

کنند. جالب اینجاست که این نیروها، برای تحکیم پایه های قدرت خود، از کاربرد دستاوردهای تکنولوژیک مدرنیته کوچکترین ابایی ندارند و به قول معروف استفاده ابرازی از آنرا به هیچ عنوان قبیح نمی دانند، اما از درونی شدن ارزشهای معنوی و فرهنگی تجدد خواهی در ایران، به شدت وحشتزده و گریزانند.

به زودی با برگزاری انتخابات دور ششم مجلس شورای اسلامی، جامعه ایران یکبار دیگر شاهد صف آرای نیروهای سنتی و محافظه کار در مقابل اصلاح طلبان خواهد بود. ماده ۳۰ قانون انتخابات تصریح می کند که شرط کاندیداتوری برای مجلس شورای اسلامی، اعتقاد و التزام عملی به اسلام، ولایت مطلقه فقیه و قانون اساسی می باشد.

باید توجه داشت که در چارچوب جغرافیای ایران، افرادی با گرایشهای فکری مختلف و اعتقادات گوناگون مذهبی - ایدئولوژیک زندگی می کنند و بسیاری خود را ملتزم به ولی فقیه نمی دانند و چه بسا اصولاً فاقد اعتقادات مذهبی هستند. به این ترتیب کلیه این افراد از حق انتخاب شدن محروم می شوند. و یا اینکه باید با تظاهر به اعتقادات یادشده و توسل به دو رنگی و دروغ، در این انتخابات کاندیدا شوند.

از این رو قانون اساسی جمهوری اسلامی و قانون انتخابات منبسط از آن، فاقد خصلت یک میثاق ملی است و پاسخگوی شعار ایران همه ایرانیان نیست. اگر چه بخشی از نیروهای حاکمیت به تلویح از حق کاندیداتوری نیروهای "غیر خودی" در انتخابات پشتیبانی می کنند، اما بدون شک نیروهای تام گرای حاکمیت یکبار دیگر با استفاده از نظارت استصوابی شورای نگهبان، راه بر "غیر خودیها" خواهند بست! لذا می توان گفت که اصل آزادی انتخابات در دور بعدی نیز به شدت خدشه دار خواهد شد، چرا که با محدود شدن امکان گزینش ها، در حقیقت حق انتخاب آزاد نیز از بخش قابل توجهی از رای دهندگان سلب می گردد.

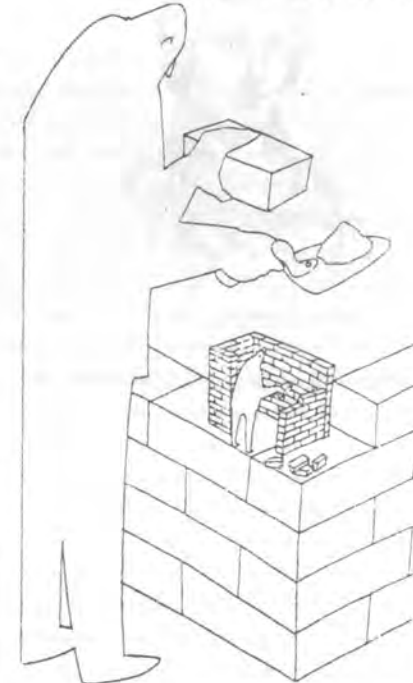
اینک باید پرسید که آیا با توجه به این موانع قانونی و غیر قانونی، شرکت در انتخابات و جانبداری از نیروهای یک جناح حکومتی علیه جناح دیگر، به اعتبار ما در میان اقبال آگاه اجتماعی می افزاید یا خیر؟

شرایط انتخاباتی که در راه است، یکبار دیگر دریچه ای به روی نقائص قوانین موجود در ایران می گشاید و بی توجهی نسبت به حق تعیین سرنوشت برای انسان را مورد تاکید قرار می دهد. بدینسان خواست آزادی و برابری حقوق انسانها صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب، طبقه و ایدئولوژی، همچنان در دستور کار مبارزان راه آزادی باقی می ماند.

بود، نتایج عمیقی دربر نداشت و مدرنیته ایرانی در سطح باقی ماند.

بسیاری از کارشناسان علوم سیاسی و اجتماعی، انقلاب سال ۵۷ را در ایران، به گونه عصیان نیروهای سنتی جامعه، در مقابله با شبه مدرنیسم دوران پهلوی ارزیابی می کنند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسا همچنان شاهد انشقاق و دوگانگی در فرهنگ سیاسی یک جامعه در حال گذار از سنت به تجدد هستیم. در این قانون از طرفی به حق حاکمیت انسان اشاره شده، اما از طرف دیگر به یک مرجع دینی، اختیاراتی فرا قانونی اعطا شده است. تفکر سنتی و قیم مآبانه نسبت به انسان، با سرسختی در این قانون آسیبی خودنمایی می کند.



اگر چه وسیع ترین انتشار اجتماعی در انتخابات دوم خرداد بر خواست خود مبسوطی بر تشکیل حکومتی متکی بر اراده مردم، مهر تایید زدند، اما شاهدیم که نیروهای سنتی و محافظه کار جامعه، از به رسمیت شناختن این حق مردم سر باز می زنند و همچنان معتقدند که مردم درک لازم را برای تشخیص خوب و بد ندارند و به قیمی نیازمندند که آنان را به سوی رستگاری رهنمون شود. همین نیروها با تعیین خطوط قرمز و مناطق ممنوعه، و با نظریه های "توطئه استخبارات"، "تهاجم فرهنگی" و "غیر خودی"، چون سدی در مقابل اصلاحات اجتماعی ایستاده اند و حاضر نیستند به نیازهای اساسی جامعه ایران تسکین

فقدان تجربه تاریخی مردمسالاری در نظام اجتماعی ایران، از طرف بسیاری از کارشناسان علوم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است. در این زمینه، به عوامل گوناگونی، از "استبداد شرقی" گرفته تا "نخبه کشی" و غیره، به مثابه موانع تحقق مردمسالاری و سدی در برابر روند درونی شدن دموکراسی در جامعه ایران، اشاره می شود.

با گذار از مناسبات سنتی به مدرنیسم، شاهد بروز پدیده ای نو به عنوان حقوق و ارزش "انسان" به مثابه فرد مستقل و قائم به ذات هستیم. در این فرآیند، حق تعیین سرنوشت و مشارکت انسان در امور سیاسی و اجتماعی، تدریجاً به ارزشی اجتماعی فرا می روید و مورد پذیرش جامعه قرار می گیرد. این روند ارزشیابی که از قرنهای پیش در جوامع صنعتی تکوین یافته است، هنوز به هنجاری تثبیت شده در سطح جهان تبدیل نشده است و تحقق آن در کشورهای توسعه نیافته، با موانع جدی روبروست.

در میهن ما بیش از یکصد سال است که تلاش برای گذار از نظام ارزشی کهن به نو در جریان است و ما در این راستا تا کنون راه ناهموار و پر پیچ و خمی را پیموده ایم. انقلاب مشروطه در نهایت بر محور ارزشگذاری نسبت به انسان و دادن حق تعیین سرنوشت به او شکل گرفت. نگرشی که در انقلاب مشروطه نسبت به انسان و حقوق او پدید آمد، با زاویه نگاه جامعه سنتی نسبت به انسان تفاوت ماهوی داشت. یکی از اهداف اصلی جنبش مشروطه، بر هم زدن ساختار دیرینه قدرت در ایران و تفویض حکومت به مردم بود. مشروطه برای عملی شدن دخالت انسان در تعیین سرنوشت خویش، لزوم حکومت قانون را مطرح ساخت تا در پرتو آن اراده انسانها برای تشکیل حکومت، میسر گردد. اما از آنجا که زمینه های اجتماعی و فرهنگی مناسبی برای این امر موجود نبود، حقوق مدنی و تجربه های دموکراتیک و آزادیهای سیاسی اولیه نتوانستند در جامعه ایران نهادینه شوند. حاصل آن شد که امروز پس از گذشت دهه های بسیار، هنوز جامعه ایران در انتظار برآورده شدن اهداف انقلاب مشروطه به سر می برد و به قول معروف "ما هنوز آنر خم یک کوچه ایم!"

در دوران خاندان پهلوی، تلاشیهای صورت پذیرفت که بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران، با شیوه های حکومتی مستبدانه و اراده گرایانه، با جهش اجتماعی از سنت به تجدد پرید. اما این تلاشها نیز به دلیل عقب ماندگی ساختار اجتماعی ایران، مقاومت نیروهای سنتی و واپسگرا و نیز از آنجا که ساختار سیاسی غیر دموکراتیک، خود به نوعی حامل عقب ماندگی

زنان و فلسفه

از زمانی که اولین زن، سواد خواندن و نوشتن آموخت، تقاضای برابری حقوق زن و مرد هم شروع شد، چون گرچه بین آنها جسماً اختلاف کوچکی وجود دارد، ولی این اختلاف کوچک، زیان ها و حق کشی های بزرگی را به دنبال آورده است. هشت قرن پیش، زن فیلسوفی به فردریک کبیر، قدرتمندترین حاکم آلمان اروپا، که گویا علاقمند به جلسات شعر و ادب هم بود، می نویسد: "دربارہ ما طبق توانایی ها و ضعف هایمان قضاوت کن، نه به علت شاگردی از فلان؛ دانشمند یا هواداری از فلان سرهنگ!".

هومر شاعر یونان باستان، بر پایه پاره ای از افسانه های شفاهی، گزارش می دهد که آخرین بازمانده های آزادی زنان، مخصوصاً زنان اشراف را می توان در ایالت های اسپارت و ایون آلمان جهان کهن مشاهده نمود. به گفته او پیش از شکوفایی فرهنگ یونان باستان، در کشورهای اطراف دریای مدیترانه، از جمله مصر باستان و در جزیره کرت، زنان مستقل تر و غیروابسته تر بودند یعنی حتی موقعیت بهتری از زنان یونانی داشتند!

نمادها و شاهدان انسان کهن، در عقاید و مذاهب نخستین، اغلب زن بودند. صوفیه که به معنی دانش و خرد است، در فرهنگ یونانی نام زن و الهه ای است. بعضی از اجزای جهان و پدیده های طبیعی، دارای حرف تعریف مؤنث بودند. این انسانهای کهن، به وطن، زبان، جهان، زمین، خورشید و غیره، به دیده مؤنث می نگریستند.

اولین ریشه های تغییر فرهنگ غرب زمانی شروع می شود که نمادهای فکری و اعتقادی، اسطوره ها و الهه ها، جای خود را به کشفیات و نظریه های علمی جدید دادند. ارزشها و نمادهای فکری جدید پدروسالاری در جامعه، به تدریج جایگزین جنبه های مثبت فرهنگ مادرسالاری شدند. پس از آمدن ادیان توحیدی یهودیت و مسیحیت، واژگان، نمادها و منظومه های فکری مؤنث در اعتقادات و فرهنگ، جای خود را به واژگان و نمادهای مورد علاقه مردان دادند. الهه ها یا زن *خداها*، جای خود را به خدای واحد دادند. *بهره* دین یهود، تنها با مردان حاضر به بستن قرارداد بود، تنها مردان می توانستند واسطه بین *بهره* و خلق شوند. این موقعیت انحصاری برای مردان مقدسی که نام رابین و کشیش به خود گرفتند، باعث شد که بعدها در تاریخ سیر اندیشه و فلسفه غرب نیز، تنها از مردان به نام شاعر و فیلسوف و غیره نام برده شود. فلسفه، یعنی ملکه علوم هم، از این زمان به بعد اغلب نه تنها درباره زنان فیلسوف و متفکر و نقش تاریخی آنها سکوت نمود، بلکه حتی جنبه زن ستیزی به خود گرفت. اگر فیلسوفان مرد هم درباره زنان نظری می دادند یا مطلبی می نوشتند، اغلب باری منفی داشت. *ارسطو* می گفت: زنان فاقد روح هستند، کانت مدعی بود که آنان فاقد عقل و خرد هستند، فیخته زنان را موجوداتی احساساتی و رویایی می

دانست. این متفکرین مسائل فکری و عقلی، منطقی و جدلی را در حوزه توانایی فکری مردان و مسائل احساسی، روحی و عاطفی را در حوزه زنان می دانستند. غیر از فیلسوفانی چون *سقراط*، *لاپینتیس*، *اراسموس* و *جان استوارت میل*، برای سایر فیلسوفان گویا توانایی قبول زنان به عنوان انسانهایی خردمند همچون مردان، در قرون گذشته غیر ممکن بود. به این دلیل، نظریات *فلاتون* و *سقراط* در این زمینه، در دوره باستان کمتر مورد توجه قرار گرفت، ولی بعضی نظریات ضد زن و ضد برده *اپیکور* تبلیغ می شد. *سیمرو* می گفت: در حالیکه اینهمه مردان شریف فیلسوف و قابل بحث وجود دارند، چرا مورخ باید کتابهای قظور درباره زنان فیلسوف طرفدار اپیکور بنویسد؟



Theano

فلسفه *ارسطو* بزرگترین تاثیر زن ستیزانه را روی تحقیقات فکری و علمی یونان باستان برجای گذاشت. او می گفت: زنان از نظر زیست شناسی و جسمی نسبت به مردان نقص عضو (!!) دارند و به این دلیل از مردان ضعیف ترند. او همچنین با کمک دانسته های جنین شناسی آلمان ادعا می کرد که تنها اسپرمهای مرد قادر به خلق و آفرینش روح انسان جدیدی هستند! ارسطو یکی از معلمان خصوصی اسکندر مقدونی (کبیر) بود که به مردان درس "برتری طبیعی" مردان نسبت به زنان را می داد. روایتی حاکی از آن است که بعد از مرگ زودرس اسکندر، بر اثر نیش پشه مالاریا در بین النهرین، زن او به تلافی از اینگونه شایعات "کفر آمیز"، روزانه چند نفسی به تنبیه و شکنجه آن عالم پیر می پرداخت، تا به او نشان دهد که زنان هم گاهی می توانند خشن و قدرتمند باشند!

رومی ها هم بعدها به تمسخر *فلاتون* پرداختند چون او گفته بود: زن شاهکار خلاقیت خدا، جهان و طبیعت است. جامعه شناسان، ریشه نظریات زن ستیزانه قرنهای بعد را در تفسیر نظریه های مکتب مدرسین (اسکولاستیک)، برخی جنبه های ضد زن فرهنگ یونانی و تبلیغات دین یهود می دانند. از جمله خرافات شایع آلمان این موضوع بود که زنان از نظر غریزی و طبیعی، تمایل اتحاد و همبستگی با شیطان را دارند، تا

هنر جاده‌گری و سحرآمیزی را یا خود یاد بگیرند، یا آنرا برای فرزندانشان به ارث گذارند!

ژان ژاک روسو در رمان تریستی معروف خود "امیل" توصیه می کند که چگونه باید ایده آل های قلبی و طبیعی، که مورد علاقه جامعه مردسالار باشند، از طرف مریشان تریستی، به نسلهای آینده آموزش داده شوند. *هگل* ازدواج را احترام به آداب و رسوم جامعه به حساب می آورد و آنرا کانون مهم تشکیل خانواده و دولت می دانست و به همین دلیل آنرا ابدی می شمرد. او فرقی بزرگ بین عشق احساسی و رومانستیک و پیوند زناشویی قائل بود. به عقیده او عقد و زناشویی بر خلاف عشق جسمی و احساسی باید حکمی ابدی به حساب آیند! فیخته می گفت: زن

شوهردار، دیگر فردی با حقوق طبیعی و ابتدایی خود نیست، او تنها به خاطر شوهرش زندگی می کند و به این دلیل او حتی نام خانوادگی شوهر را به خود می گیرد. یونانیان به پیروی از مورخ عهد باستان *توکیدیدس* (Thukydiden) می گفتند: بهترین زنان آنهايي هستند که آدم کمتر درباره شان حرف بزند! همین مورخ به زنان توصیه کرده بود که بهتر است در همه مسائل، خود را عقب بکشند و پشت صحنه بمانند تا حرفی، چه به نیکی و چه به بدی، درباره آنها پیش نیاید! ولی چنین اجتماعی جوانان را چون شهروندانی قوی هیکل و سینه سپر تربیت می کرد و دختران می بایستی فقط زیبا و نیکومش باشند و اگر اهل منطقه اسپارت بودند، باید غیر از آن، ورزش هم می کردند تا فرزندان سالم و تنومند به مملکت تحویل دهند!

با شروع عهد باستان و آغاز دیکراسی در "دولت‌شهرها"، تنها زنان خانه دار و متاهل مورد احترام و پذیرش جامعه مردسالار واقع شدند. جفا و بیوفایی و ترک شوهر، طبق قانون، یک جرم دولتی محسوب می شد، چون آرامش مرد را که مسئول تامین خرج کودکان بود، بر هم می زد! تنها زنانی که اجازه معاشرت و آمد و رفت با مردان را داشتند، کنیزانی بودند که اهل علم و ادب و شعر و فلسفه و هنر بودند و در سالنهای فرهنگی شهر از میهمانان پذیرایی می کردند و در بحث ها با مردان "خودنما" رقابت می کردند، و مردان قشر اشراف و فرماندهان نظامی را تشویق می کردند که به جای اسب سواری و تیراندازی و چوگان بازی و جهانگشایی، قدری هم به شعر و ادب و بحث و جدل بپردازند! اینگونه مردان بر خلاف زنان، غیر از کنیزان مجامع ادبی - فرهنگی، محدودیتی برای گزینش دوست دختر، یا رابطه با زنان برده و اسیران جنگی و غیره نداشتند. با اینهمه در بعضی از این محافل، بین اهل نظر درباره حقوق زنان اختلاف نظر وجود داشت. *امیتس* ها و طرفداران *اپیکور*، زن و مرد را برابر می دانستند. *گزنفسون* (Xenophon) هم، با سیاست "یکی به نعل و یکی به میخ" در کلاس درس خود می گفت که: البته ما ←

می دانیم، از نظر طبیعی، زنان ناقص تر یا بدتر از مردان نیستند! با اینهمه می توان گفت که زنان، مخصوصاً دختران خانواده های مرفه، تا حدودی در تمام مکاتب فکری و فلسفی دوران باستان فعال بودند و تنها در مکتب طرفداران/رسوگر هیپکرونه جا و شانس نداشتند. زنان مکتب فیثاغورث گرچه زنان با هوش و تحصیل کرده ای بودند، ولی طبق آداب و رسوم و برای رعایت هنجارهای جامعه پدسالار آلمان، بایستی زنان خانه دار و پرهیزکار و سر به زیری می ماندند تا محیط خانواده دچار بحران نشود! روایتی طنزآمیز حاکی از آنست که روزی در قرن ششم پیش از میلاد، قدیمی ترین فیلسوف طبیعتگرای غرب، یعنی *طالس*، هنگامی که در جستجوی خسوف و کسوف به آسمان می نگریست، درون گودالی افتاد، دختر رهگذری به تمسخر به او گفت: شما فیلسوفان آشفته خاطر و پریشان حال، بهتر است به جای کشف سماوات، در روی زمین جلوی پایتان را بنگرید تا درون گودال نیفتید!

از جمله زنان فیلسوف قرن پنجم پیش از میلاد، *تئانو* (Theano)، زن فیثاغورث است. او پس از زنی شاعر به نام *سافو* (Sapho)، اولین زن فیلسوف معروف نزد یونانیان است. باید یاد آور شد که در جلسات بحث و درس فیثاغورث، علاوه بر مردان و زنان، کودکان نیز شرکت می کردند.

دومین زن معروف عصر جدید، زن مبارزی به نام *المپیه* (Olympe de Gouges) است که به علت مبارزات خود، از جمله تقاضای برابری حقوق انسانی، در جریان انقلاب فرانسه، به وسیله گیوتین گردن زده شد. سومین زن متفکر ولی فراموش شده تاریخ، زن مبارزی به نام *فلورا* (Flora Tristan) است، که پنج سال پیش از انتشار مانیفست کمونیست، مقالات انتقادی - اجتماعی خود را حتی با تیراژ بیشتری از مانیفست منتشر می کرد. زن فیلسوف دیگری به نام *تیمیخا* (Timycha) که مبارزی شجاع و طرفدار مکتب فیثاغورث و از اهالی اسپارت بود، به دلیل مبارزه علیه دیوس (Dionysios) حاکم جبار شهر *سیراکوس*، تحت شکنجه قرار گرفت تا سایر همزمان خود را لو دهد، اما او برای جلوگیری از این خیانت، زبان خود از طریق گاز گرفتن قطع نمود تا مجبور به اعتراف نشود. یکی دیگر از زنان علاقمند به رشته فلسفه، *پلاتونز* (Platons)، خواهر *افلاتون* و مسادر فیلسوف معروف *سپوزیپ* (Speusippo) است. از جمله زنان فیلسوف قربانی عصر "جاهلیت"، *هیپاتیا* (Hypatia)، دختر ننون فیلسوف معروف است، که معلم دانشگاه اسکندریه و طرفدار مکتب نوافلاتونی بود. او در آن دانشگاه به تدریس ریاضیات و نجوم می پرداخت، ولی در سال ۴۱۵ میلادی توسط مسیحیان متعصب به قتل رسید. قتل او آغاز اشاعه مسیحیت در سرزمین امپراتوری روم باستان بود و آثار می توان پایان فرهنگ و دانش تجربی در جهان باستان و پایان فلسفه ماده گرایی دانست.

در قرون وسطا دخالت کلیسا در امور زندگی روزانه و در جامعه و سختی ناشی از آنها برای زنان در حدی بود که عده ای با پناه بردن به معابد و مدارس مذهبی سعی کردند حداقل در آنجا آزادی

انجام قسمتی از امور زندگی فردی خود را بیابند. آنها در آنجا برای تفسیر و تفهیم کتاب انجیل بایستی خواندن و نوشتن را می آموختند. زنان با ورود به اینگونه معابد و مدارس وابسته به کلیسا می توانستند در بعضی از مسائل مذهبی و فرهنگی آن دوره شرکت کنند یا دور از فشار کار خانه داری، وقتی هم برای امور مذهبی و فکری بیابند. ولی این پناهگاه هم تنها برای زنان و دختران طبقه متوسطه و اشراف که قادر به پرداخت هزینه لازم بودند، ممکن بود. در اینگونه مدارس که زیر سیاست کلیسا اداره می شدند، تنها خواندن و نوشتن و زبان لاتین و تفسیر انجیل آموزش داده نمی شد. آنها در لباس راهبه و خواهران مقدس، گرچه غیرمستقل و ناکامل تر از راهب ها و برادران مقدس، می بایستی حداقل با "هفت هنر" مرسوم آلمان یعنی: دستور زبان، بحث و جدل، آیین سخنوری، موسیقی مذهبی، حساب و جمع و ضرب، هندسه و ترسیم و نجوم و ستاره شناسی آشنا می شدند. در اواخر قرن نهم میلادی، به علت قوانین مذهبی جدید کلیسا، اوضاع برای زنان سال به سال سخت تر می شد، چون دستورات و مقررات کلیسا، به تدریج بین مردم عادی هم طرفدار و شنونده پیدا می کرد. اگر در ابتدا تنها پدران مقدس کلیسا بودند که آیین زن ستیزی را آشکارا تبلیغ می کردند، بعدها حتی عده ای از مردم عامی هم به تقلید از آنها به تعقیب و آزار و شایعه پراکنی در مورد زنان پرداختند، طوری که زن ستیزی در اوایل قرن دهم میلادی به تدریج در تمام سطوح جامعه غرب جا افتاده بود. این روند زن ستیزی، به علت تزهایی مذهبی متفکر مسیحی *توماس آکوین* (Thomas von Aquin) شدت بازمه بیشتری گرفت. او زنان را به دو دلیل، کم ارزش تر از مردان به حساب می آورد، اول به قول او به علت طبیعی و بیولوژیک و اختلاف بدنی، دوم به علت افسانه گناهکاری و سرکشی *حووا*، چون به نظر او *حووا* خود را از این طریق برای همیشه و ابدیت، چه در تاریخ و چه در این و آن دنیا، گناهکار نموده است. تزهایی اندیشه پرداز کلیسا، *توماس آکوین*، تقلید و تفسیری از نظریات *رسوگر* بودند. در دادگاهها و مسائل حقوقی و ارثی و خانوادگی و غیره هم، مردان از جمله پدر، شوهر، برادر، "صاحب" و یا کدخدای محل و غیره، زن ها را نمایندگی می کردند. با اینهمه، در قرن دهم میلادی، برای اولین بار در دوره مسیحیت، نامی از اولین زن نویسنده اروپایی برده می شود.

پژوهشهای جنبش فمینیستی، تعداد زنان فیلسوف حرفه ای معروف را تنها در یونان باستان، بین ۶۰ تا ۱۲۰ نفر به حساب می آورد. طبق بررسی های همین جنبش، قتل زنان و فشار بر آنان، به بهانه مبارزه با شیطان و جادوگر، نه تنها در قرون وسطا، بلکه در آغاز دوره رنسانس، یعنی در جریان ناآرامی های اجتماعی ناشی از آن شدت گرفت. حتی در اوایل سده های میانه، زنان حقوق بیشتری داشتند تا دوره های بعدی افتخار آمیز (!) اروپا، یعنی در دوره نوزایی، اصلاحگرایی و انقلاب فرانسه و غیره. جنبش تحقیقی زنان، درباره شعار برنامه ای انقلاب فرانسه: آزادی، برابری،

برادری می پرسد: تکلیف "خواهران" چیست؟ آنها چه حقی در آن انقلاب "دورانساز" داشتند؟ این جنبش تعداد زنان شکنجه و اعدام شده در دوره تعقیب ارگانهای کلیسایی را بیش از یک میلیون می شمارد. در فرهنگ نامه ها و دانشنامه های امروزی، نه تنها درباره این جنایات چیزی نیامده است، بلکه از بردن نام زنان سرشناس، از جمله زنان فیلسوف طرفدار مکتب اتمیست ها و هواداران مکتب اپیکوری و فیثاغورثی ها نیز خودداری شده است.



Gertrud die Große

تبلیغات منفی زن ستیزانه، از جمله ادعای ناتوانی فراگیری در آنان، تا عصر روشنگری اروپا ادامه داشت. زنان به سختی جزو انسانها به حساب می آمدند، ولی مردان حتی می توانستند حالات و صفات الهی (!) داشته باشند. *خادمین کلیسا* خدا را در لباس مردانه معرفی می نمودند. پرسیده می شد که آیا زنان پس از مرگ دارای روح هستند؟ در ایتالیا و فرانسه آن دوره کتابها و جزوه های زن ستیزانه بسیاری انتشار یافت. در این آثار اغلب درباره مکر و حیله و جادوگری زنان، به مردان اخطار داده می شد. بی شرمانه ترین اثر در این سالها کتابی بود به نام "رمان گلهای زر" نوشته یک مرد فرانسوی که بیش از سیصدبار تجدید چاپ و پخش شد. تنها پناهگاه زنان آگاه در آن سالهای سیاه، روی آوری به نوعی عرفان بود. عرفان گرایی، نوعی مبارزه، اعتراض و انتقاد علیه "زمین" و "زمان" بود. زنان جوامع مسیحی، جزو اولین گروه انسانهایی بودند که به عرفان پناه بردند، اگر چه در سایر ادیان، غالباً این مردان بودند که از جهان فانی (!) دست می شستند.

در دوره انسانگرایی، ارزشهای نوینی مورد توجه روشنگران و اصلاح طلبان قرار گرفتند. زیبایی: یعنی: خرد و هنر، علم و عرفان! با این صفات بود که *داتنه* شاعر ایتالیایی در کتاب "کمدی الهی" خود در هفتصدسال پیش، به تحسین *بئاتریس*، معشوقه دوران جوانیش پرداخت. لذا در آغاز عصر نوزایی در اروپا، تصور جدیدی از انسانها، از جمله زنان، با ارزشهای معنوی و روشنفکری و زیبایی شناسی مطرح گشت. زن ایده آل، زن تحصیلکرده و هنردوست و روشنفکر و اجتماعی است. زنان اهل ادب نه تنها سالنهای فرهنگی قشر متوسط مرفه، بلکه کانون گرم خانواده را نیز تبدیل به مراکز برای نمایش و افتخار نمودند. با این حال در این دوره نیز ←

← همچون گذشته، غالباً تحصیل علم و ادب، تنها در زمان دوشیزگی یا زمان بیوه گی پس از مرگ شوهر، برای زنان خانواده های اعیان ممکن بود. بی دلیل نیست که بعضی از دختران طبقه متوسط، زمان ورود به «خانه بخت» را عمداً به عقب می انداختند. دو تن از دختران مبارز این دوره، *کاساندرا* (Cassandra Feder) و *لوکسیئا* (Lucretia Maniella) به ترتیب در سنین ۳۳ و ۵۰ سالگی به محضر عقد رفتند!

در عصر رنسانس، از دو نوع زبان در خانواده های مرفه نام می بردند: زبان مادری که زبان عامیانه و کوچه و بازار بود، یعنی زبان دوران کودکی؛ و زبان پدری که زبان تحصیل و دانشگاه و کلیسا و محافل فرهنگی بود، یعنی زبان لاتین که مخصوص مردان و اهل علم و ادب و تحقیق بود. *جان گیبسن* (John Gibson)، هدف و شرایط آموزش زنان در این دوره را هم «تربیت برای سکوت و سازگاری» می نامد.

از جمله مبلغان آزار و تعقیب زنان بی دفاع، به بهانه جادوگری و شیطان صفتی، دو مرد به اسامی *یاکوب اسپرنگر* (Jakob Sprenger) و *هساینریش اینستوریس* (Heinrich Institoris) بودند که به تعریف و تفسیر صفات و حالات روانی «شیطانها و جادوگرها» پرداختند. آخرین حکم افشاشده اعدام زنان، به بهانه جن زدگی و انحراف از دستورات مسیحیت، در سالهای ۱۷۲۸ در برلین و در سال ۱۷۷۵ میلادی در جنوب مونیخ صادر شدند. دستگاه تفتیش عقاید (Inquisition) وابسته به کلیسا نیز زنان را نباد و نشانه خشونت و بیرحمی نیروهای طبیعت می دانست که موجب سیل و توفان و آتشفشان و بیماری و نابودی محصولات و تولید مثل و قتل شیرخواران می شوند!! به نظر آنها، زن جادویی باید همچون طبیعت سرکش و هرج و مرج طلب، رام و بی خطر گردد.

بد نیست این مقاله را با نقل قولی از *هریت استوارت میل* (Harriet Mill)، زن فیلسوف قرن نوزدهم به پایان بریم که معتقد بود: «بلون در نظر گرفتن شرایط شکوفایی برابر انسانها در جامعه و خانواده، غیرممکن است بتوان قضاوتی عادلانه درباره استعداد آنها نمود».

منابع:

- Leander, Gerda: Die Entstehung des Patriarchats. Frankfurt 1991
- Nagl, Herta: Feministische Philosophie. Wien 1990
- Rullman, Marit: Philosophinnen: Von der Antike bis zu Aufklärung. Zürich 1993
- Stopczyk, Annegret: Was Philosophen über Frauen denken. München 1980

نیز کردن چاقو ...

است. با اینحال، قسمت بعدی اطلاعیه، اعتراف میکند که «اقدام عوامل نیروی انتظامی در ورود به کوی دانشگاه و محل سکونت دانشجویان به علت آنکه بدون مجوز مرجع قضائی بوده، ممنوع و عملی غیرقانونی محسوب میشود». این اطلاعیه بلافاصله تصریح کرده است که سردار نظری «منکر صدور دستور ورود نیروهای انتظامی به کوی دانشگاه است». باید یادآوری کرد که در فردای صبح این اطلاعیه سردار هدایت لطفیان در مصاحبه مطبوعاتی با گلایسه ضمنی از اطلاعیه نامبرده تصریح کرده است که «در حمله به کوی دانشگاه تهران مأموران نیروهای انتظامی با توجه به اینکه جرم آشکار بود اقدام به وارد شدن به حریم کوی دانشگاه کردند. به همین دلیل آنها احتمال نمی دادند که ورودشان به حریم کوی غیرقانونی باشد. اما در اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح خلاف این نظر مشاهده می شود.»!

با مطالعه این سطور، بر هر خواننده دردمندی واضح و میرهن می شود که عملیات مذکور را نمی توان با عبارات ممنوع و غیرقانونی توضیح داد، چرا که اولاً سردار نظری دستوری برای ورود نداده و ثانیاً «جرم» آنقدر «آشکارا» بوده، که همه مأموران محترم، دست در دست هم برای جلوگیری از آن وارد خوابگاه شده اند!

اطلاعیه البته شکوه های مبهمی هم درباره «سخنرانی تهییج کننده برای پرسنل تحت امر» نسبت به سردار نظری دارد و معتقد است که نامبرده در آن شلوغ پلوغی «محدوده اقدام های نیروهای عمل کننده را بطور واضح مشخص نکرده است.»!

اطلاعیه به طور غیر منصفانه ای از این موضوع نتیجه گرفته است که به همین دلیل «برخی از عوامل نیروی انتظامی» در جریان دستگیری دانشجویان «تحت تاثیر جو ملتهب موجود» اقدام به «ورود به اطاق ها»، «شکستن وسایل» و «ضرب و شتم برخی دانشجویان» کرده اند!! البته اطلاعیه بلافاصله اضافه کرده است که «دلیلی دایر بر این که از سوی فرماندهی دستوری مبنی بر ضرب و جرح و یا تخریب اموال صادر شده باشد به دست نیامده است» و برای رفع هر نوع ابهام تذکر داده شده که برخی از مأموران «تحت تاثیر جو و عوامل تحریک آمیز از قبیل اهانت به مسئولان نظام و نیروی انتظامی و سنگ پراکنی دانشجویان عمل کرده و میادرت به ضرب و شتم و تخریب کرده اند». به این ترتیب، خواننده از خود می پرسد، در این جهنم سنگ و فحش و اهانت که هر مأمور وظیفه شناس و باغیرتی را به خشم می آورد، چرا نویسندگان اطلاعیه بی خود و بی جهت بهانه تراشی کرده و «سخنرانی تهییج کننده» ی سردار مربوطه را باعث و بانی شکسته شدن برخی از اشیاء قلمداد کرده اند؟!

نکته مهم دیگر در این اطلاعیه، خیردار شدن از این واقعیت است که سازمان قضائی با دقت و امانت، تنها به اقدامات ناشی از عملکرد نیروهای انتظامی پرداخته است و آن بخش از تخریب و ضرب و شتم را که به وسیله «شماری غیرنظامی» انجام شده، جزو وظایف خود نمی داند. اعلامیه

تصریح کرده است که «بخشی از تخریب اموال و ضرب و جرح دانشجویان» منتسب به افرادی است که غیرنظامی بوده اند و رسیدگی به اتهامات آنان، مربوط به دادگاه انقلاب بوده و به سازمان قضائی مربوط نمی شود. اطلاعیه همچنین، «قسمتی از تخریب» را نیز که «توسط دانشجویان و برای مقابله به مثل» صورت گرفته است، متواضعانه از حیطه داوری های خود خارج کرده است! بیانیه در پایان، اضافه کرده است که به جهت موارد ذیل - تاریکی شب

- شدت آلودگی هوا ناشی از گاز اشک آور
- دود حاصله از روشن شدن آتش
- ناتوانی شکات از معرفی عوامل ضرب و جرح
- اینکه اغلب عوامل نیروی انتظامی حاضر در محل حادثه مشارکت خود را در ضرب و شتم دانشجویان و تخریب منکر هستند. سازمان قضائی قادر به شناسایی تمام عوامل این حادثه نشده است و پرونده در این خصوص مفتوح و تحقیقات ادامه دارد!

از محتوای این بخش از اعلامیه چنین برمی آید که بخشی از نیروهای انتظامی - که باید آنها را بخش غیرتمند نامید - با شنیدن فحاشی های بی تربیتی علیه مسئولین و خوردن سنگ، خشمگین شده و میادرت به دفاع ناموسی کرده اند و بقیه مأموران - که اکثریت را تشکیل می دهند - با خوردن سنگ و بی غیرتی تمام به خوردن سنگ و فحش و دود (!) مشغول بوده و احتمالاً به دادن تذکر بسنده می کرده اند. البته این ادب و متانت باعث شده که مأموران نامبرده، با وجود تاریکی شب، آلودگی هوا، دود و غصیره از شناسایی و دستگیری دانشجویان بی تربیت غافل نشده و کلیه آنان را بدون استثناً دستگیر کرده و به زندان بیاندازند. از مظاهر بی عدالتی این دنیای دون همین بس که در تمام دوران سخت «تحقیقات» - هنوز نیمه کاره - مسئولان سازمان قضائی در میان دود و آتش، دانشجویان بی ادب مذکور با خیال راحت در گوشه زندان آب خنک می خورده اند و بسیاری از آنها هنوز هم به همین کار مشغولند! لازم به یادآوری است که بر طبق اطلاعیه سازمان قضائی، از ۲۱ نفری که قرار است محاکمه شوند، تعداد کمی بازداشت و بقیه با قرارهای قانونی آزاد شده اند!

گونگونگی دیدگاهها ...

آنچه اهمیت دارد این است که هر دوی این گروه باور کنند که دعوا بر سر مسئله زنان، دعوا بر سر اسلام و غیر اسلام نیست. همانطور که دعوی شرق و غرب عم نیست. دعوا بر سر قدرت سیاسی و اقتصادی است و مردان به عنوان نفع بردگان اصلی این دعواها، منافع زنان را در این میان مورد معامله قرار می دهند. در افغانستان به نام اسلام زنان را به بردگی و ذلت و خواری می کشانند و در خاور دور با معامله بر سر جسم زنان، به نوعی دیگر تحقیرشان می کنند.

«نیره توحیدی» در مقاله «جنسیت، مدرنیت و دمکراسی» می نویسد:

«خدا و دین و دفاع از سنت بسیاری از اوقات پوششی می شود برای منافع اقتصادی، اقتدار سیاسی و نیز حفظ سلطه ی مردان بر زنان. یعنی تداوم این برداشت و رفتار که زن را صرفا موجودی جنسی در خدمت امیال مرد از یک سو و برآورنده ی نیاز جامعه به تولید مثل در سوی دیگر می داند».

از موضوعات دیگری که در نوشته قبل مورد انتقاد قرار گرفته بود، اینکه گویا در تشویق برای ایجاد و امکان گفتگو، زنان لاتینک می باید پیش قدم شوند و یا خواسته ها و پیش شرط های خود را کنار بگذارند و با اندیشه زنان مسلمان نزدیکی جویند.

در نوشته قبل مراد از زنان لاتینک بیشتر زنان ایرانی فمینیست خارج از کشور بوده است و روی نموده به آنها از این جهت بوده است که گروهی از آنها این موضوع را در نوشته های خود طرح کرده

اند و یا برای برقراری هر گفتگویی پیش شرطی گذاشته اند و یا هرگونه نزدیکی به زنان مسلمان را مردود شمرده اند.

زنان لاتینک داخل ایران در کارزار مبارزاتی خود به هرحال در کنار زنان روشنفکر مسلمان قرار می گیرند. از آنجا که قوانین حکومتی آنها را به یک نسبت در برمی گیرد (با این پیش فرض که آنها هیچگاه عدم دینداری خود را علنا بیان نمی کنند) مشکلات مشابهی را بر دوش می کشند به جز آن قسمتی که در مورد برخورد روانی و ذهنی زنان با خود انجام می شود.

زنان روشنفکر مسلمان اگر بپذیرند که تنها در یک جامعه مدنی و کثرت گراست که مسئله زنان به یکی از مسائل اصلی و بنیادین تبدیل می شود و جامعه مدنی می باید پاسخگوی برابری زن و مرد باشد و جامعه مدنی تنها در گذار از استبداد مطلق گرای به سوی دمکراسی و کثرت گرای و ظهور جنبش زنان معنی می شود، در این کثرت گرای می باید همراهی زنان لاتینک را هم در کنار خود بپذیرند و باور مذهبی و گرایش دینی و عقیدتی را همچون عدم باور به آنها یکسان بشمارند. در این راستا، هرگونه شرطی در شکل گیری دمکراسی و جامعه مدنی، خدشه به بار می آورد.

یکی از وظایف نهضت های پیشرو زنان دوری جستن از نفلطیندن در دام تقسیم بندی های گمراه کننده دیندار و بی دین و شرقی و غربی است و مردسالاری را در فرهنگ های گوناگون و در اشکال مختلف دین و به نقد کشیدن آن. مذاهب گوناگون، اندیشه های سیاسی مختلف سالیان سال

زنان را با ترفندهای مختلف از پرداختن به مسائل خود بازداشته اند و آنچه که در این میان نجات دهنده است، ایجاد فضایی از سوی خود زنان است که در آن امکان ایجاد تفاهم و تجدید نظر فراهم آید و بدیهی است که به وجود آورنده این فضا تنها زنان نیستند و در یک فضای مبتنی بر دمکراسی است که امکان بروز این گفتگو ها شکل می گیرد. در جامعه مدنی نه غریزگی به آن معنایی که مورد نظر «آل احمد» و طرفداران خط فکری او بود جانی دارد و عاملی بازدارنده برای استفاده از دستاوردهای مدرنیته در غرب به حساب می آید و نه الگو برداری و کپی برداری از غرب و نادیده گرفتن شرایط فرهنگی و اجتماعی. زایشی است نو که کلیت شرایط اجتماعی زنان را با وجود تفاوت هایی که هر کدام در بارآوری های نو دارند، در نظر می گیرد. مد نظر قرار دادن طیف عظیمی از زنان، اتفاقی است که پیش از این روی نداده است. مذهب با قوانین الهی راه حل های مردانه ای برای جامعه زنانه عرضه کرد. سنت، اخلاق مردانه را به عنوان اخلاق انسانی راه گشای خوشبختی زنان دانست. احزاب و گروههای سیاسی برآورده شدن اهداف سیاسی خود را تنها راه نجات زنان قلمداد کردند و همه وهمه توانستند چترهای رنگارنگی بر سر زنان بکشند که در نهایت به خواسته های مردانه طیف و رنگی متفاوت می داد.

اما ناهمگون بودن جنبش زنان نشانه تنوع اندیشه و دیدگاه است و پایه بارآوری تفکر نو و مدنی در بستر کثرت گرایی نهفته است.

از لایبای مطبوعات ...

مبارزه برای حاکمیت قانون

روزنامه «صبح امروز» به صاحب امتیازی و مدیریت مسئولی سعید حجاریان از چهره های برجسته جبهه دوم خرداد، سرمقاله ۹ آذر ۷۸ خود را به موضوع حکومت قانون اختصاص داده و می نویسد: «مبارزه ای که طی سالهای اخیر در ایران امروز بین گروهها و جناحهای سیاسی جریان دارد، مبارزه ای بر سر «حاکمیت قانون» است. یک سوی این دعوا، افراد و گروههای یسینگر گرفته اند که عملکرد قانونی، چندان میدانی برای تاخت و تاز آنان و کسب مشروعیت اجتماعی شان باقی نمی گذارد و سالها با تکیه بر زور و قدرت و خشونت حکومت کرده اند. در سوی دیگر جبهه گسترده مردمی قرار دارد که مدتهاست تاب تحمل قانون شکنان را از دست داده و خاتمی را برای برقراری و «حاکمیت قانون» برگزیدند. در این مبارزه، قاعدتا داور «قانون اساسی» است. آنچه که خود اساسا سرنوشتی تراژیک پیدا کرده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، میثاق ملی و تبلور خواست و اراده ملتی است که برای دستیابی به آزادی و استقلال و برخورداری از حقوق طبیعی انسانی، مبارزه ای طولانی و همه جانبه را با رژیم مستبد و وابسته شاه به انجام رساندند».

روزنامه صبح امروز می افزاید: «قانون اساسی، به یک معنا ایدئولوژی انقلاب و مجموعه به هم پیوسته ای از آرمانها، اصول و ارزشهاست و در مناقشه های فکری و سیاسی، باید کلیت این قانون را مورد بحث و بررسی و مبنای دعوت گروهها و جناحها به حفظ وحدت قرار داد. بر اساس همین قانون اساسی، رئیس جمهوری، هم مجری و هم پاسدار قانون و ملتمزم به پیگیری اجرای اصول آن از جانب همه نهادها و مسئولان است. رئیس جمهوری در برابر ملت سوگند می خورد که اصول قانون اساسی را اجرا کند و مدافع و محافظ آن باشد. آقای خاتمی که «قانونگرایی» را یکی از شعارهای اساسی مبارزات انتخاباتی خود قرار داده بود، دو سال قبل با تشکیل «هیات پیگیری اجرای

قانون اساسی» گامی عملی و اقدامی جدی و ارزشمند - در مقایسه با پیشینیان - در این جهت برداشت. وظیفه هیات آن بود که به هر نحو ممکن و مقتضی بر عملکرد قوا و نهادهای موجود در نظام، نظارت کنند و موارد تخلف از اجرای قانون اساسی را بازگو و پیگیری کنند. اما متأسفانه طی این مدت، هیچ نوع اطلاع رسانی، خبر و گزارشی از فعالیت این «هیات» به جامعه و به مردم - یعنی منتخبین رئیس جمهوری - ارائه نشده است».

«صبح امروز» تصریح می کند: «این وضع، چندین پرسش اساسی را در ذهن و زبان مردم ایجاد کرده است:

۱- عملکرد این هیئت چه بوده است؟ این هیات چه پرونده هایی را مورد بررسی قرار داده است؟ چندین پرونده از جانب آنها مورد بررسی و بازبینی قرار گرفته است؟

۲- آیا هیات از موردی از تخلف از قانون اساسی از جانب فرد یا نهادی رو به رو بوده است؟ آیا همه قوا و نهادها موجود در جمهوری اسلامی بر اساس قانون عمل کرده اند و می کنند؟ آیا هیچ مورد کوچک و بزرگی از تخلف وجود نداشته است، یا امکان اعلام آن نبوده است؟

۳- هیات در فعالیتهای خود با چه موانع و عوامل بازدارنده ای مواجه بوده است؟

۴- تخلفی روی نداده است و یا هیات بنا به مصالحی از اعلام آنها خودداری کرده است؟»

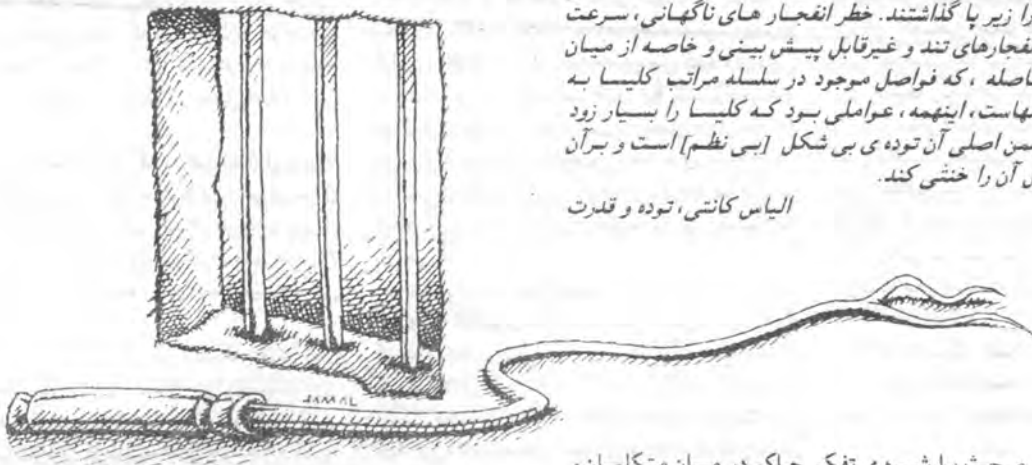
باید خاطر نشان ساخت که در جمهوری اسلامی، لااقل پاسخی برای این پرسشها دیده نشده است!

خشونت سیاسی - بخش پنجم

کلیات روش کلیسای روم نسبت به علوم و فلسفه در پایان و پس از هزاره ی اول میلادی (II)

این مذهب [مذهب کاتولیک]، آرامش خود را که به موازات وسعت دامنه اش، بر بسیاری توده ی جاذبه ای معتنا به وارد می کند، به قدمت خود و اکراه شدید نسبت به هر آنچه منشأ آن توده ی (۲۸) خشن باشد، مدیون است. زمان درازی است که دیگر مذهب کاتولیک از احساس بدگمانی نسبت به توده رها نشده است، و شاید دور از واقعیت نباشد اگر بگویم سابقه ی این حالت به اولین جریانات ارتدادی مونتانیست ها (۲۹) می رسد که با عزمی راسخ احترام در برابر اسقفان را زیر پا گذاشتند. خطر انفجار های ناگهانی، سرعت انتشار شدید اینگونه انفجارهای تند و غیرقابل پیش بینی و خاصه از میان برخاستن موانع حافظ فاصله، که فواصل موجود در سلسله مراتب کلیسا به میزان زیادی بسته به آنهاست، اینهمه، عواملی بود که کلیسا را بسیار زود براین باور داشت که دشمن اصلی آن توده ی بی شکل [بی نظم] است و برآن داشت که با تمام وسایل آن را خنثی کند.

الیاس کانتی، توده و قدرت



در قسمت پیشین این مبحث با شیوه ی تفکر حاکم در میان متکلمان و مجتهدان کلیسا پس از گذار از هزاره ی اول میلادی اندکی آشنایی حاصل کردیم و سپس دیدیم که نشر پاره ای از آثار دانشمندان خاور زمین در زمینه های علمی و فلسفی گوناگون و در ورا آن ترجمه و رواج پاره ای از تالیفات ابوعلی سینا، و این رشد (۳۰) چه اثر ژرف و تعیین کننده ای خواه از راه برانگیختن مباحثات و اندیشه های جدید پیرامون نظریات آنان و خواه از طریق جلب توجه این مدرسیون به آثار از یاد رفته ی فلاسفه ی یونانی به ویژه ارسطو و افلاطون (۳۱)، بر جای گذاشت. نخستین فیلسوف و دانشمندی که با یاد از او به اهم تأثیراتی که وی از این رهگذر پذیرفته بود اشاره کردیم راجر بیکن بود. حال لازم است که برای آشنایی بیشتر با جو فکری و سیاسی حاکم در این عصر چرخش ها، پیش از برشمردن پیشوایان اصل نهضت نوزایی که علاوه بر عرصه ی اندیشه، و حتی بیشتر از آن، در قلمرو هنر و ادب درخشیدند، و باز نمودن نقش رهبران فکری و بازیگران سیاسی - مذهبی شورش های دهقانی، چون *والفو* در دره های جنوبی آلپ، *وایکلیف* و *وات تایلر* در انگلستان، *یوحنا هوس* در سرزمین بوهیم، ابتدا چند نماینده ی برجسته ی دیگر چون *توماس دآکینسو* از یک سو، *دانت اسکوتس* و *ویلیام آگمی* از سوی دیگر، از دو جریان فکری اصلی را، بشناسیم که رد پای آن ها از آن زمان تا دوران ما در همه ی حوادث بزرگ سیاسی، مذهبی، و فکری - اجتماعی اروپا به صورت مستقیم یا غیر مستقیم دیده می شود. متفکرانی که یا همچون راجر بیکن از پیشاهنگان فکری نوزایی و انسانگرایی بوده اند یا چون *توماس*، که علی رغم، و شاید نیز درست به دلیل، عقلگرایی جزمی و خشکی ارسطومآبانه تر از خود ارسطو، از مسلودکنندگان مسیر آن (۳۲) بودند.

پیش از آنکه تأثیرات موج فکری رسیده از شرق بعضی را شیفته سازد و برخی را نیز به مقابله با آن برانگیزد، مهمترین موارست اندیشه و معرفت در کلیسای کاتولیک روم آثار متالهان و فلاسفه ای بود که نام و نظریات کلامی و فلسفی اوگوستین قدیس در راس همه ی آنان چون اختری فروزان می درخشید و در مناقشات میان علما دین و آرا مذهبی، از آن ها برهانی قاطع و حجتی جامع می ساخت (۳۳).

با پیدایش عامل یاد شده در بالا، آن دسته از مدرسیون که برخلاف راجر بیکن نفوذ آثار حکما برخاسته از جامعه ی اسلامی را خطری برای جزمیات کاتولیک و قدرت کلیسا تعبیر کردند، هرچند آشنایی خود با ارسطو را نیز مدیون آنان بودند، در صدد مقابله با این عامل، ولو با توسل به خود ارسطو، برآمدند. *توماس* که به طور مسلم از پشتکار و نبوغی کم نظیر بهره مند بود (و بعداً در اعداد قدیسان کلیسا درآمد)، شانه به شانه ی اوگوستین قدیس بزرگترین مجتهد (دکتر) کاتولیک پیش از خود و از جهانی معززتر و معتبرتر از او، نه تنها به برجسته ترین آنان، که به بنیادگذار دستگاه فکری جدیدی در کلیسای کاتولیک تبدیل شد که پیروانش طی قرون بعد توانستند آن را به

رهبران این دستگاه آسان بقبولانند که تا عصر ما، در قلمرو حکمت و کلام همچنان دکترین رسمی کاتولیک را تشکیل می دهد؛ و اینک هر «طالب علمی»، در مراحل معین از تحصیلات مذهبی خود، ملزم به آموختن و کوشش در احاطه برآن است تا جاییکه از دیدگاه کلیسای کاتولیک مخالفت علمی یا نظریات او «در زمینه ی فلسفی محض نیز» حتی برای یک عضو غیرمذهبی جامعه تقریباً به معنی ارتداد است (۳۴).

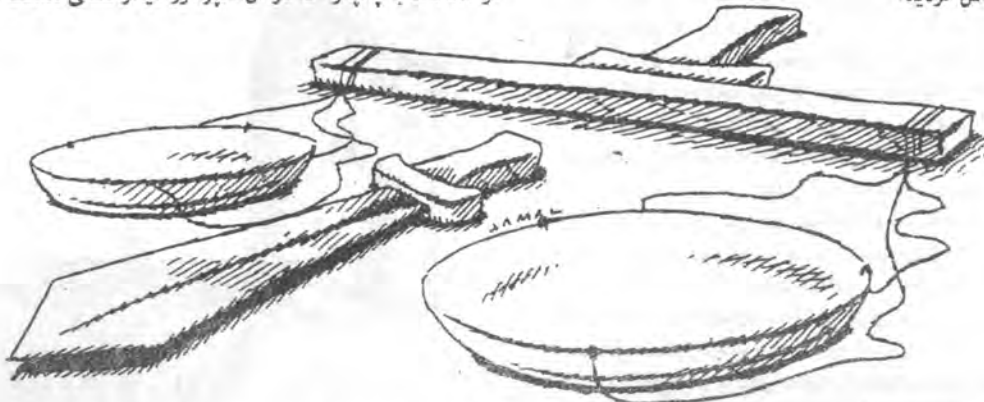
توماس آکینو (۱۲۲۵-۱۲۷۴) فرزند کنت (مرتبّه ی اشرافی) آکینو بود که قصرش واقع در مملکت ناپل در نزدیکی مونتّه کاسینو، مقر اولین صومعه ی فرقه ی دومینیکیان قرار داشت. هم از اینجا بود که شاگردی «مجتهد تعلیم انجیل» آغاز گردید. شش سال در دانشگاه ناپل گذرانید، و سپس برای تکمیل تحصیلات به پاریس و از آنجا همراه آلبرت بزرگ، سردسته ی ارسطومآب فلاسفه ی عصر، به شهر کلن در آلمان رفت تا زیر نظر او تلمذ کند. سپس بار دیگر به پاریس، مرکز مهم دیگر تحصیلات فلسفی و کلامی کاتولیک رفت، و در ۱۲۵۹ به موطن خود بازگشت و بقیه ی عمر را، به استثنای سه سال در موطن خود ماند. او این سه سال را به دعوت دومینیکیان که به سبب دفاع از ارسطو با روسا دانشگاه پاریس مشکل داشتند و در مظان هواداری از مطرودان کلیسا، به ویژه پیروان این رشد که آنجا مورد اقبال فراوان بودند، برای کمک به آنان در بحث و جدل علمی - کلامی، بار دیگر در پاریس به سر برد. این پیروان این رشد، بر اساس تفسیر خود از ارسطو، مدعی بودند که نفس، از آنجا که متفرد (برخوردار از تشخیص) است (برخلاف نظر ابن سینا که در ابتدای این بخش دیدیم مبدع این نظریه ی تشخیص نفس و معتقد به جاودانگی آن بوده است) نامیرنده نیست. اما هنگامی که ناچار شدند بپذیرند که این ادعا با اعتقادات جزمی آیین کاتولیک در تعارض است به روش این رشد دست به دامن «حقایق دوگانه» شدند که یکی از آنها متکی به عقل و متعلق به فلسفه است و دیگری بروخی و تابع الهیات. مباحثاتی از این دست برای حیثیت ارسطو که آنان ادعای پیروی از او را می کردند سخت زیانبخش بود و همین امر در سال ۱۲۷۰ دعوت از *توماس* را برای مرتفع

ساختن صدماتی که «پیروی بیش از حد کورکورانه از این رشد و اعراب» به بار آورده بود، گردید و او به خوبی از عهده ی این کار برآمد.

اگر تعبیر ب. راسل، به استناد بخشی از «کلیات در رد اسم جاهله» (۳۵)، از آثار مهم توماس، را بپذیریم، او با نظر این رشد دایر بر یگانگی توه ی عاقله و اشتراک همه ی مردمان در آن موافق نبوده و با وجود مشکل ناشی از جزم مسیحی مشارکت بنی آدم در معصیت آدم ابوالبشر، عقیده داشته است که با ولادت هر فرد بشر روح نایب‌رنده ی متفرد جدیدی خلق می شود (۳۶)، حال آنکه ه. وبر عکس این نظر را اظهار می دارد، بدین معنی که بنظر توماس نامیرندگی نه به نفس، بلکه تنها به توه ی عاقله (intellect) تعلق دارد (۳۷) و فقط این توه است که مثل همه ی حقایق متعلق به عالم معقولات خارج از زمان و مکان و جاودانی است.

توماس، برخلاف حکما مدرسی معاصرش که با آثار ارسطو آشنایی دست دوم داشتند، به ترجمه ی لاتینی کلیسه ی این تالیفات که یکی از دوستانش مستقیماً از یونانی برگردانده، حواشی و تفسیرهایی نیز بر آن افزوده بود، دسترسی یافت و این موقعیت افتخار دنیای وسیعی را به روی او گشود که مدرسین پیش از او از آن محروم بودند، و در او موجب اعتقاد شدید به ارسطو، در حد ارادت کامل گردید.

برابر تفوق کامل اقتدارات پاپ موضعی انتقادی و گناه علناً معترضانه داشتند، و از طرف دیگر به پیدایش دستگاه فکری بزرگ توماس که بلائید و شرط هوادار چنین تفوقی بود، پی می بریم. گروه نخست از فرانسیسیان بودند و من حیث المجموع کمتر از دو مینیکیان (که توماس از آنان بود حفظ و رعایت سرسختانه ی جزئیات مورد نظرشان بود. میان این دو فرقه رقابتی شدید برقرار بود و فرانسیسیان به هیچ روی حاضر به سر نهادن به مرجعیت توماس در اندیشه ی مذهبی و فلسفی نبودند. راجر بیکن که اولین متفکر بزرگ آنان بود، و قبلاً از او سخن گفتیم، علاوه بر دانشی وسیع در همه ی رشته ها، به علم کیمیا و اخترگویی نیز علاقه ی وافر داشت، و بارها به سحر و جادو متهم شده بود. او همه ی معاصرانش را به نقدی بیرحمانه می کشید، و می گفت ترجمه های موجود از منابع عربی و یونانی برای پاسخ به مسائل، بسیار ناکافی است. دانز اسکوت (حدود ۱۲۷۰-۱۳۰۴) که یکی دیگر از آنان بود مجادله علیه نظریات توماس را ادامه داد. او از پیروان اورگوستین بود و با اعتقاد وسیعی که از مجرای آثار وی به افلاطون داشت، از توماس متمایز می شد. در بیشتر زمینه ها با نظریات توماس مبارزه کرد. مارسیل پادوایی که دوست ویلیام آگمی بود و بر نظریات او تاثیر محسوس گذاشت، شکل نویسی از مخالفت با پاپ را که در آن امپراتور دیگر نقشی نداشت مطرح ساخت. او



با اینکه مهمترین وجه مشخصه ی توماس نسبت به معاصرانش اعتقادش به اصالت عقل (۳۷ مکرر) است که در ابتدا بدان اشاره ای شد، باید دانست که مذهب اصالت طبیعت (۳۸) او نیز که بیش از هر چیز و مستقیماً ملهم از توجه ارسطو به طبیعیات است، از لحاظ نتایج اجتماعی آن اهمیت فراوان دارد. باید به یاد داشت که ارسطو فقط سیاسی بودن آدمیان را که در مقدمه ی این مقالات درباره ی آن سخن رفت، «طبیعی» آنان نمی داند؛ او در نتیجه ی اعتقاد جازمی که، در خارج از حوزه ماورا الطبیعه، به طبیعی بودن همه ی امور دارد، در کتاب «سیاست» خصوصیات تاریخی - اجتماعی ویژه ی یونان دوران خود را نیز، که نظام بردگی هم از مشخصات عمده ی آن است، برای برده داران یونانی که آنان را فطرتاً دارای خصائل لازم خدایگان و سرور می داند همچون امری طبیعی و در نتیجه لازم و اجتناب ناپذیر، یعنی به استناد واقعیت ها و قانون طبیعی، توجیه می کند، و درست به عکس موقعیت بردگان را نیز نتیجه ی خصائص طبیعی آنان که به ادعای او عدم شایستگی برای «آزاد زیستن و چون آزاد مردان فرمانروایی کردن» است طبیعی جلوه می دهد و عجب آنکه حتی غیر یونانیان را نیز (که چون یونانیان دیگر «بربر» شان می خواند)، ولو اینکه آزاد هم بودند، باز طبیعتاً سزاوار بردگی قلمداد می کند (۳۹). در چاپ فرانسه ی کتاب (۴۰) در میان شماره های ۳ تا ۷ که به نظریه بردگی اختصاص دارد، شماره ۵، ص. ۳۷، «نظریه بردگی! دنباله: بردگی ناشی از حقوق طبیعی است» و شماره ی ۶، ص. ۴۲، «بردگی، حالت طبیعی! دنباله». عنوان گرفته اند (تاکیدها از ماست).

چنین مشربی، چنانکه در جای خود خواهیم دید، در مبحث مربوط به حقوق طبیعی و پیوند آن با «قوانین طبیعت» از دیدگاه علوم طبیعی معاصر نوزایی و بعد از آن، در فلسفه ی حقوق و از این راه در پیدایش ایدئولوژی های لیبرال در اقتصاد تاثیر کلی برجا می گذارد.

اما وجه دیگری از نظریات توماس که حاضر اهمیت سیاسی درجه اول است مربوط به مقام پاپ در کلیسا می شود. وقتی اوج اقتدار پاپ ها را در قرون یازدهم تا سیزدهم به یاد داشته باشیم، از یک طرف به اهمیت ظهور حکما مذهبی بزرگی چون دانز اسکوت، مارسیل پادوایی، و ویلیام آگمی که در

اعلام داشت که قانونگذار اکثریت مردم است و این مرجع حتی حق مجازات شهریان را نیز دارد. ویلیام آگمی بدون آنکه به اندازه ی مارسیل در مخالفت با پاپ پیش رود، حاکمیت مردم در مورد امور کلیسا را اعلام کرد و مرده مان غیر اهل کلیسا را نیز در این حاکمیت شریک دانست.

ناتمام

چند غلط و اشتباه مهم بخش پیشین

۱- در ذکر عنوان رساله ی امام خواجه ابوالفتح غیاث الدین حکیم عمر ابن ابراهیم خیامی، مشهور به عمر خیام، درباره ی اصول اقلیدس موسوم به: رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس اشتباها واژه ی کتاب از قلم افتاده و عنوان چنین شده: رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس، که ناقص بوده و باید تصحیح گردد.

۲- در ذکر عناوین لاتینی رساله ی کتاب المختصر فی حساب الجبر و المقابله ی (عبدا لله محمد ابن موسی خوارزمی، (با ترجمه ی فارسی حسین خدیج، انتشارات خوارزمی)، یا به صورت خلاصه حساب الجبر و المقابله، (Liber Algorithmi یا Liber Algorithmi) و کتاب حساب او: الجمع و التفریق که در لاتینی به:

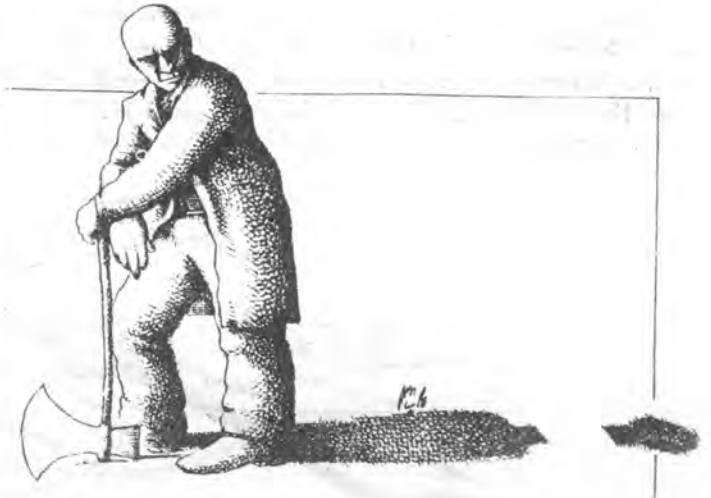
Algorithmi de numcro Indorum ترجمه شده، عنوان عربی کتاب اخیر از قلم افتاده بوده که باید ملحوظ گردد تا دو رساله با یکدیگر خلط نشود (دایره المعارف مصاحب جلد نخستین، خوارزمی؛ دکتر سید حسین نصر، کتاب ذکر شده، ص ۱۰۶: ب. راسل، ماخذ ذکر شده، ص ۴۳۶)

۳- در املا حدیث منسوب به پیامبر: اطلبوا العلم ولو بالبعین، الف پایانی فعل امر جمع در اطلبوا در نتیجه یک لغزش از قلم افتاده، و تصحیح آن لازم است.

دنباله ی یادداشت های بخش های چهارم و پنجم:

۲۸ - بدیهی است که مراد کانتی از «توده» نه آنبوه مردم عادی، بلکه مانند همه ی متفکرین و محققینی که در این باره آثار مهمی بر جای گذاشته اند، ←

← و می توان به عنوان مثال از میان آنان هورکهایمر و آدورنو یا ویلهلم رایش و هانا آرنت را همچون برجسته ترین نمونه ها نام برد؛ شمار عظیمی از اعضا یک جامعه است که به سبب تحولات بسیار سریع در ساخت های آن، پیوندهای اجتماعی پیشین خود را از دست داده، در عین حال صاحب پیوندها و عضو ساخت های اجتماعی نوینی که آنان را تنها به صورت اجزا «ذره ای شده» ی جامعه (atomise) به حال خود رها نکنند، نشده اند، و چنین حالتی، به ویژه وقتی با فرهنگ زدایی خاص خود همراه باشد، چنانکه در جای خود خواهیم دید، از آنان مصالح آماده ای برای جنبش های خطرناک تمامیت خواه (totalitaire) فراهم می کند.



۲۹- مونتانیست ها یکی از نخستین فرقه های مطرود مسیحی بودند که در پایان قرن دوم میلادی به سبب آنکه به پیروی از مونتانیوس در انتظار وقوع نزدیک رجعت موعود عیسی مسیح در هاله ای از شکوه برای برقراری روز داوری بشارت آن را به مومنان می دادند، به ارتداد متهم شده بودند.

۳۰- ضمن آنکه در این مبحث نیز، البته نام بسیاری از بلندپایگان دیگر علم و اندیشه ی این حوزه، که در همین زمینه بر افکار حکما طراز اول کلیسا تأثیری ژرف نهادند، و بالاخص بزرگانی چون یعقوب ابن اسحاق کنبی (۱۸۵ - ۲۶۰ ه. ق: ۸۰۱ - ۸۷۳ م.) اولین دانشمند و فیلسوف بزرگ مسلمان و عرب، ماهر در زبان سریانی و آشنا با یونانی؛ متبحر در منطق، فلسفه؛ فیزیکدان، محیط بر همه ی رشته های ریاضی و نیز موسیقی، پزشکی، و تاریخ طبیعی، از نخستین مترجمان آثار فلسفه ی یونانی و به ویژه مکتب نوافلاطونیان، «با فهرستی بالغ بر دوست و هفتاد رساله، تا جایی که او را یکی از دوازده هوشمند بزرگ جهان شمرده اند» (ن. ک. دکتر سید حسین نصر: همان، ص. ۳۹؛ Hossein NASR, op. cit., p. 39): و نیز همچون ابونصر محمد بن محمد فارابی (۲۶۰ - ۳۳۹ ه. ق: ۸۷۴ - ۹۵۰ م.) فیلسوف بلند پایه ی ایرانی (که پیشتر نیز از او یاد کردیم) و به خاطر وسعت دامنه ی آثار و احاطه ی دایره المعارف وار او به دانش های زمان خود، در مقایسه با ارسطو که معلم اول نامیده شده بود، به معلم دوم ملقب گردید؛ به علاوه ی محمد بن احمد ابوحامد غزالی (۴۵۰ - ۵۵۵ ه. ق: ۱۰۴۸ - ۱۱۱۱ م.) نابغه ی فقه و الهیات و کلام (و در پایان زندگی خود عارف وارسته ای پای در کشیده در زادگاهش طبران توس، که از آنجا دیگر حاضر نشد حتی به دیدار سلطان سنجر سلجوقی که با عزتی تمام از او دعوت کرده بود، رود با آنکه وفات غزالی در سال ۵۰۵ ه. ق. است حال آنکه در تواریخ جلوس ابن سلطان سلجوقی ۵۱۱ ه. ق. ذکر گردیده، بر ما معلوم نشد چگونه این واقعه می توانسته مربوط به دوران سلطنت وی بوده باشد) (ن. ک.: ابوحامد محمد غزالی، احیاء علوم دینی، ترجمه ی محمدالدین مویذ خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، سخنی از مصحح، ص ص نوزده - بیست) هر چهار، نباید نادیده گرفته شود یا حتی بدانها بهای در خوردشان داده نشود.

۳۲- برای ادامه ی طریق در این جهت باید دانست که پایه های افکار مجتهدان و اساتید فکری مسیحی، پس از تاسیس کلیسای رم، در نخستین سده های حیات آن، که بومیان هنوز با منابع دانش و اندیشه ی یونانی و شرقی بیگانه نشده بودند، از ملغمه ای غنی مرکب از معطیات این سرچشمه ها تغذیه شده بود؛ علاوه بر کتب و منابع مقدس مربوط به سنت عبرانی، این فرهنگ نوین رویه نمو، و امداد کلیه ی تأثیراتی بود که فلسفه ی یونانی از اولین قرون خود، یعنی پس از برخوردها با ایران از این کشور پذیرفته (ن. ک. ژاک لاکارییر، گام به گام همراه هرودوت، پاریس، گالیمار، ۱۹۸۱، بخش اول، صص. ۶۴ - ۶۷: Jacques Lacriere, En cheminant avec Herodote, Paris, Gallimard.

۱۹۸۱, PP. 64-67 ب. راسل، ماخذ ذکر شده، ص. ۴۱۶)، و سپس به دنبال فتوحات اسکندر از باورها، اندیشه ها و معارف آشوری، مصری، بابلی، ایرانی و حوزه ی نوافلاطونیان اسکندریه دریافت کرده بود. از این میان اصول ایرانی نیک و بد بازساخت دوقطبی (ثنوی) آن، همچنانکه بيمرگی روان یا زندگانی جاودانی پس از مرگ در جهان مینوی، که باورهای عبرانیان نیز، هرچند به صورت دیگر، از آنها خالی نبود، برای نخستین پدران کلیسا در راه طرح افکندن الهیات نظری، هستی شناسی، اخلاقیات و بالاخره ترتیب و تاسیس مناسک ویژه ی خود دستمایه ای مهم و گرانبها بود (ب. راسل، همان، ص. ۳۸۹).

۳۳- در این مرحله که متعاقب دوران اوج قدرت سیاسی - مذهبی کلیسای کاتولیک است، آنچه بیش از هر چیز دیگر با آن روبرو هستیم آغاز مناقشات و حتی جنگ های طولانی میان کلیسا و رهبر آن پاپ، با امپراتوران (در امپراتوری «مقدس» رومی - ژرمنی)، و نیز پادشاهان سرزمین ها و «ملل» این امپراتوری، بر سر حق اعمال قدرت سیاسی یا مدنی است.

اما به عنوان سابقه ی امر باید به یاد داشت که هر چند پس از گرویدن اولین امپراتور روم (روم واحد سرتاسری پیش از تجزیه و فروپاشی بخش غربی آن به دست اقوام مهاجم مشهور به «بربرها» کونستانتین (تسطنطین)، بنیادگذار شهرتسطنطنیه (استانبول کنونی) به دیانت مسیحی در ۳۱۳ میلادی، صدور فرمان میلان، و استقرار آنچه به صلح تسطنطین مشهور گردید، علی رغم واکنش منفی جانشینش ژولیانوس و اعراض او از مسیحیت که به تسمیه ی او به ژولیانوس آپوستا (ژولین ملحد) از طرف مسیحیان انجامید، رواج مسیحیت در امپراتوری تسهیل و تشویق شد، و آنان توانستند به سرعت زیاد در دستگاه حکومت تقرب یابند لیکن با وجود تشکیل دستگاه رسمی کلیسا و فعالیت علنی آن از این زمان به بعد دسترسی کلیسا به قدرت سیاسی، که در ابتدا اساسا در برنامه هم نبود، قرن ها به طول انجامید (کاملا برخلاف آنچه پس از درگذشت پیامبر اسلام، به نیروی اراده و اقتدار شخصی ابوبکر و سپس به تدبیر عمر ابن خطاب و به ضرب شمشیر جنگاوران او با تبدیل دیانت و امت برجا مانده از پیامبر، به نهاد حکومتی - مذهبی خلافت، در تاریخ اسلام رخ داد، یعنی رویدادی که علاوه بر اسبابی که ذکر شد فقدان ساده ترین شکل نهاد منظم و متمرکز حکومت در میان قبایل مسلمان شده ی عربستان آن روزگار راه را برای وقوع آن باز می گذاشت).

اما در همین قرن چهارم، مقارن سلطنت تسطنطین و رسمیت یافتن مسیحیت بود که یورش های «بربر»ها از شمال و شمال شرقی آنچنان بالا گرفت که به سقوط امپراتوری غربی انجامید. درست اندکی پیش از وقوع این سرنوشت تاریخی بود که تسطنطین، همانا به خاطر مصونیت بیشتر مرکز حکومت، به بنای پایتخت دومی واقع در سرزمین های شرقی روم که در بالا از آن نام بردیم اقدام کرد، و پایتخت را بدانجا منتقل ساخت. در ۴۱۲ تسنودوز (تازدیوت) امپراتوری را میان دو فرزندش آرکادیوس که در قسطنطنیه به سلطنت نشست و هرزوریوس که پایتخت را از رم به راونای ایتالیا منتقل کرد، تقسیم نمود و تجزیه ی رم به دو امپراتوری شرقی (بیزانس) و غربی از این زمان قطعیت یافت. امپراتوری غربی در سال ۴۷۶ به دنبال هجوم های متوالی، چنانکه رفت، منقرض گردید و از این پس اسقف یا بطریق (شیخ اعظم patriarche) رم که در ۴۱۰ به هنگام حمله ی آلاریک اول (پادشاه ویزیرگوت ها یا «گوت های غربی») و بنا به گمان دیگری «گوت های خردمند»؛ به شهر رم مدافع عمده ی این شهر بود فوق خود بر اسقفان دیگر را متحقق کرد و به رئیس آنان و کلیسای رم تبدیل شد. با اینهمه در فاصله ی قرون چهارم تا هشتم، امپراتور بیزانس از دیدگاه کلیسا مقیامی مشروع محسوب می شد، حال آنکه پادشاهان اقوام مهاجمی که متدرجا در ایتالیا ←

و پیرامون آن مستقر شده بودند، جز در صورت تایید از جانب بیزانس، از لحاظ کلیسا فرمانروایانی غاصب شمرده می شدند.

از قرن نهم میلادی، در یکی از دوران های اعتلا قدرت علمانی (دنیایی) کلیسا، به اینطرف است که این مقام به جای اصطلاح پاپیوس یا اسقف اول بیشتر به واژه ی پاپا (pappa) و پاپوس (papus) متعلق به لاتین اهل کلیسا (قرن نهم) ماخوذ از اصل یونانی (pappas)، خود آن مشتق از پاپا (pappa)، به معنای پدر در زبان کودکانه ی یونانی، نامیده شد، که به فرانسوی اهل کلیسا «پاپ» (قرن یازدهم)، به انگلیسی «پوپ» و به آلمانی «پاپست» خوانده می شود (پیش از این تاریخ یک شخصیت استثنائی که بدین عنوان نامیده شد گرگوار بزرگ (قرن ششم و هفتم) بود که علی رغم محدودیت نسبی افق فکری و گرفتاریش در قید بسیاری از اعتقادات ساده لوحانه، در سایه ی اقتدار شخصی و کاردانی سیاسی خود، در سازماندهی نهاد کلیسا و اعتلا حیثیت و اعتبار آن و پایگاه متعلق به مقام خود، نقشی تعیین کننده ایفا کرده بود).

با سقوط امپراتوری غربی بود که پاپ ها (که در آن زمان هنوز رسماً اسقف رم نام داشتند) توانستند پس از چندین قرن مقاومت و توسل به سیاست های خاص، علاوه بر رهبری روحانی کلیسا (واژه ی اخیر در اصطلاح مسیحیت غرب نه فقط به نهاد مذهبی موسوم به این نام، که به تمام مردم و سرزمین ها و دول مسیحی شده اطلاق می شد، و به این اعتبار بی شباهت به واژه ی امت در اسلام نبود!) سرانجام، عملاً به فرمانروایان علمانی (امور دنیایی) تمامی بخش غربی امپراتوری سابق تبدیل و قدرت سیاسی بسیار عظیمی شدند که قدرت حکومتی کلیه ی شاهان، سران قومی و خاندان محلی را زیر پوشش خود می گرفت و مشروعیت می بخشید. این امر که در اسلام اولیه دو خلیفه ی نخستین، در نتیجه ی عللی که بدان اشاره ی کوتاهی شد به سرعت رخ داد، و کار فقیهان اهل سنت در معرفی آن به عنوان جزئی از جوهر اسلام تا حد زیادی مصروف تحکیمش گردید، در مسیحیت خود مبنای حقوقی مشروعیت دهنده نداشت. اولین کوششی که در جهت تعریف و توجیه موقعیت کلیسا در سلسله مراتب قدرت و مرجعیت صورت گرفته بود، از جانب پاپ ژلاز (Gelase) بود که در حوالی سال ۵۰۰ طی نامه ای به امپراتور در عین تصدیق قدرت دنیوی برای مقام او، مرجعیت روحانی و میانجیگری بین مردمان و از جمله پادشاه آزیسوی و خداوند از سوی دیگر را برای خود قائل شده از این طریق، به عقیده ی پرفسور لویی دومون، خود را به اعتبار برتری امر روحانی بر امر دنیوی، بالاتر از امپراتور قرار داده بود. ن. کد: لویی دومون، رساله در باب فرد گرایی، به فرانسه (ترجمه از اصل انگلیسی)

Louis Dumont, Essai sur individualisme, Seuil, Paris, 1983, pp. 51-54

در نخستین مرحله ی این دوران که شاهد ستیز میان سپاهیان تازه نفس لومبارد و ارتش بیزانس بود، «از ۵۶۸، سه سال پس از مرگ ژوستینی نی، این، که ایتالیا به دست قبایله ی ژرمنی جدید و خطرناکی، یعنی لومبارد ها اشغال شد، تقریباً تا عصر ظهور شارلمانی (یا کارل بزرگ) آتش جنگ های پی در پی خانمانسوزی، روبرو گرفته به مدت ۲۰۰ سال میان این دو قدرت شعله می کشید» (ب. راسل، کتاب ذکر شده، ص. ۳۸۹) و هر جنگ پس از جنگ پیش، بخش های دیگری از آثار فرهنگ و تمدن باستانی رم را به کام خود فروکشیده، محو می کرد. یونانیان امپراتوری شرق مردمانی با فرهنگ و متعلم بودند. لومبارد های مسقر در ایتالیا دارای تعصب قومی بودند و به اصطلاح امروز ناسیونالیست، در حالیکه دعوی و دعوت کلیسا فراتر قومی و بقول ب. راسل «اترناسیونالیست» بود.

این دوران با اولین شکست روم شرقی در خاک ایتالیا در برابر هجوم لومبارد ها که پس از استقرار در بخشی از این سرزمین توانسته بودند، اراضی متعلق به آن دولت را از سیطره اش خارج کنند آغاز شد. تا این زمان، قرن ششم، اسقف اعظم رم هنوز از جانب مقام سلطنت بیزانس (basilicus) به مرتبه ی خود منصوب می شد. در این قرن، با شکست بیزانس در ایتالیا، اسقف رم نیز، هر چند خود را در معرض تجاوز پادشاهان قوم فاتح احساس می کرد، مصلحتاً برای نخستین بار از قید قیومت امپراتوری بیزانس، و به طور کلی از هر وابستگی سیاسی مبتنی بر مشروعیت حقوقی نبود، بالینهمه یکی مترادف با استقلال سیاسی مبتنی بر مشروعیت حقوقی نبود. از مهمترین حوادث تاریخ مسیحیت و مقدمه ی پیدایش قدرت مذهبی - سیاسی آن در قرون میانی است!

سپس در قرن هشتم در پی اتحاد پاپ اتی بین دوم با پنه (دومین پسر شارل مارتل سردار پر قدرت فرانک ها و منهزم کننده ی سپاهیان مسلمان به سال ۷۳۲ در پواتیه، واقع در جنوب فرانسه)، اولین آنان دومین را، در برابر بقایای خاندان فرانکی سرویزین، طی مراسم خاصی به مقام پادشاهی فرانک ها شناخت، و دومین، علاوه بر تایید تفوق روحانی اسقف رم بر همپرازانش، «کستارشی» ها (extarchie)، یا «مسالک برونسری» بیزانس مسخر لومباردها، یعنی ایتالیا را که پس از چندین جنگ سخت مقهور او شده بودند، در اختیار کلیسا قرار داد. بالاخره این دوران با تاجگذاری شارلمانی فرزند پنه، که با تکمیل فتوحات پدر تقریباً تمامی غرب قاره ی اروپا را به زیر فرمان آورده بود، در روز عید میلاد مسیح سال ۸۰۰، در رم به عنوان امپراتور رم مقدس، به دست پاپ، تاج بر سر گذاشت و به عبارت دیگر، با به رسمیت شناختن هر کدام از طرفین طرف مقابل را در عنوان جدید خود: پاپ به عنوان رهبر روحانی تام الاختیار مسیحیت و فرمانروای علمانی دولت های کلیسا، از جمله شامل بخش مهمی از سرزمین ایتالیا، و شارلمانی به عنوان فرمانروای دنیوی عالی امپراتوری مقدسی که بدین سان تاسیس می شد، پایان می یافت و دوران نوینی آغاز می شد. گسست قطعی رشته ی پیوند باقیمانده میان اسقف اعظم رم با اسقفان قسطنطنیه که تا این عصر هنوز دآوری های این مقام را در پاره ای اختلافات مذهبی می پذیرفتند، و در نتیجه شقاق (schisme) میان آنان، که به تشکیل دو مرکز اصلی شرقی و غربی مسیحیت انجامید، پیامد دو رویداد اخیر بود.



بعد از سیلوستر دوم و از دوران گرگوار هفتم تا اواسط قرن سیزدهم زندگی سیاسی - مذهبی در اروپا حول مبارزه برای قدرت که کلیسا را با سلطنت های عرفی، در درجه اول با امپراتور و در وهله ی بعد با پادشاهان انگلستان و فرانسه، درگیر می کرد، دور می زد. دوران گرگوار هفتم با شکست ظاهری او در برابر امپراتور در مورد عدم تفویض مقامات مذهبی از طرف مراجع دنیوی تمام شد. اما اورین دوم (۱۰۸۸ - ۱۰۹۹) جانشین او، سیاستش را با اعتدال بیشتر دنبال کرده، کوشید تا انتخابات مقامات مذهبی از طرف اهل کلیسا و مردم عادی صورت گیرد، هر چند موضوع اخیر برای او جنبه ی صرفاً صوری داشت. سپس در نتیجه ی حوادث سیاسی مساعد به حال کلیسا او به اقتدار زیادی دست یافت، و اولین جنگ صلیبی را که موجی عظیم از شور ←

← مذهبی برانگیخت، اعلام داشت. نوبت سپس به پاسکال دوم و کالیکست دوم رسید و در دوران این پاپ امپراتور هانری پنجم در مورد انتخابات مقامات مذهبی در بعضی از کشورها تسلیم نظر او شد و پاپ بدین ترتیب به شان و اقتداری برابر امپراتور دست یافت.

۳۴ - نکته ی بسیار مهمی که اینجا باید بار دیگر مورد تاکید قرار داد این است: از آنجا که این تغییر و تبدیل بسیار مهم سیاسی - مذهبی نتیجه ی یک سلسله وقایع و حوادث تاریخی پیش بینی نشده بود و نه پیامد یک دکترین سیاسی - حقوقی ساخته و پرداخته ی کلیسا که برای تحقق آن برنامه ای سیاسی معطوف به این هدف را، عملی کرده باشد، اقتدار سیاسی کلیسا و در رأس آن دستگاه پاپان که منشأ *اعطا* مشروعیت به سران سیاسی مسیحیت شد. از این حیث یک «ذات نایافته از هستی بخش» بود که می خواست خود «هستی بخش» گردد، یعنی بی آنکه خود از مشروعیتی منبعت از یک اصل یا نظریه ی حقوق اساسی برخوردار باشد *اعطا* مشروعیت کند (ن. ک.؛ لویی دومون، همان، ص. ۵۷ - ۵۶). از لحاظ واقعیت موجود، این مقام در میان حاکمیت بزرگ و مشروع بیزانس که به تازگی از قید آن رسته بود، و قدرت های نوپیدای قرار داشت که می خواستند با نهادن شمشیر خود در خدمتشان از او کسب مشروعیت کنند.

اما از آنجا که جز در حکومت های موسوم به خود کامه یا جبار (tyrannique) هر سیستم حکومتی نیازمند یک فلسفه ی سیاسی یا «دکترین» توجیه کننده ی قدرت است، این کمبود برای دستگاه قدرت سیاسی پاپی منشأ مخالفت ها، اعتراضات و حتی جنگ های فراوان در گوشه و کنار عالم مسیحیت غربی بود که نه تنها از جانب مادونان سیاسی پاپ، چون برخی از پادشاهان، بلکه حتی در موارد متعدد از سوی خود اهل کلیسا یعنی پیشوایان دینی که از همطرازان، زیردستان، و گاه نیز رقبا بالقوه ی پاپ بودند، برمی خاست. در چنین شرایطی راه بر رواج و گسترش بیسابقه ی خشونت به جای سیاست باز بود، و به عبارت دیگر کلیسا در موقعیتی نبود که سیاست به معنای طرد خشونت را، به طوریکه ما از ابتدا در تعریف خود از سیاست ارائه داده بودیم، به تمام معنی به مشابه شیوه ی اصلی برای بقا و گسترش خود، به کاربرد!

بر این نکته ی حساس باید افزود که در فاصله ی میان ابتدای قرن پنجم میلادی تا پایان قرن نهم هر اندازه قدرت سیاسی (یا حکومتی) پایان فزونی یافت، به همان میزان نیز فضل و دانش از میان اهل کلیسا و دنیای مسیحیت رخت بریست. تا جایی که، مسیحیت که در قرون نخستین با بهره گرفتن از منابع مهمی چون فلسفه ی مکتب رواقیون و حوزه ی نوافلاطونیان اسکندرانی، متالهان و متفکران نامداری چون اوریگنس اسکندرانی (Origenes) یا: اوریزن، ۱۸۵ - ۲۵۴، حکیم مسیحی متولد اسکندریه که حوزه ی درشش مشهور شد و سپس به قیصریه انتقال یافت؛ کتاب مقدس را در شش قرائت، عبرانی و یونانی به موازات هم، موسوم به متون مته تلویین کرد؛ تالیفات کثیره، از جمله در باب اصول در الهیات و رد بر کلیت در جلد از خود به جای گذاشت) در قرون دوم و سوم، یا *آمبرواز* (Saint Ambroise) ۳۹۷ - ۳۴۰، ژروم (Saint Jerome) ۴۲۰ - ۳۴۵ و بالاخره سرآمد همه ی آنان اوگوستین، را پروراند بود، در چنان ظلمت فکری و قحط علمی غوطه ور بود که مورخین به استثنای بونس (Boece) ۵۲۴ - ۴۸۰ که حکیمی وارسته بود، با توشه ای غنی از فلسفه ی پیشینیان، به آموزش افلاطون و نوافلاطونیان بیش از همه دلچسپی داشت و تالیف اصلی او موسوم به *تسلیمات فلسفی* که در انتظار مرگ در زندان نگاشته شد. از بارزترین آثار است که از قرون میانی مسیحی به جای مانده است. او دوست و وزیر تشودوریک بزرگ پادشاه ایتالیا و گوت ها بود که به علت تعلق پادشاه به مذهب مسیحی آریزی در ۵۲۳ که امپراتور بیزانس، ژوستن، مذهب آریزی را مرتد اعلام کرد، در اثر بیمناکی از امپراتور کاتولیک بیزانس، به دوست صمیمی خود بونس، که او نیز کاتولیک بود، بدگمان شد و او را محبوس و محکوم به قتل کرد، و جان سکوتس /ریژن (Johanes Scotus Erigena)، یا: «یوحنا ایرلندی ایرلند» تا قرن دهم، تقریباً از دانشمند و متفکر درخور اعتنای دیگری نام نمی برند.

ناچار، ساختن و پرداختن نظریه ی حاکمیت کلیسا، به منظور توجیه واقعیت موجود در برابر مخالفان جدی آن اولاً نیاز به اصلاح جدی در کلیسا به منظور رفع فساد داشت که از صبر تا ذیل، آن را در خود فرو برده بود، و در وهله ثانی مستلزم زمان و شرایط مهم دیگری نیز بود.

پاره ای از این شرایط با اقدامات پاپ پرتوان و مقتدری موسوم به نیکولای اول (۸۵۸ - ۸۶۷) که توانست قدرت کلیسا را به حدی که تا آن زمان هرگز سابقه نداشت گسترش دهد، آغاز گردید. ولی این وضع در زمان جانشینان او پایدار نماند. در تمام طول قرن دهم پاپ ها تحت نفوذ اشراف قدرتمند رم قرار داشتند که به مدتی نزدیک یک قرن این مقام را در خاندان های خودموروثی کردند. علاوه بر رواج علنی زندگی *بلون ازدواج* پیشوایان دین با زنان، یکی دیگر از آفات عارض بر دستگاه کلیسا، رواج رویه ای موسوم به «سیمونی» (simonie) مآخوذ از نام سیمون جادوگر که، بنا بر کتاب مقدس، خواسته بود با فریب پولس و پطرس حواری قدرت افاضه ی روح قدسی را از آنان خریداری کند) به معنای سو استفاده از اموال کلیسا و به ویژه خرید و فروش مقامات آن بود که در این عصر با صدقات و دهش های مومنان به صورت مشاغل پردرآمدی درآمدی بود که هم برای «فروشنندگان» و هم «خریداران» آنها به منبع عایدات هنگفتی بدل شده بود که عملاً «بهای» هر مقامی را تعیین می کرد.

رفع ناتوانی روزافزون کلیسا که با آلودگی مقامات پست و بلند آن به چنین مفاسدی تمام قدرت اخلاقی اش را در میان خلائق از دست داده، عملاً به صورت جزئی عرفی از جامعه ی فتودالی درآمدی بود، به فداکاری فردی شمار بزرگی از روحانیان پرهیزکار منوط بود.....

با اینکه مقدمات چنین نهضتی با تشکیل طریقت ها و فرقی از راهبان متدرجا در طول قرن فراهم شده بود معهلاً برداشتن یک گام بزرگ سمت دهنده به اراده ی پاپی مشخص و یا پشتیبانی امپراتور با اراده، و ادامه ی نهضت آنان به دست نسل های بعدی نیاز داشت.

شرط نخستین با انتخاب پاپی دانشمند، درستکار و با سیاست بنام سیلوستر دوم فراهم گردید. نام اصلی او ژریر (Gerber) بود و در منطقه ی اوریاک واقع در ایالت اورنی (Auvergne) فرانسه به سال ۹۲۸ چشم به جهان گشود. پس از تحصیل مقدمات برای تکمیل دانش به اسپانیا عزیمت کرد، آنجا زبان عربی آموخت و در مدارس مسلمانان اسپانیا به تحصیلات عالی به ویژه در ریاضیات و هینت و نجوم پرداخت و در این رشته ها تبحر یافت (م. ع. فروغی، مآخذ ذکر شده، ص. ۶۴؛ دایره المعارف مصاحب جلد نخست زیر عنوان سیلوستر دوم). او سپس به فرانسه بازگشت و به سبب وسعت دانش خود شهرتی به هم رسانید. در امور سیاسی مملکت فرانسه وارد شد و نقش موثر ایفا کرد و تدابیر او راه را بر سلطنت هرگ دوکاپه (هرگ، از خاندان Capetien) گشود. در ۹۸۱ به سمت اسقف اعظم رنس (Reims) منصوب گردید. همچنین «به خدمت امپراتور اوتوری سوم پیوست و معلم او شد و با او به ایتالیا رفت» (مصاحب، همانجا). پس از شهر رنس اسقف اعظم شهر راونا در ایتالیا شد که زمانی پایتخت امپراتوری غرب به آن منتقل شده بود. هم امپراتور ارنی سوم «بود که موجبات نسل او را به پاپی فراهم ساخت. وی نخستین پاپ فرانسوی بود و از میان پاپ های قرن دهم یگانه کسی بوده است که اهمیتی داشته است» (مصاحب، همانجا؛ ب. راسل، همان، ص. ۴۳۰). چهار ساله ی دوران پاپی خود را مصروف مبارزه با فساد کلیسا و به ویژه با آفت یاد شده ی «سیمونی» کرد.

۳۴ - ب. راسل، مآخذ ذکر شده، ص. ۴۶۵

۳۵ - همان، ص. ۴۷۱

۳۶ - «کلیات در رد ازم جاهله» (Somme contre les Gentils) دومین اثر توماس از جهت اهمیت است. ترجمه ی عنوان این اثر در فرهنگ استاد فقید دکتر محمد معین «مباحث ضد نجبا» ذکر شده که به گمان ما درست نیست. زیرا واژه ی (Gentil) در زبان لاتین قدیم اهل کلیسا نه به معنای قوم نجیب بلکه مبین طوایف متقدم بر مسیحیت و به طور کلی اقوام بیگانه با آیین مسیح بوده است.

۳۷ - ن. ک. ه. ا. ویر: H.E.WEBER, Thomisme, in Encyclopedica

(Universalis naturalisme) ۲۸

۳۹ - ارسطو، سیاست، ترجمه ی دکتر حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۸، صص. ۱ - ۱۷، به ویژه شماره های ۳ تا ۱۹

40- Aristote, LA POLITIQUE, nouvelle traduction

, introduction et indexe par J.

TRICOT, Paris, Vrin, 1987, pp. 21- 47

همیشه همان ...

همیشه همان ...

و چنین است و بود
که کتاب لغت نیز
به بازجویان سپرده شد
تا هر واژه را که معنائی داشت
به بند کشند
و واژگان بی آرش را
به شاعران بگذارند.

اندوه

همان :

تیری به جگر در نشسته تا سوفار.

تسلای خاطر

همان :

مرثیه نی ساز کردن.
غم همان و غمواژه همان
نام صاحبمرثیه

دیگر.

همیشه همان

شگرد

همان ...

و شاعران
از بی آرش ترین الفاظ
چندان گناهواژه تراشیدند
که بازجویان به تنگ آمده
شیوه دیگر کردند،

شب همان و ظلمت همان

تا «چراغ»

همچنان نماد امید بماند.

و از آن پس

سخن گفتن

نفس جنایت شد.

راه

همان و

از راه ماندن

همان،

تا چون به لفظ «سوار» رسی

مخاطب پندارد نجات دهنده نی در راه است.

Price:

Germany 4 DM Austria 30 ÖS
 France 15 FF Sweden 18 SEK
 USA 3 \$ Italy 4000 L
 Other countries equivalent of 4 DM

بهای تکفروشی :

آلمان ۴ مارک اتریش ۳۰ شیلینگ
 فرانسه ۱۵ فرانک سوئد ۱۸ کرون
 آمریکا ۳ دلار ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
 سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

Rahe Azadi

No. 69 January 2000

راه آزادی مشترك می پذیرد:

- * نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
- * بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکا است.
- * برای اشتراک راه آزادی کافیست حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
- * اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان :

نام دارنده حساب: Rahe Azadi
 شماره حساب: 637569108
 نام بانک: Postbank Berlin
 کد بانکی: 100 100 10

آدرس بانکی در فرانسه :

نام بانک: BPROP SAINT-CLOUD
 شماره حساب بانکی:
 CPTÉ NO 01719207159
 باجه : GUICHET 00017
 شماره بانک : BANQUE 18707
 CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:

نام دارنده حساب:
 ATABAK F.
 شماره حساب:
 POSTGIROT
 شماره بانک :
 1473472 - 7



فرم اشتراك:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در
 واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.